

رِيحَانَةُ الْمُتَعَلِّمِينَ وَ الْمُعَلِّمِينَ فِي عِلْمِ الْفِقْهِ، كِتَابُ الطَّهَارَةِ

لِأَسَاتِذِ الْجَهَادَةِ الْأَسَاطِينِ وَ حُجَّةِ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ، آيَةُ اللَّهِ فِي الْعَالَمِينَ، شَيْخُنَا وَ

مَلَاذُنَا، الْقَادِرِ حَيْدَرِي فَسَانِي شِيرَازِي مَنَّعَ اللَّهُ الْعُلَمَاءَ وَبَقَايِهِ

صَلَّوْهُ وَ حَقَّقُوهُ وَ عُلِّقَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ الْمُذْنِبُ الْمُحْتَاجُ إِلَى عَفْوِ رَبِّهِ أَبِي الْفَضْلِ الْعَابِدِي الْخُرَاسَانِي مَنَّعَهُ اللَّهُ بِبَقَاءِ أَصْحَابِهِ



پیشگفتار

از آنجائی که علم فقه از اهمیت بالائی برخوردار است و تمامی علومى که ما طلاب در حوزه مى خوانیم، در واقع در راستای فهم بهتر و عمیق تر این علم است؛ اما در این بین مسائلى باید مورد بحث و ملاحظه قرار گیرد تا این علم ثمره ی لازم را برای طلاب علم فقه اعمّ از طلبه و غیرهم داشته باشد که متأسفانه اینطور نیست. (مراد از ثمره در ادامه توضیحات روشن خواهد شد)

اما مسائلى که باید مورد توجه و عنایت قرار گیرد:

انسان برای اجتهاد در هر علمى که به آن ورود مى کند نیازمند پیمودن سه مرحله و روش متفاوت برای آموختن آن علم مى باشد:

۱- مرحله و روش بدون استدلال.

۲- مرحله و روش نیمه استدلال.

۳- مرحله و روش تمام استدلال.

هر کدام از این موارد، خود نیازمند توضیحات مفصّل و ساعت ها بحث و گفتگو مى باشد و لذا تعریفی شرح الاسمی جهت ایضاح اجمالی مطلب بیان خواهد شد.

اما مرحله اول را از آن جهت بدون استدلال مى نامند که اصولاً افراد مبتدی در آن مرحله قرار دارند و از آن علم چیز زیادی نمى دانند، لذا شروع به آموختن احکام کلی (محمولات آن علم برای موضوعش) آن علم مى کنند؛ لذا کمال و فائده ی این مرحله و نتیجه اى که باید بر آن مترتب باشد این است که متعلّم توان تطبیق و پیاده سازی آن احکام را بر مصادیقشان داشته باشد. مثلاً:

- در ادبیات کتبی همچون: **أمثلة و شرح أمثلة** تألیف سید میر شریف جرجانی در علم اشتقاق و صرف میر در علم صرف و نحو **مقدماتی و الهدایة فی النحو و صمدیة و بدایة النحو** را میتوان مثال زد. کمال این مرحله تجزیه و ترکیب است.

- در علم منطق کتبی همچون: **الکبری فی المنطق**، تألیف سید میر شریف جرجانی؛ **الحاشیة علی تهذیب المنطق**، تألیف عبد الله بن شهاب الدین یزدی، **الآلی المنتظمة**، تألیف ملاّ هادی سبزواری، **المنطق**، تألیف محمد رضا مظفر، **رهبر خرد**، تألیف محمود شهابی، **منطق صوری**، تألیف محمد خوانساری را مى توان مثال زد. کمال این مرحله توان تحلیل استدلالات و تشخیص اشکال قیاس ها و

- در علم بلاغة هم مى توان کتاب **جواهر البلاغة** را مثال زد.

- در علم فقه کتبی همچون: **رساله عملیه امام**، آموزش فقه محمد حسین فلاح زاده، **رساله مراجع و ...** را مثال زد.

و هکذا سایر علوم.

اما مرحله دوم را از آن جهت نیمه استدلالی می نامند که در این مرحله فرد احکام کلی علم را آموخته است و به دنبال آموختن حکم نیست بلکه به دنبال مبناء و قاعده می باشد و لذا فرد می کوشد تا روش اجتهاد و بدست آوردن حکم و چگونگی و چرائی نظریات و دیدگاه های مختلف علماء را بدست آورد که چرا فلان عالم برداشتش از فلان موضوع این چنین است که نظرش هم متناسب با نوع و روش نگرشش به مسئله تغییر می کند.

به عبارت دیگر: فرد در این مرحله به دنبال مبانی «ماذا یقول» علماء می باشد نه احکام کلی آن علم و آشنائی با مسائلش.

- و لذا می توان در ادبیات کتبی همچون: شرح تصریف در علم صرف، سیوطی در علم نحو را مثال زد.
 - در منطق کتبی همچون: البصائر النصیریة تألیف زین الدین عمر بن سهلان ساوی، درة التاج تألیف قطب الدین شیرازی، الاسرار الخفیه تألیف علامه حلی، شرح شمسیه تألیف قطب الدین رازی، رسالة التنقیح فی المنطق ورسالة فی التصوّر والتصدیق تألیف صدر المتألهین را می توان مثال زد.
 - در علم بلاغت همچون: مطول تفتازانی را مثال زد.
 - در علم فقه همچون: الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة را مثال زد.
- و هکذا سایر علوم.

اما مرحله سوم که همان درس خارج می باشد محیطی کاملاً استدلالی است؛ چراکه فرد در مرحله اول احکام کلی را آموخته است و در مرحله دوم احکامی جزئی تر و اقوال و تا حدودی با مبانی اجتهادی علماء آشنا شده است لذا در این مرحله به دنبال این است که خود صاحب مبناء شود تا اینکه به دنبال مبانی علماء باشد.

به عبارت دیگر: در این مرحله به دنبال «ماذا یقول فلان» نمی گردد همچون مرحله سابق بلکه به دنبال «ماذا أقول» خودش می باشد.

- لذا در ادبیات کتبی همچون: شرح نظام در علم صرف، مغنی الادیب در علم نحو را می توان مثال زد.
- در علم منطق کتبی همچون: منطق شفا و منطق اشارات تألیف ابن سینا، شرح مطالع تألیف قطب الدین محمد بن رازی و ... را می توان مثال زد.
- در بلاغت همچون: مطول تفتازانی، اسالیب البیان، اسالیب المعانی، اسالیب البدیع را می توان مثال زد.

• در علم فقه همچون: مکاسب شيخ اعظم انصاری قدس سره را می توان مثال زد. لذا در این جزوه که اصل آن منسوب به استاد عزیزمان آیت الله قادر حیدری فسائی می باشد که بنده فقط آن را تایپ کرده ام، این اصل (نیمه اجتهادی بودن مطالب نه به سبک رساله عملیه) رعایت شده است چراکه در تمامی تدریس های آیت الله حیدری رعایت این اصل به چشم می خورد. از همین رو بنده سعی دارد تمامی جزوات دست نویس ایشان را تایپ کرده ان شاء الله و در اختیار طلاب علم اعم از حوزوی و غیر حوزوی قرار دهم.

تا کنون سه جزوه دست نویس استاد تنظیم و آماده استفاده قرار گرفته است که عبارتند از:

– مرضیة الطالب – الجزء الثاني.^۱

– المنطق – الجزء الاول.^۲

– ریحانة المتعلمين و المعلمين في علم الفقه - كتاب الطهارة.^۳

تمام این جزوات آماده شده را می توانید از کانال جدّاح در پیام رسان داخلی ایتا دانلود و یا به آیدی بنده در پیام رسان ایتا به نشانی^۴ پیام دهید تا خدمتان ارسال کنم.

أما جزواتی که در حال تنظیم و بزودی آینده در کانال جدّاح منتشر خواهد شد ان شاء الله:

– مرضیة الطالب – الجزء الاول.^۵

– المنطق – الجزء الثاني و الثالث.^۶

– الهداية إلى أسرار البهجة المرضية في شرح ألفية.^۷

^۱ که جلد سوّم و چهارم کتاب اصول فقه مرحوم مظفر می باشد.

^۲ جزء اوّل از جزوات سه گانه خطی استاد در باب المنطق مرحوم مظفر.

^۳ که همین جزوه می باشد.

^۴ https://eitaa.com/hamyaran_emam

^۵ جلد اوّل و دوّم کتاب اصول فقه مرحوم مظفر می باشد.

^۶ جزء دوّم و سوّم از جزوات سه گانه خطی استاد در باب المنطق مرحوم مظفر.

^۷ جزوه سیوطی استاد می باشد که بسیار قدیمی است.

مقدمه:

قبل از ورود به مباحث این جزوه توجه به دو نکته زیر حائز اهمیت است:

- ۱- بعضی از صفحات جزوه اصلی (جزوه دست نویس استاد قادر حیدری فسائی شیرازی) یا مفقود بوده است یا اینکه هنگام اسکن گرفتن کاملاً در کادر اسکنر قرار نگرفته است لذا امکان تایپ آن صفحات ممکن نبوده است.
- ۲- پاورقی هائی که راجع به متن کتاب هستند، طبق کتاب (فقه ۴ - تصحیح و تلخیص الروضة البهیة تألیف: شهید ثانی درسنامه فقه برای طلاب پایه چهارم از مرکز تدوین و نشر متون درسی حوزه - چاپ سوم) می باشد.

ابوالفضل عابدی طلبه سطح یک

حوزه علمیّه خراسان

مدرسه علمیّه گلشن نیشابور

تابستان ۱۴۰۰

----- «قوله: الطَّهَارَةُ مُصْدَرُ طَهَّرَ ... الخ» -----^۱

بررسی دو کلمه:

- کلمه طَهَّارَت: طهارت به معنای پاک شدن و پاکیزه شدن مصدر است.

أَمَّا فَعَلَ أَنْ:

- يَا طَهَّرَ، يَطْهَرُ. به ضَمَّ عین الفعل در هر دو.
- طَهَّرَ، يَطْهَرُ. به فَتْح عین الفعل در ماضی و ضَمَّ عین الفعل در مضارع.
- کلمه طَهَّرَ: طهر به ضَمَّ طاء بمعنای پاکی و پاکیزگی اسم مصدر است.

----- «قوله: (و هي لغةُ النَّظَافَةِ) ... الخ» -----^۲

طهارت:

- معنای لغوی: پاکیزه شدن از چرک است. اعمّ از آنکه پاکیزه شدن از چرک ظاهری باشد مثل خون و یا پاکیزه شدن از چرک باطنی و معنوی باشد مثل ریا.
- معنای شرعی: بکار گرفتن آب و زمین را گویند. بکار گرفتنی که شرط آن نیت و قصد قربت می باشد. که منطبق بر وضوء، غسل و تیمّم است. به عبارت دیگر به استفاده از آب و زمین گویند.

حقیقت شرعیّه:

- ثابت است. طبق این نظریه، معنای دوّم، معنای شرعی است.
- ثابت نیست. طبق این نظریه، معنای دوّم معنای متشرعی است.

----- «قوله: فالاستعمال بمنزلة الجنس ... الخ» -----^۳

بررسی معنای شرعی طهارت:

- کلمه «استعمالُ طَهْوَرٍ» بمنزله جنس است شامل استعمالی که شرط آن قربت است مثل وضوء و غسل و تیمّم و شامل استعمالی که شرط آن قصد قربت نیست می شود مثل اناله نجاست از ثبوت.
- کلمه «طَهْوَرُ»: :

❖ أَوَّلًا: صیغه مبالغه است ولی مقصود از آن چیزی است که خودش پاک و پاک کننده غیر خود می باشد مثل آب و زمین.

^۱ (ص ۱۳ سطر اوّل از بالا)

^۲ (ص ۱۳ سطر اوّل از بالا)

^۳ (ص ۱۳ سطر سوّم از بالا).

❖ ثانیاً: چون از فعل لازم گفته شده است از نظر معنای لغوی معنای لازمی دارد یعنی بسیار پاک ولی در استعمال شرع بصورت متعدی معنا می شود یعنی پاکی که پاک کننده است.

— کلمه «مَشْرُوطٌ بِالنَّيَّةِ» بمنزله فصل است. بوسیله آن استعمالی که شرط آن قصد قربت نیست از تعریف خارج می شود مثل ازاله نجاست از ثوب که قصد قربت شرط کمال و ثواب داشتن آن است.

----- «قوله: وَبَقِيَ الطَّهَارَاتُ الثَّلَاثُ ... الخ» -----^۱

مقدمه. طهارات:

- وضوء:
 - واجب: مبیح، غیر مبیح.
 - مستحب: مبیح، غیر مبیح.
- غسل:
 - واجب: مبیح، غیر مبیح.
 - مستحب: مبیح، غیر مبیح.
- تیمم:
 - واجب: مبیح، غیر مبیح.
 - مستحب: مبیح، غیر مبیح.

اشکالات بر تعریف مصنف:

- خارج شدن مصنف از اصطلاحات اکثر فقهاء: اگر مراد از طهور مطلق آب و زمین باشد یعنی هم آب و زمینی که با بکار بستن آن بتوان نماز را بجای آورد و هم آب و زمینی که با بکار بستن آن نتوان نماز را بجای آورد قهراً مصنف درصدد تعریف طهارت اعم از مبیح و غیر مبیح خواهد بود و این خلاف اصطلاح اکثر فقهاء و از جمله مصنف در غیر این کتاب است که طهارت مبیحه را تعریف می کنند.
- مانع اغیار نبودن تعریف: اگر مصنف درصدد تعریف طهارت مبیحه است طهارت غیر مبیحه اغیار است ولی تعریف شامل آنها می شود چون آنها نیز «استعمال طهور مشروط بالنیة» هستند.
- مانع اغیار نبودن تعریف: بغض هر یک از طهارات ثلاث و همچنین نذر تطهیر ثوب با قصد قربت «استعمال طهور مشروط بالنیة» هستند در حالیکه اصطلاحاً به اینها طهارت گفته نمی شود پس

^۱ (ص ۱۳ پاورقی سطر دوم از بالا).

اغیاراند ولی تعریف شامل آنها می شود. چه مصنّف درصدد تعریف طهارت مبیحه باشد یا طهارت مطلقه.

----- «قوله: (و الطَّهْرُ هو الماء و التراب) ... الخ» -----^۱

مراد و مقصود از طهور:

- آب.
- ✓ دلیل بر طهور بودن آب: آیات، روایات، اجماع.
- خاک.
- ✓ دلیل بر طهور بودن خاک: روایات.

----- «قوله: و كان الاولى إبداله بلفظ ... الخ» -----^۲

اگر مصنّف بجای لفظ تراب تعبیر به ارض کرده بود، به دو دلیل اولی بود:

- در روایت از رسول اکرم تعبیر به ارض شده است.
- عقیده مصنّف این است که به غیر تراب نیز می توان تیمّم کرد و ارض شامل تمامی اقسام زمین می شود بر خلاف تراب که شامل نمی شود.

----- «قوله: (فالماء) بقول مطلقٍ (مطهرٌ من الحدث) الخ...» -----^۳

• آب:

- مطلق:
- ◀ پاک کننده از حدث و نجاست است.
- ◀ در صورت ملاقات با نجاست و متغیّر شدن یکی از اوصاف آن (رنگ، بو، مزه) نجس می شود پس:
- ✓ اگر اوصاف دیگر آب همچون سبکی و سنگینی متغیّر شد نجس نمی شود.
- ✓ اگر یکی از اوصاف آن با متنجّس مثل شیرخون آلود متغیّر شد بدون تأثیر نجاست آن متنجّس، نجس نمی شود.

- مضاف: احکام آن در مباحث بعدی خواهد آمد.

• سه نکته:

۱- حدث:

^۱ (ص ۱۳ سطر شش از بالا).

^۲ (ص ۱۳ سطر هشت از بالا).

^۳ (ص ۱۴ ابتدای صفحه).

❖ به اثر و حالت درونی گویند که:

- ◀ بعد از وجود یکی از اسباب وضوء و غسل برای مکلف و شبه مکلف (مثل نائم) پیدا می شود.
- ◀ مانع از صلوۀ و هر عبادتی است که مشروط به طهارت است.

◀ رفع آن بر قصد قربت توقّف دارد.

❖ طبق یک احتمال به خود اسباب همچون بول و غائط و ریح و ... گویند.

۲- ملاک در تغییری که با آن، آب نجس می شود تغیر حسّی است نه تقدیری و فرضی و اگر تغییر که با یکی از حواسّ درک شود پس:

- ◀ اگر مانعی (مثل سبزی آب) از ظهور اثر نجاست (مثل خون) باشد آب نجس نمی شود بصرف اینکه اگر سبزی نبود آب متغیر می شد.
- ◀ اگر نجاست (مثل خون) مسلوب الصّفت باشد آب نجس نمی شود.

۳- آب قلیل و آب چاه (علی قول) به ملاقات با متنجّس نیز نجس می شود.

----- «قوله: (يَطْهَرُ بِزَوَالِهِ) ... الخ» -----^۱

ظاهر شدن آب جاری متغیر به زوال تغیر است و زوال تغیر:

- بنفسه. یعنی خود به خود تغیر او از بین برود.
- بعلاج. یعنی با چاره ای تغیر او از بین برود نه خود به خود.

----- «قوله: وَهُوَ النَّايِبُ مِنَ الْأَرْضِ ... الخ» -----^۲

اقوال در آب جاری موضوعاً و حکماً:

• مشهور: آب جاری آبی است که:

- ✓ از زمین بجوشد اعمّ از اینکه جوشش آن دائمی باشد فصلی و اعمّ از اینکه قلیل باشد یا کثیر.
- ✓ عرفاً به او اطلاق چاه نشود. در اینکه غالباً جاری باشد.

^۱ (ص ۱۴ سطر نه از بالا).

^۲ (ص ۱۴ سطر ده از بالا).

- **مصنّف در دروس:** آب جاری آبی است که از زمین بجوشد ولی جوشش آن دائمی باشد اعمّ از اینکه قلیل یا کثیر باشد. پس آب فصلی در زمان جریان حکم آب جاری را ندارد. (احتمال دارد مخالفت مصنّف با مشهور در موضوع و یا حکم (طهارت به زوال تغیر) باشد).
- **علامه و جماعتی:** آب جاری:

— قلیل.

✓ در این صورت مثل آب قلیل است به مجرد ملاقات با نجاست، نجس می شود و با زوال تغیر تنها نمی شود بلکه باید علاوه بر زوال تغیر با کُرّ نیز ملاقات کند.

— کثیر.

✓ در این صورت حکم آب جاری را دارد. ✓ طبق نظر علامه آب جاری ممکن است قلیل یا کثیر باشد ولی هر دو قسم احکام آب جاری را ندارد پس نظریه علامه مربوط به حکم آب جاری است نه در تعریف آب جاری.

----- «قوله: و الدلیل النقلی یعضده ... الخ» -----^۱

مفهوم الماء اذا بَلَغَ قدر کُرّ لم ینجسه شیء این است که اگر ماء به مقدار کُرّ نباشد نجس می شود این مفهوم عامّ است شامل آب جاری نیز می شود. مفهوم این روایت مؤید قول علامه است.

----- «قوله: و المراد أن غیر الجاری لابدّ فی ... الخ» -----^۲

طاهر شدن آب غیر جاری متغیر:

— ابتداء تغیر او از بین برود سپس با کُرّ طاهر ملاقات کند.
— همزمان با زوال تغیر با کُرّ طاهر ملاقات کند. پس اگر ابتداء با کُرّ طاهر ملاقات کند سپس تغیر او از بین برود طاهر نمی شود اگر چه عبارت مصنّف (لاقی کُرّا) شامل این مورد نیز می شود.

----- «قوله: و کذا الجاری علی القول الآخر ... الخ» -----^۳

آب جاری (قلیل) طبق قول علامه مثل آب غیر جاری است که برای طاهر شدن آن علاوه بر زوال تغیر باید با کُرّ طاهر نیز ملاقات کند.

^۱ (ص ۱۴ سطر دوازدهم از بالا)

^۲ (ص ۱۴ سطر سیزدهم از بالا)

^۳ (ص ۱۴ سطر پانزدهم از بالا)

----- «قوله: و لو تَغَيَّرَ بعضُ الماءِ و ... الخ» -----^۱

اگر تنها قسمتی از آب غیر جاری متغیر شد، بقیه آب:

- به مقدار کُرّ است.
- ✓ در این صورت طاهر شدن قسمت متغیر به زوال تغیر فقط است مثل آب جاری. دیگر احتیاجی به اتصال به کُرّ خارجی نیست. ممکن است اینصورت داخل در لاقی کُرّ باشد.
- به مقدار کُرّ نیست.
- ✓ در اینصورت تمامی آب نجس می شود که برای طاهر شدن آن علاوه بر زوال تغیر باید با کُرّ طاهر نیز ملاقات کند.

----- «قوله: و نبّه بقوله: «لاقی کُرّاً» ... الخ» -----^۲

مصنّف فرمود: لاقی کُرّاً یعنی آب غیر جاری برای طاهر شدن باید با کُرّ ملاقات نماید. این کلام مصنّف مطلق است لذا اشاره به اموری دارد:

- برای طاهر شدن آب غیر جاری شرط نیست که کُرّ دفعه^۳ (یکباره)^۳ بر آن افکنده شود بلکه اگر تدریجاً هم بریزند کافی است کما إذا كان الكُرّ في أنيّه ضيقه الرأس و صبّ على النّجس. ولی مشهور متأخرین دفعه را شرط می دانند.
- دلیل برای مصنّف:

- آب کُرّ و آب غیر جاری نجس بواسطه ملاقات و اتصال به هم عرفاً یک آب محسوب می شوند. آب واحد دارای حکم واحد است یا طهارت یا نجاست. پس آب کُرّ و آب غیر جاری نجس دارای حکم واحد خواهند بود و لذا یا باید به نجاست آب کُرّ طاهر حکم شود و این خلاف اجماع است چون اتفاقاً است که آب کُرّ به مجرد ملاقات با متنجّس نجس نمی شود و باید به طهارت آب نجس حکم شود و همین احتمال متعیّن است. پس صرف ملاقات کافی است و دفعه شرط نیست. تأمل.
- کسانی که دفعه را شرط می دانند یا مرادشان دفعه حقیقیه است (تمامی اجزاء آب کُرّ همزمان با هم روی آب غیر جاری ریخته شود) که محال است یا دفعه عرفیه است که دلیل ندارد چون روایتی بر اعتبار دفعه وارد نشده تا حمل بر عرفیه شود. پس دفعه شرط نیست.

^۱ (ص ۱۴ سطر پانزدهم و شانزدهم از بالا)

^۲ (ص ۱۴ پاورقی اول)

^۳ مفتاح الکرامه ج ۱ ص ۹۷.

- برای طاهر شدن آب غیر جاری صرف ملاقات و اتصال به کُرّ کافی است و مخلوط شدن با آن شرط نیست.

دلیل برای مصنف:

— کسانی که ممازجت را شرط می دانند یا مرادشان ممازجت حقیقی است یا عرفی است یا ممازجت بعضی از اجزاء این دو آب است و هر سه احتمال باطل است چون ممازجت حقیقی که ممکن نیست و روایتی بر اعتبار ممازجت وارد نشده تا حمل بر ممازجت عرفیه شود و ممازجت بعضی از اجزاء هم دلیل ندارد. پس ممازجت شرط نیست.

- برای طاهر شدن آب غیر جاری صرف ملاقات و اتصال به کُرّ کافی است اعمّ از اینکه سطح هر دو مساوی باشد مثل دو حوض هم سطحی که با جویباری به هم متصل شوند یا اینکه سطح کُرّ از سطح آب غیر جاری بالاتر باشد یا بالعکس مثل اینکه ظرفی از آب نجس پر است و زیر آن سوراخ شود و در کُرّ گذاشته شود.

----- «قوله: و المصنف رحمه الله لا يرى الاجتزاء ... الخ» -----^۱

اقوال در شرط بودن دفعه و ممازجت و بالاتر بودن آب کُرّ طاهر یا مساوات آن با آب غیر جاری نجس عبارتند از:

❖ مصنف در لمعه: اطلاق کلام مصنف یعنی لاقی کُرّاً اقتضاء می کند که هیچ یک از این امور را شرط نمی داند.

❖ مصنف در کتب دیگر: این سه امر را شرط می داند.

❖ شارح: امر آخر شرط است ولی دو امر اول اگر این دو آب بدون این دو امر عرفاً یک آب محسوب شوند این دو امر شرط نیست و الا شرط است.

----- «قوله: و الكرّ المعتبر في الطهارة ... الخ» -----^۲

مقدار آب کُرّ:

- از نظر وزن مشهور قائلند: ۱۲۰۰ رطل عراقی است که هر رطل ۱۳۰ درهم است.
 ◀ در مقابل این نظر مشهور:
 — سید مرتضی که ملاک را رطل مدنی می داند که هر رطل مدنی ۱۹۵ درهم است.
 — علامه که هر رطل عراقی $\frac{4}{7}$ ۱۲۸ درهم می داند.

^۱ (ص ۱۵ سطر اول از بالا در پاورقی - سطر ششم از پاورقی شماره یک که از صفحه ۱۴ شروع می شود)

^۲ (ص ۱۵ ابتداء صفحه)

- از نظر مساحت مشهور قائلند $\frac{۴۲}{۸}$ و جب انسان متعارف یعنی $\frac{۱}{۳} \times \frac{۱}{۳} \times \frac{۱}{۳}$.
 ◀ در مقابل این نظر مشهور:

- قَمَمِین قائلند ۲۷ و جب یعنی $۳ \times ۳ \times ۳$
- ابن جنید قائل است ۱۰۰ و جب یعنی هر $\frac{۲}{۷}$ ۴۱۴ درهم برابر یک کیلو است.

----- «قوله: (و ینجس) الماء (القلیل) و هو ... الخ» -----^۱

دو آبی که طبق نظر مشهور به مجرد ملاقات با نجاست، نجس می شوند:

- آب قلیل. به آبی گفته می شود که کمتر از گَر است و جاری و بئر نیز نیست.
- آب چاه. چاه به محل تجمع آبی گفته می شود که از زمین می جوشد که:
- اولاً: این آب غالباً از بئر تجاوز نمی کند و جاری نمی شود. پس اگر نادراً بالا آمد و جاری شد مضرّ به چاه بودن نیست.
- ثانیاً: عرف به این محلّ تجمع بئر بگوید. پس اگر به محلّ تجمع آب عرف اطلاق بئر نکرد از چاه بودن خارج می شود.

اقوال در نجاست آب چاه بوسیله ملاقات با نجاست:

- ❖ مشهور بین قدماء: نجاست.
- ❖ عامّه متأخرین و گروهی از قدماء مثل حسن ابن ابی عقیل و شیخ و ... : طهارت و استحباب نزح.
- ❖ علامه: طهارت و وجوب تعبّدی نزح.
- ✓ ارجح اقوال قول دوم است. به مدارک مراجعه شود.

----- «قوله: (و یطهر القلیل بما ذکر) و هو ... الخ» -----^۲

ظاهر شدن آب قلیل:

- ملاقات با گَر بعد از زوال تغیر یا معه مطلقاً (دفعه باشد یا نه. مزج باشد یا نه. هم سطح باشند یا نه)
- ملاقات با آب جاری بعد از زوال تغیر یا معه. بشرط اینکه هم سطح باشند یا جاری عالی باشد.
- بارش باران بر آن بعد از زوال تغیر یا معه.
- ✓ نحو اوّل طبق اطلاق لمعه است.

^۱ (ص ۱۵ سطر پنجم ابتداء صفحه)

^۲ (ص ۱۵ سطر هشتم از بالا)

----- «قوله: (و) يَطْهَرُ (البئر) بمَطْهَرٍ ... الخ» -----^۱

ظاهر شدن چاه طبق قول به نجاست:

- بوسیله کلبه آبهای که غیر آب چاه را طاهر می کنند یعنی ملاقات با کَرّ، جاری، باران.
- بوسیله کشیدن تمامی آب آن برای:
- شتر مرده. مذکر یا مؤنث، کوچک یا بزرگ باشد.
- ثور. قیل: به گاو نر گویند اعمّ از اینکه کوچک یا بزرگ باشد. اولی این است که علاوه بر مذکر بودن، در عرف نیز به اطلاق ثور شود.
- ✓ طبق این به دو گوساله نر ثور گفته نمی شود.
- خمر. کم یا زیاد.
- مُسکری که اصالةً مایع است.
- دم حدث. یعنی خون حیض و استحاضه و نفاس.
- فِقَاع. مصَنَّف عصیر عنبی را قبل از رفتن $\frac{1}{4}$ آن به فِقَاح ملحق کرده ولی الحاق دلیل ندارد.

----- «قوله: و لم يذكر هنا المنى مما له نفس ... الخ» -----^۲

مصَنَّف منی حیوانی که دارای خون جهنده دارد را کر نکرده درحالیکه مشهور در آن نیز قائل به نزح جمیع هستند. شاید نبود روایت علّت عدم ذکر باشد. ولی دم حدث نیز زوایت ندارد بنابراین دم حدث نیز نباید ذکر می شد. اگر گفته شود که علّت نزح جمیع در دم حدث این است که ما لا نص فیه است و مشهور در ما لا نص فیه نزح جمیع را واجب می دانند، گفته می شود: عین این سخن در منی نیز می آید. ظاهراً مصَنَّف درصدد ذکر اموری است که روایت دارند و لذا^۳

^۱ (ص ۱۵ سطر یازدهم از بالا)

^۲ (ص ۱۵ سطر ششم از پاورقی اول)

^۳ در جزوه دست نویس این صفحه ناقص اسکن شده است لذا امکان تایپ آن برای بنده مقدور نبود. از عزیزی که نسخه کامل این صفحه را در اختیار دارند خواهشمندم که به بنده حقیر با شماره ۰۹۰۱۶۱۳۴۳۲۲ اطلاع دهند تا در تثبیت آثار استاد عالی قدرمان بیش از پیش اهتمام ورزیم.

----- «قوله: (وَأَرْبَعِينَ) دَلُوا (لِلثَّلَبِ وَالْإِرْبِ وَ) ... الخ» -----^۱

بقیه منزوحات بئر:

- نرح چهل دلو برای:
- روباه، خرگوش، گوسفند، خوک، کلب و شبه آن (شبه هر یک یا شبه کلب علی ما فی الشرایع)
- بول مرد، اعمّ از اینکه مسلمان یا کافر باشد. بنابراین بول مرد خنثی و صبی و صبیّه این حکم را ندارد. اگر در نا لا نص فيه قائل به سی یا چهل دلو شویم در بول خنثی اکثر الأمرین (ما لا نص فيه مقدّر بول رجل) واجب است و احتمال دارد بخاطر اصل برائت اکتفاء به اقلّ شود.
- نرح سی دلو برای آب بارانی که با بول و عذره و مدفوع کلب مخلوط شدن و در چاه ریخته.

----- «قوله: و إيجاب خمسين للعدرة و أربعين ... الخ» -----^۲

اشکال:

- برای مدفوع تنها پنجاه دلو و برای ابوال مثل بول رجل چهل دلو و برای مدفوع کلب که ما لا نص فيه است.
- ◀ طبق یک قول نرح جمیع است آنگاه چگونه برای مجموع سی دلو واجب است.

جواب:

- بناء چاه این است که اموری که در نجاست و طهارت اختلاف دارند مثل کلب و شات در حکم جمع کند (چهل دلو) و اموری که در حکم جمع و متحد می باشند مثل گاو نر و ماده در حکمشان جدائی بیندازد (برای ثور نرح جمیع و برای بقره نرح کرّ). این حکم هم عجیب نیست.
- محتمل است آب باران حکم هر یک از اینها را ضعیف کند اعمّ از اینکه عین این اشیاء از بین رفته باشند و در آب باران مستهلک شده باشند یا خیر.

اقوال در ما لا نصّ فيه:

- ۱- نرح جمیع آب.
- ۲- نرح چهل دلو.
- ۳- نرح سی دلو.

^۱ (ص ۱۶ پاورقی سطر دهم از بالا)

^۲ (ص ۱۶ پاورقی سطر شانزدهم از بالا)

----- «قوله: و لو خالط احدها كَفَتِ الثلاثون إن لم ... الخ» -----^۱

اقوال در آب بارانی که با یکی از این اشیاء مخلوط شده و در چاه ریخته:

- آن یکی:
 - مقدّر ندارد مثل خُرء کلب که ما لا نص فيه است طبق قول به نزح جمیع. در اینصورت سی دلو.
 - مقدّر دارد و مقدّر آن:
 - ◀ بیش از سی دلو است مثل بول رجل. در اینصورت سی دلو.
 - ◀ مساوی با سی دلو است مثل خُرء کلب که ما لا نص فيه است طبق قول به سی دلو. در اینصورت سی دلو.
 - ◀ کمتر از سی دلو است مثل بول صبی. مقدّر اقلّ کافی است.
- حکم آب باران مخلوط با بعضی از این اشیاء مثل حکم آب باران مخلوط شده با همه این اشیاء است.
- آب باران:
 - مخلوط با همه شده.
 - ✓ در اینصورت سی دلو کافی است.
 - مخلوط با یکی شده:
 - ◀ آن یکی مقدّر دارد.
 - ✓ مقدّرش واجب است.
 - ◀ آن یکی مقدّر ندارد.
 - ✓ نزح جمیع واجب است.

----- «قوله: (و) نزح (عشر) دلاءٍ (لیابس الغدرة) و هو ... الخ» -----^۲

بقیه منزوحات بئر:

- نزح ده دلو برای:
 - عذره یابس. به عذره ای گویند که در آب پخش نشده و یا تردانه نیست و یا هیچ کدام از این دو وصف را ندارد. طبق اقوالی که در این زمینه است.
 - خون کم. در روایت آمده است: برای خون کم دلاء یسیره است. در تفسیر این روایت:
 - ❖ شیخ طوسی: دلاء جمع قلّه است و اکثر جمع قلّه عدد ده است. که برای یقین به براءت ذمه حمل بر اکثر می شود.

^۱ (ص ۱۶ پاورقی سطر هجدهم از بالا)

^۲ (ص ۱۶ پاورقی سطر بیست و دوم از بالا)

◀ ردّ: جمع قلّه نیست.

❖ علامه: دلاء جمع قلّه نیست بلکه کثره است و اقلّ جمع کثره عدد ده است.

◀ ردّ: اقلّ جمع کثره عدد یازده است.

• نزح هفت دلو برای:

- طیر. به کبوتر و پرنده بزرگتر از آن گویند.
- موش باد کرده در آب. در روایت آمده: بشرط اینکه در آب پخش شود.
- بول صبی. مذکری است که سنّ او از دو سال بیشتر است و به حدّ بلوغ نرسیده.

----- «قوله: (وُغُسِلَ الْجَنْبُ الْخَالِي بَدْنُهُ مِنْ ... الْخِ)» -----^۱

نزح هفت دلو برای:

- غسل جنبی که بدن او از عین نجاست (بول و منی) خالی است و در صورت عدم خلوّ، هر نجاستی حکم خودش را دارد.
- خارج شدن کلب از آب چاه به صورت زنده. خوک ملحق به کلب نیست بلکه ملحق به ما لا نصّ فیه است.

----- «قوله: و مقتضى النصّ نجاسة ... الخ» -----^۲

مقتضای روایت این است که آب چاه بوسیله غسل جنب نجس می شود نه اینکه تنها مطهریّت او از دست برود و در علّت نجاست:

- علامه: چون بدن جنب غالباً از نجاست منی و غیره خالی نیست.
- گروهی از فقهاء: چون خلوّ بدن از عین نجاست فرض شده بنابراین نجاست و نرح تعبّدی می شود.

----- «قوله: و علی هذا فإن اغتسل ... الخ» -----^۳

بنابر نجس شدن آب چاه این غسل:

- ارتماسی: در اینصورت بدن شخص جنب از جنابت طاهر و بوسیله خبث (آب چاه) نجس می شود.
- ترتیبی:

^۱ (ص ۱۷ پاورقی سطر چهارم و پنجم از بالا)

^۲ (ص ۱۷ پاورقی سطر پنجم از بالا)

^۳ (ص ۱۷ پاورقی سطر پنجم و ششم از بالا)

- بعد از شستن جزء اول بشرط اینکه جزء اول متصل به آب چاه باشد و یا اینکه غسل به آب چاه برسد آب چاه نجس می شود.^۱ چون عرفاً به بعضی العمل هم غسل صادق است.
- بعد از کامل شدن غسل: آب چاه نجس می شود چون غسل جنب متوقف بر تکمیل عمل است.

----- «قوله: و لا یلحق بالجنب غیره ... الخ» -----^۲

غیر جنب همچون حائض و مستحاضه و نفساء:

- به جنب ملحق نیست بخاطر اصل عدم الحاق یا اصل استصحاب طهارت آب چاه بعد از غسل اینها.
- به جنب ملحق است چون جنابت خصوصیت ندارد بلکه حکم برای هر حدث کبیری است.

----- «قوله: (و) نرح (خمس لذرَق الدُّجَاج) ... الخ» -----^۳

مدفوع مرغ:

- شیخ طوسی: نجس است مطلقاً.
- مصنف: در صورتی که مرغ جلال باشد نجس است.

دو احتمال درباره مدفوع مرغ:

- یحتمل درباره آن روایتی باشد. اگر روایتی وجود داشت ما تعبداً تابع روایت می شدیم بدون اینکه احتیاجی به تقیید مرغ به جلال باشد و با اینکه به استناد این روایت می گفتیم مدفوع مرغ منجس بشر فقط است.
- یحتمل درباره آن روایتی نباشد. در ایصورت وجوب نرح برای مدفوع مرغ مبتنی بر نجس بودن آن است لذا باید مرغ را مقید به جلال کرد تا مدفوع آن نجس شود ولی بعد از تقیید هم در مدفوع آن سه احتمال وجود دارد:

- ❖ نرح جمیع بخاطر الحاق به ما لا نصّ فیه.
- ❖ نرح ده دلو بخاطر ادخال آن در غدره یابس.
- ❖ نرح پنج دلو بخاطر اجماع بر عدم زائد. اگر اجماع تمام باشد.

^۱ (که بعد از تطهیر چاه با نرح عضو بعدی شسته می شود و هکذا برای عضو سوم).

^۲ (ص ۱۷ پاورقی سطر هشتم از بالا)

^۳ (ص ۱۷ پاورقی سطر دهم از بالا)

----- «قوله: (و ثلاث دلاء للفأرة) مع ... الخ» -----^۱

نزع سه دلو برای:

- موش. در صورتیکه باد کرده و پخش شده در آب نباشد.
- مار. روایت آن ضعیف است.

علت نزع سه دلو برای مار:

مار دارای خون جهنده است در نتیجه میت آن نجس است.

رد:

- شک داریم در اینکه دارای خون جهنده است یا خیر.
- بر فرض دارای خون جهنده باشد و میته آن نجس باشد مستلزم این نیست که سه دلو برای آن واجب باشد.
- قورباغه. بر خلاف گفته شارح روایت دارد.
- عقرب. گفته شده عقرب چون نجس نیست بخاطر دفع سمّ توهمی او نزع مستحب است.

----- «قوله: (و ذکوی للعصفور) و هو ما ... الخ» -----^۲

نزع یک دلو برای:

- عصفور مرده. به پرنده کوچکتر از کبوتر گویند اعمّ از اینکه مأکول اللحم باشد یا نباشد.
- بول رضیع. در صورتی که طعام او تا دو سالگی شیر تنها باشد و اگر همراه با شیر غذای دیگری نیز می خورد شیر غذای غالبی او باشد.

----- «قوله: و أعلم أنّ اکثر مستند ... الخ» -----^۳

سند اکثر این مقدّرات اگر چه ضعیف است ولی قائلین به نجاسب آب چاه ناچارند اینها را بگیرند چون ملازمه طرح این مستندات این است که نجاست ما لا نصّ فیه شود آنگاه مستلزم عسر و حرج بر مکلف می شود.

^۱ (ص ۱۷ پاورقی سطر چهاردهم از بالا)

^۲ (ص ۱۷ پاورقی سطر هجدهم از بالا)

^۳ (ص ۱۷ پاورقی سطر بیست و یکم از بالا)

----- «قوله: (و يجب التراوح بأربعة) رجال ... الخ» -----^۱

وجوب تراوح در صورت اجتماع دو امر:

- نرح جميع آب واجب باشد بخاطر یکی از اسبابی که گذشت.
- نرح جميع بخاطر جوشش آب ممکن نباشد.

نکاتی در مورد تراوح:

- تراوح یک روز کامل است از اوّل روز (از طلوع فجر دوّم) تا شب. اعمّ از اینکه روز طولانی یا کوتاه باشد.
- از باب مقدّمه علمیه باید قبل از اوّل روز و بعد از شب قسمتی از وقت را داخل کرد و قبل از شروع به کار اسباب نرح را مهیا کرد.
- به مقدار ساعات روز کار کردن در شب و یا در شب و روز مجزی نیست.
- کار کردن بیش از چهار مرد مجزی است ولی کمتر از آن مجزی نیست اگر چه عمل چهار مرد را انجام دهند.
- دست کشیدن از کار همگی و خواندن نماز جماعت جایز است. ولی دست کشیدن همه بدون خواندن نماز جماعت جایز نیست. دست کشیدن همگی و مشغول شدن و غذا نیز جایز نیست.

----- «قوله: و نبه بالحاق التاء للـ «أربعة» ... الخ» -----^۲

افراد در تراوح:

- ❖ مصنّف در لمعه: باید مذکّر باشند. اعمّ از اینکه مرد یا بچه باشند. چون مصنّف از لفظ أربعة استفاده کرده است و در عدد سه تا ده برای مذکّر از عدد مؤنث استفاده می شود و مذکّر شامل مرد و بچه هر دو می شود.
- ❖ مصنّف در کتب دیگر: باید مرد باشند چون در روایتی از امام صادق علیه السلام که مربوط به تراوح است از لفظ قوم استفاده شده و طبق تصریح محقّقین قوم مخصوص رجال است.
- ❖ محقّق: استفاده از بچه و زنان در تراوح حایز است.

^۱ (ص ۱۷ پاورقی سطر بیست و سوم از بالا)

^۲ (ص ۱۸ پاورقی سطر پنجم از بالا)

----- «قوله: (و لو تغیر) ماء البئر ... الخ» -----^۱

اگر نجاستی در چاه بیوفتد و آب چاه متغیر شود:

- نجاست مقدّر دارد. در اینصورت اکثر الأمرین واجب است (أمرین یعنی مقدّر و مقداری که با آن زوال تغیر حاصل می شود) تا از طرفی به روایت مقدّر عمل کرده باشیم و از طرف دیگر آب کثیر غیر جاری که بمجرّد ملاقات با نجاست نجس نمی شود، در صورت تغییر برای تطهیر آن باید تغییر آن زائل شود در آب چاه که قلیل یا کثیر باشد بمجرّد ملاقات با نجاست نجس می شود به طریق اولی زوال تغیر در آن لازم است.
- نجاست مقدّر ندارد بلکه ما لا نصّ فیه است و در ما لا نصّ فیه چنانکه قبلاً گفته شد سه نظریه است و در اینجا:

— در ما لا نصّ فیه قائل به نزح جمیع می شویم در اینصورت دو نظریه:

- ۱- مقداری واجب است مزیل تغیر است اگر چه با نزح جمیع هم نباشد.
 - ۲- نزح جمیع و در صورت تعدّد تراوح واجب است اگر چه مزیل تغیر کمتر باشد.
- در ما لا نصّ فیه قائل به نزح سی یا چهل دلو می شویم. در اینصورت اکثر الأمرین واجب است (أمرین یعنی زوال تغیر و سی یا چهل دلو) چنانکه در صورت مقدّر اکثر الأمرین واجب بود.

----- «قوله: (مسائل)» -----^۲

• آب:

- مطلق: به مایعی گفته می شود که اسم آب بدون قید بر آن صدق می کند.
- مضاف: به مایعی گفته می شود که اسم آب بدون قید بر آن صدق نمی کند.

❖ آب مضاف:

- آبی که از اجسام گرفته می شود مثل آب هندوانه.
- آبی که با اجسام مخلوط شده بنحوی که این خلط مانع از اطلاق اسم آب بدون قید بر آن می شود. مثل آب گوشت.

----- «قوله: دون الممتزج علی وجه ... الخ» -----^۳

آبی که با اجسام مخلوط شده:

- این خلط مانع اطلاق اسم آب بدون قید بر آن است.

^۱ (ص ۱۸ پاورقی سطر هشتم از بالا)

^۲ (ص ۱۸ سر تیتراول صفحه)

^۳ (ص ۱۸ سطر سوم از بالا)

✓ در اینصورت آب مضاف است مثل آب گوشت.

— این خلط مانع نیست.

✓ در اینصورت آب مطلق است مثل آب گِل، آب نمک.

----- «قوله: (و هو) أى ماء المضاف (طاهر) فى ... الخ» -----^۱

اقوال در آب مضاف:

❖ مشهور: طاهر است ولی مطهر نیست مطلقاً (یعنی نه از حدث و نه از خبث. نه در حال اختیار و نه در حال اضطرار)

❖ شیخ صدوق: وضوء و غسل جنابت با گلاب جایز است.

❖ سید مرتضی: کلیه آبهای مضاف مطهر از خبث است.

----- «قوله: (و ینجس) المضاف ... الخ» -----^۲

آب مضاف بالإجماع با اتصال به نجاست نجس می شود. اقوال در طاهر شدن آن:

❖ قول اصح: آب مضاف نجس با دو شرط طاهر می شود:

— تبدیل به آب مطلق شود بطوریکه به آن آب مضاف نگویند.

— به آب کثیر مطلق متصل شود بطوری که آب مضاف با آن مخلوط شده به نحوی که آب مطلق به تمامی اجزاء آن برسد.

❖ قول شیخ: آب مضاف نجس با دو شرط طاهر می شود:

— آب کثیر مطلق بیشتر از مضاف باشد تا غلبه بر آن کند و مؤثر در آن باشد.

— اوصاف آب مضاف از بین برود اگر چه اسم مضاف باقی باشد. تأمل.

❖ قول علامه: آب مضاف نجس بمجرد اتصال به آب کثیر مطلق طاهر می شود مطلقاً (یعنی اوصاف آب

مضاف باقی باشد یا خیر، آب کثیر مطلق غالب بر آن باشد یا خیر، اسم مضاف بر آن صادق باشد یا خیر.)

ردّ قول دوم و سوم:

◀ استصحاب نجاست آب مضاف این دو قول را ردّ می کند (بقاء اسم مضاف مقتضی شک است)

◀ در این دو قول شرط پاک شدن آب مضاف موجود نیست چون شرط پاک شدن غیر

آب مطلق بوسیله آب این است که آب با آن مخلوط شود یعنی آب عرفاً به تمامی اجزاء

نجس در آن برسد و حال آنکه آب تا وقتی که مضاف است آب به تمامی اجزاء نجس

^۱ (ص ۱۸ سطر پنجم از بالا)

^۲ (ص ۱۸ سطر نهم از بالا)

در آن نرسیده چون اگر آب رسیده بود به آن آب مضاف اطلاق نمی شد و حال آنکه فرض شما بقاء اسم مضاف است.

----- «قوله: (و السُّور) و هو الماء القليل الذي ... الخ» -----^۱

سُور حیوان در سه چیز تابع حیوان است:

- در طهارت. سُور حمار طاهر است چنانکه حمار طاهر است.
- در نجاست. سُور کلب نجس است چنانکه کلب نجس است.
- کراهت. سُور حمار مکروه است چنانکه اکل لحم حمار مکروه است.

سُور حیوانات زیر مکروه است:

- سُور جَلال.
- ❖ جلال:
- به حیوانی گویند که از غذره انسان تغذیه می کند بطوریکه عذره باعث رشد گوشت و استحکام استخوان او باشد.
- حیوانی که از عذره انسان تغذیه می کند تا وقتی که در عرف به آن جلال گویند. البته کراهت سُور جلال قبل از استبراء است.
- سُور لاشخور. گوشت لاشخور و جلال حرام است. عضوی از این دو حیوان که ملاقات با آب کرده خالی از نجاست باشد و إلا سُور این دو حرام و نجس است.
- سُور زن حائض که مَتَّهَم به عدم تنزه از نجاست است.
- سُور قاطر و حمار.
- سُور موش و مار و هر حیوان غیر مأكول اللحم بجزء گربه.
- سُور ولد الزنا:
- قبل از بالغ شدن او.
- بعد از بالغ شدن او و اظهار اسلام کردن او و الا بعد از بلوغ و اظهار اسلام نکردن کافر است و سُور او حرام و نجس می باشد. چه اظهار کفر بکند یا نکند. همین اظهار اسلام نکردن کافی است.

^۱ (ص ۱۹ از بالا سطر چهارم)

----- «قوله: (الثَّانِيَّةُ: يُسْتَحَبُّ) ... الخ» -----^۱

بالوعة مورد بحث به چاهی گفته می شود که آب نزح را در آن می ریزند.

• بالوعة و چاه:

— در زمین سفت است:

- ◀ عمق هر دو^۲ مساوی است.
- ◀ چاه عمیق تر است.
- ◀ بالوعة عمیق تر است.
- ✓ در این سه صورت فاصله پنج ذراع بین این دو مستحب است.
- ◀ در زمین شُل هستند:
- ◀ عمق هر دو مساوی است.
- ◀ چاه عمیق تر است. در این دو صورت فاصله هفت ذراع مستحب است.
- ◀ بالوعة عمیق تر است.
- ✓ در اینصورت فاصله پنج ذراع مستحب است.

----- «قوله: و في حكم الفوقية المحسوسة ... الخ» -----^۳

فوقیت جهتی حکم فوقیت حسی را دارد بنابراین:

• چاه و بالوعة:

— در زمین شُل:

- ◀ عمق در هر دو مساوی:
- ✓ چاه شمال و بالوعة جنوب یا بالعکس.
- ✓ چاه مشرق و بالوعة مغرب یا بالعکس.
- ◀ چاه عمیق تر:
- ✓ چاه شمال و بالوعة جنوب یا بالعکس.
- ✓ چاه مشرق و بالوعة مغرب یا بالعکس.
- ◀ بالوعة عمیق تر:
- ✓ چاه شمال و بالوعة جنوب یا بالعکس.
- ✓ چاه مشرق و بالوعة مغرب یا بالعکس.

^۱ (ص ۱۹ از بالا سطر دوازدهم)

^۲ (چاهی که آب آن کشیده شده است و چاهی که آب کشیده شده در آن ریخته می شود)

^۳ (ص ۱۹ باورقی از بالا سطر پنجم)

— در زمین سخت:

◀ عمق در هر دو مساوی:

✓ چاه شمال و بالوعه جنوب یا بالعکس.

✓ چاه مشرق و بالوعه مغرب یا بالعکس.

◀ چاه عمیق تر:

✓ چاه شمال و بالوعه جنوب یا بالعکس.

✓ چاه مشرق و بالوعه مغرب یا بالعکس.

◀ بالوعه عمیق تر:

✓ چاه شمال و بالوعه جنوب یا بالعکس.

✓ چاه مشرق و بالوعه مغرب یا بالعکس.

معتبر در پنج ذراع فاصله بین بئر و بالوعه نزد مشهور:

— صلابت زمین. پس در دوازده صورت زمین سفت پنج ذراع فاصله مستحب است.

— چاه فوقیت حسی داشته باشد. پس چهار صورت عمیق تر بودن بالوعه در صورت شل بودن زمین فاصله پنج ذراع مستحب است.

— چاه فوقیت جهتی داشته باشد در صورتیکه بالوعه فوقیت حسی نداشته باشد چون در صورت فوقیت حسی هر دو باهم تعارض کرده و فوقیت حسی مقدم می شود. پس در یک صورت هم فاصله پنج ذراع مستحب است.

----- «قوله: (و لا تنجسُ البئرُ ... الخ)» -----^۱

• بالوعه و چاه:

— یقین داریم آب بالوعه به چاه وصل شده است. در اینصورت چاه نجس می شود.

— یقین نداریم. در اینصورت آب چاه نجس نمی شود به علت:

❖ اصالة الطهارة یعنی کل شیء لک طاهر حتی تعلم أنه قذر.

❖ استصحاب عدم اتصال.

----- «قوله: (الثالثة: النجاسة) ... الخ» -----^۲

• نجاسات:

— بول و غائط حیوانی که واجد دو خصوصیت باشند:

^۱ (ص ۱۹ از بالا سطر سیزدهم)

^۲ (ص ۱۹ از بالا سطر پانزدهم)

- ❖ مأكول اللحم نباشد اصالةً مثل کلب یا بوسيله عارض مثل جَلال و موطوء انسان.
- ❖ دارای خون جهنده باشد.
- خون و منی حیوانی که دارای خون جهنده باشد اعمّ از اینکه آدمی یا غیر آدمی، برّی (غیر دریایی) یا بحری (دریایی)، مأكول اللحم یا غیر مأكول اللحم باشد.
- میته حیوانی که دارای خون جهنده است اعمّ از اینکه مأكول یا غیر مأكول باشد. اجزائی از میته که روح در آنها وجود ندارد پاک است.
- کلب برّی (غیر آبی) و خنزیر برّی (غیر آبی) و اجزاء ایندو اگر چه این اجزاء دارای روح نباشند. همچنین حیوانی که از این دو متولّد شده اگر چه به آن کلب یا خنزیر نگویند.

----- «قوله: أَمَّا المتولّدُ من اِحدِهِما و طاهرٌ ... الخ» -----^۱

حیوانی که از یکی از این دو (کلب و خوک) و حیوانی طاهر متولّد شده:

- مماثل دارد. ✓ در اینصورت این حیوان متولّد حکم مماثل را دارد. اعمّ از اینکه این حیوان متولّد، مماثل پدر یا مادر یا غیر این دو باشد.
- مماثل ندارد. ✓ در اینصورت:

- طاهر است بخاطر اصالة الطهارة یعنی کلّ شیء لک طاهر حتّی تعلم أنّه قدر.
- گوشت آن حرام است چون گوشت های جلال محصور است. تأمّل.

----- «قوله: (و الکافر) اصليّاً و ... الخ» -----^۲

• کافر:

- کسی که از اسلام خارج باشد:
- ❖ اصلی: از پدر و مادری که هر دو کافر بودند متولّد شده و هرگز مسلمان نشده.
- ❖ مرتدّ:
- فطری: از پدری و مادری که هر دو یا یکی مسلمان بوده متولّد شده بعد از بلوغ نیز مسلمان بوده سپس کافر شده است.
- ملّی: از پدر و مادری که هر دو کافر بوده اند متولّد شده بعد از بلوغ مسلمان شده سپس کافر شده است.

^۱ (ص ۲۰ از بالا سطر سوّم)

^۲ (ص ۲۰ از بالا سطر پنجم)

- کسی که اسلام را نحلّه و مسلک برای خود گرفته است ولی بعضی از ضروریّات دین (الذی ثبت عنده یقیناً أنّه من الدّین و او بالبرهان) را منکر است مثل خوارج که قتل امیرالمؤمنین را حلال می کردند و غلاّه که ادّعی ربوبیّت برای ائمه می کنند.

ضابط برای کفر:

- کسی که منکر خداست و برای خدا شریک قائل است.
- پیامبری رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم را قبول ندارد.
- یکی از ضروریّات دین اسلام مثل نماز یا روزه را با علم به اینکه ضروری دین است انکار نماید.

----- «قوله: (و المسکر) ... الخ» -----^۱

• بقیّه نجاسات:

- مسکری که اصالتاً مایع است.
- فقّاع. اصل (غالب و شایع و یا ابتداء حدوثی که در آن است) در فقّاع این است که از آب جو گرفته شود ولی چون در روایت حکم به نجاست روی فقّاع رفته است گفته می شود.

چیزی که در عرف به آن فقّاع گویند:

- خاصّیت فقّاع که غلیان است در آن وجود دارد.
- حال آن مشتبّه است که در آن خاصّیت فقّاع وجود دارد یا خیر.
- ✓ در ایندو صورت نجس است. تأمل.
- یقین داریم خاصّیت فقّاع در آن نیست. در اینصورت معلوم میشود فقّاع نیست و اعتباری به اطلاقی عرفی فقّاع بر آن نیست.

----- «قوله: و لم یذكر المصنّف هنا ... الخ» -----^۲

مصنّف در لمعه عصیر عنبی را که جوشش پیدا کرده و غلیظ شده ولی ۲ آن از بین نرفته جزء نجاسات ذکر نکرده است. درحالیکه در بحث مطهّرات، رفتن ۲ را جزء مطهّرات می داند. پس معلوم می شود که عصیر عنبی را قبل از رفتن ۲ آن نجس می داند لذا می بایست آنرا جزء نجاسات ذکر کند. چون دلیلی که مقتضی نجاست آن باشد پیدا نکرده لذا ذکر نکرده است.

^۱ (ص ۲۰ از بالا سطر هفتم)

^۲ (ص ۲۰ پاورقی اوّل)

----- «قوله: و كونه في حكم المسكر ... الخ» -----^۱

مصنّف در بعضی از کتب خود فرموده:

عصیر عنبی در حکم مسکر است و امر علیحدّه محسوب نمی شود بنابراین می توان گفت مسکر در اینجا شامل عصیر عنبی می شود پس اشکال بر مصنّف وارد نیست که چرا عصیر عنبی را از جمله نجاسات ذکر نکرده است.

جواب:

این دلیل نمی شود که اگر المسکر به نحو مطلق (بدون ما فی حکمه) گفته شد مسکر را شامل عصیر عنبی بدانیم. بله، اگر گفته می شد المسکر و ما فی حکمه این عبارت شامل عصیر عنبی می شد. چون کسی که مسکر را مطلق می آورد از او معلوم نمی شود که مسکر را شامل عصیر عنبی نیز می داند چون شاید قائل نباشد که عصیر در حکم مسکر است.

— به عبارت دیگر: دخول عصیر عنبی در تعبیر المسکر و ما فی حکمه مقتضی دخول آن در تعبیر المسکر نیست.

----- «قوله: و هذه النجاسات العشر ... الخ» -----^۲

ازاله نجاست از امور زیر واجب است:

- از لباس و بدن بخاطر نماز.
- از محلّ سجده پیشانی، از ظروف هنگام بکار بستن آنها در اموری که متوقّف بر طهارت آنهاست، از مساجد، قبور مقدّسه، قرآن شریف.

----- «قوله: (و عَفَى) في الثوب و البدن ... الخ» -----^۳

دو خونی که اگر در لباس و یا بدن باشند در هنگام نماز بخشیده شده است عبارتند از:

- خون زخم و دمل. این خون:
 - در تمام وقت نماز جریان دارد.
 - مقدار کمی از وقت قطع می شود که در این مقدار وقت نمی توان نماز را بجای آورد.
- ✓ در ایندو صورت ازاله خون بخشیده شده است.

^۱ (ص ۲۰ پاروقی از بالا سطر سوم)

^۲ (ص ۲۰ از بالا سطر دهم)

^۳ (ص ۲۰ از بالا سطر سیزدهم)

— مقداری از وقت قطع می شود که در آن می توان نماز را با ازاله خون از لباس و بدن بجای آورد. در اینصورت:

❖ ازاله واجب است چون مسَّقَتْ ندارد.

❖ ازاله واجب نیست چون روایات مطلق است که ازاله واجب نیست تا زخم و دمل خوب شود.

• خونی که اندازه آن کمتر از درهم بغلی باشد. پس اگر خون به اندازه یا بیشتر از درهم بغلی بود معفو نیست. در اندازه درهم بغلی:

❖ مشهور: به اندازه گودی کف دست.

❖ ابن جنید: به اندازه بند بالای انگشت ابهام.

❖ قیل: به اندازه بند بالای انگشت سبابه.

✓ اختلاف در اندازه درهم امر عجیب نیست چون چنین اختلافی در درهم با سکه زدن شخص واحد اتفاق می افتد.

----- «قوله: و إِنَّمَا يُغْتَفَرُ هَذَا الْمَقْدَارُ ... الخ» -----^۱

این مقدار از خون در لباس یا بدن بخشیده شده است البته غیر از دماء ثلاثه. در الحاق خون نجس العین به دماء ثلاثه دو نظریه است:

— ملحق است چون علّت استثناء دماء ثلاثه شدّت نجاست آنهاست. که این علّت در خون نجس العین نیز وجود دارد بخاطر خون بودن و ملاقات کردن با جسم نجس العین.

— ملحق نیست چون درباره خون نجس العین نصّی نیست و مقتضای اصله العموم دخول خون نجس اعین در تحت عموم است یعنی عموم کلّ دم اقلّ من الدرهم بغلی معفو الا الدماء الثلاثه.

----- «قوله: و العفو هذا المقدار مع اجتماعه ... الخ» -----^۲

• خون:

— مجتمع: در صورتیکه کمتر از درهم بغلی باشد بالإجماع معفو است و الا معفو نیست.

— متفرّق:

❖ علامه، سلار، ابن حمزه: معفو نیست بلکه ازاله آن واجب است.

❖ شیخ در مبسوط، ابن ادریس، محقّق در شرایع: معفو است و ازاله آن واجب نیست.

^۱ (ص ۲۰ از بالا سطر هجدهم)

^۲ (ص ۲۱ پاورقی اول)

- ❖ **شیخ در نهاییه، محقق در معتبر:** در صورت تفاحش معفو نیست و الا معفو است. و
فسر بعضهم التفاحش بقدر^۱ و بعضهم بریع الثوب و بعضهم بما يفحش فی القلب و
بعضهم جعل المرجع فيه الى العرف.
- ❖ **شارح:** مجموع خون متفرق اگر کمتر از درهم بغلی بود معفو است و الا معفو نیست.
یعنی خون متفرق حکم خون مجتمع دارد.

----- «و یکفی فی الزائد ... الخ» -----^۲

ازاله زائد از مقدار معفو کافی است و ازاله همه آن واجب نیست.

----- «قوله: و الثوب و البدن ... الخ» -----^۳

اگر مقداری خون در لباس و مقداری در بدن باشد، دو نظریه است:

- ۱- ایندو بر یکدیگر ضمیمه می شوند. اگر مجموعاً کمتر از درهم بغلی بودند معفو است و الا نیست.
- ۲- ایندو به هم ضمیمه نمی شوند بلکه هر کدام علیحدّه بررسی می شود.

----- «قوله: و لو اصاب الدم ... الخ» -----^۴

خونی که در دو طرف لباس وجود دارد:

- خون تنها به یک طرف اصابت کرده ولی از آنطرف در طرف دیگر نفوذ کرده.
✓ در اینصورت ایندو خون یک خون محسوب می شود.
- خون تنها به یک طرف اصابت نکرده بلکه از دو طرف خون به لباس اصابت کرده.
✓ در اینصورت دو خون است.

----- «قوله: و اعتبر المصنّف فی الذکری ... الخ» -----^۵

• **دو شرط مصنّف برای یکی شدن خون:**

- نفوذ خون از یک طرف به طرف دیگر.
- نازک بودن ثوب. در صورت نازک نبودن دو خون محسوب می شود.

^۱ این قسمت از متن جزوه دست نویس استاد قائل تشخیص نبود.

^۲ (ص ۲۱ پاورقی از بالا سطر دوم)

^۳ (ص ۲۱ پاورقی از بالا سطر دوم)

^۴ (ص ۲۱ پاورقی از بالا سطر سوم)

^۵ (ص ۲۱ پاورقی از بالا سطر چهارم)

----- «قوله: و لو اصابه المائع طاهر ... الخ» -----^۱

در خونی که کمتر از درهم بغلی است و مایعی طاهر مثل آب به آن اصابت کرده است که از محلّ خون تجاوز نکرده:

- عفو باقی است.
- عفو باقی نیست.
- ✓ اجود قول اول است ولی در صورت تجاوز مایع از محلّ خون باید مجموع را اندازه گرفت اگر کمتر از درهم بغلی بود معفو است و الا معفو نیست.

----- «قوله: و بقي مما يُعْفَى ... الخ» -----^۲

امور باقیمانده ای که نجاست آنها در نماز معفو است:

- لباس زن مربیه ولد. مصنف حکم این قسم را در بحث لباس مصلی مطرح می کند.
- اموری که نماز خواندن مرد در آنها به تنهایی صحیح نیست چون ساتر عورت نمی باشند. مثل جوراب، عرقچین و ...^۳ مصنف این قسم را اصلاً مطرح نکرده بخاطر اینکه:
- ❖ مربوط به بدن و لباسی که شرط نماز است، نیست.
- ❖ رعایت اختصار کند.
- توجه: مراد از مربیه، مربیه ای است که دارای یک لباس است. بر این مربیه در طول شبانه و روز تنها شستن یک بار لباس واجب است.

----- «قوله: (و يُغْسَلُ الثَّوبُ مَرَّتَيْنِ) ... الخ» -----^۴

• متنجّس.

- ثوب و امثال ثوب
- ❖ متنجّس بوسیله بول
- ◀ نحوه تطهیر آن با آب قلیل: دو مرتبه با آب قلیل شسته و بعد از هر مرتبه فشار داده شود.
- ◀ نحوه تطهیر آن با آب کثیر و جاری: به صرف قرار دادن در ایندو آب طاهر می شود بشرط اینکه آب به محلّ نجاست برسد و عین نجاست نیز زای شود.

^۱ (ص ۲۱ پاورقی از بالا سطر چهارم)

^۲ (ص ۲۱ پاورقی از بالا سطر ششم)

^۳ مصحّح: در این بحث مثال ثالثی هم در نسخه دست نویس استاد وجود دارد که برای بنده حقیر قابل تشخیص نبوده است.

^۴ (ص ۲۱ از بالا سطر سوم)

❖ متنجس بوسیله غیر بول:

❧ **مصنّف در لمعه فرموده:** نحوه تطهیر آن مثل بالا است. مصنّف در بیان بطور قاطع و در دروس و ذکرى با نوعى تردید و شهید ثانی می فرمایند: یک با شستن با آب قلیل کافی است.

— بدن و امثال بدن:

❧ **نحوه تطهیر آن با آب قلیل:** چه با بول و چه با غیر بول نجس شده باشد دو مرتبه آب قلیل بر روی آن ریخته می شود بدون فشار.

❧ **نحوه تطهیر آن با آب کثیر و جاری:** چه با بول و چه با غیر بول نجس شده باشد، مثل لباس است.

----- **«قوله: و یستثنی من ذلك بول الرضيع ... الخ»** -----^۱

اگر چیزی به بول پسر بچه شیرخوار (رضیع) نجس شود چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند که به تمام جاهای نجس آن برسد پاک شود و شستن و فشار دادن آن لازم نیست.^۲

----- **«قوله: بناءً على اعتبار ... الخ»** -----^۳

طبق عقیده مشهور کلمه الکثیر ما را از الجاری بی نیاز نمی کند چون آب جاری ممکن است قلیل باشد ولی طبق عقیده علامه قید الجاری لغو است چون آب جاری اگر قلیل باشد که حکم آب جاری را ندارد بلکه حکم آب غیر جاری را دارد که قبلاً بحث آن شده است و اگر کثیر باشد کلمه کثیر ما را از ذکر الجاری بی نیاز می کند چون کثیر شامل جاری و غیر جاری هر دو می شود.

----- **«قوله: (و كذا الإناء) ... الخ»** -----^۴

• **نحوه طاهر کردن ظرف:**

— **با آب کثیر و جاری:** یک بار آنرا در ایندو آب فرو کنند بطوری که آب به تمام جاهای نجس آن برسد.

— **با آب قلیل:**

❖ دو بار ظرف را از آب قلیل پر کنند سپس خالی نمایند.

^۱ (ص ۲۱ پاورقی از ابتداء پاورقی دوم سطر چهارم)

^۲ (جواهر ج ۶ ص ۱۶۵).

^۳ (ص ۲۱ از بالا سطر هفتم)

^۴ (ص ۲۱ از بالا سطر هشتم)

❖ دو بار مقداری آب در آن بریزند و آب را به نحوی به جاهای نجس آن برسانند و سپس بیرون بیاورند و بیرون آوردن آب:

- ✓ بدون وسیله ای آب را بیرون بیاورند. مثلاً به اینکه ظرف را کج نمایند.
- ✓ با وسیله ای آب را بیرون بیاورند که بعد از بار اول هر بار باید ظرف وسیله را طاهر کرد. (طبق یک احتمال)

توجه: در نحوه دوم تطهیر با آب قلیل اعم است که ظرف نجس در زمین تثبیت شده باشد یا خیر و اعم است از اینکه کندن آن از زمین مشقت داشته باشد یا خیر.

----- «قوله: (فَانْ وَلَغْ فِيهِ) ... الخ» -----^۱

نحوه تطهیر ظرفی که مایعی در آن وجود داشته و کلب با زبانش از آن نوشیده است:

- با آب قلیل: ابتداء ظرف را خاک مالی کرده (ظاهرش عدم مزج آن با آب است) سپس دو مرتبه با آب قلیل آنرا می شویند. غیر خاک کافی نیست. اگر خاک مالی متعذر بود و یا با استفاده از آن ظرف از بین برود، ظرف به نجاست خود باقی می ماند مثل صورتی که خاک نیست.
- با آب کثیر و جاری: ابتداء ظرف را خاک مالی کرده سپس یک مرتبه با ایندو آب آن را می شویند.

----- «قوله: وَ الْحَقَّ بِالْوُلُوغِ لَطْعُهُ ... الخ» -----^۲

اگر سگ با زبانش ظرف را بلیسد این نیز ملحق به ولوغ است ولی اگر اعضاء دیگر سگ به ظرف متصل شود حکم آن مثل بقیه نجاسات است که خاک مالی لازم ندارد.

----- «قوله: وَ لَوْ تَكَرَّرَ الْوُلُوغُ تَدَاخَلَ ... الخ» -----^۳

اگر ولوغ کلب مکرر شد:

- قبل از شستن مکرر شده است.
- ✓ در اینصورت تداخل می کنند.
- در اثناء شستن مکرر شد.
- ✓ در اینصورت باید تطهیر را از سر گرفت.

^۱ (ص ۲۱ از بالا سطر دهم)

^۲ (ص ۲۲ از بالا سطر اول)

^۳ (ص ۲۲ از بالا سطر دوم)

----- «قوله: (وَيُسْتَحَبُّ السَّبْعُ) ... الخ» -----^۱

در ولوغ کلب:

- مصنّف: بعد از خاک مالی شستن دو مرتبه واجب و هفت مرتبه مستحبّ است. (طبق یک احتمال)
- ابن جنید: هفت مرتبه شستن واجب است که مرتبه اوّل با خاک است.^۲

----- «قوله: و كذا يستحبّ السبع ... الخ» -----^۳

در موش مرده در ظرف و ولوغ از ظرف:

- مصنّف: شستن هفت مرتبه مستحبّ است بدون خاک مالی. از اینکه مصنّف عبارت است را مطلق آورد و فرمود و كذا الاناء (دو مرتبه شستن ظرف واجب است) و در اینجا هم بیان نکرد که مقدار واجب در ایندو چه مقدار است معلوم می شود مقدار واجب در ایندو مثل سایر نجاسات است.
- شارح: شستن هفت مرتبه برای ولوغ خوک واجب است چون روایت آن صحیح می باشد.

----- «قوله: (و) يستحبّ (الثلاث فی الباقي) ... الخ» -----^۴

در غیر ولوغ کلب و غیر موش مرده و ولوغ خوک سه بار شستن مستحبّ است بخاطر روایت عمّار ساباطی از امام صادق.

----- «قوله: (و الغسالة) و هی ... الخ» -----^۵

غسالة به آبی گفته می شود که خود به خود یا با فشار دادن از محلّی که شسته شده، خارج می شود. اقوال در غسالة:

- ❖ غسالة در طهارت و نجاست شدّة و ضعفاً مثل محلّ غسالة قبل از خارج شدن آن غسالة است یعنی برای غسالة اگر از شستن اوّل باشد باید دو مرتبه شست و اگر از شستن دوّم باشد باید یک مرتبه شست و هكذا.

اشکال:

این قول اوّل که غسالة در نجاست شدّة و ضعفاً تابع محلّ غسالة است در نجاستهائی درست است که خصوصیت ندارند امّا نجاستهائی که خصوصیت دارند یعنی حکم برای خصوص آنها با آن عنوان خاصّی که دارند، ثابت است این قول معنا ندارد که غسالة

^۱ (ص ۲۲ از بالا سطر چهارم)

^۲ جواهر ج ۶ ص ۳۵۷.

^۳ (ص ۲۲ پاورقی اوّل)

^۴ (ص ۲۲ از بالا سطر پنجم)

^۵ (ص ۲۲ از بالا سطر ششم)

این نجاسات هم تابع این نجاسات باشد چون به غسله این نجاسات اطلاق این نجاسات نمی شود تا غسله هم حکم این نجاسات را داشته باشد.

❖ غسله مطلقا (چه از غسله اول چه از غسله دوم) مثل محلّ غسله قبل از غسل آن می باشد یعنی باید دید که محلّ غسله قبل از هر گونه غسلی چه مقدار غسل برای او لازم است همین مقدار هم برای غسله او لازم است.

❖ غسله مطلقا مثل محلّ غسله بعد از غسل شرعی محلّ غسله می باشد. نتیجه اینکه غسله مطلقا طاهر است.

❖ غسله مثل محلّ غسله بعد از خارج شدن آن غسله است یعنی برای غسله اگر از شستن اول باشد یک مرتبه شستن واجب است و اگر از شستن دوم باشد شستن لازم نیست.

----- «قوله: وَ يُسْتَنَى مِنْ ذَلِكَ مَاءُ الْإِسْتِنَاءِ ... الْخ» ----- ۱

غسله آب استنجا با سه شرط طاهر است:

- ❖ با نجاست متغیّر نشده باشد.
- ❖ با نجاستی غیر از بول و غائط همچون منی بر خورد نکرده باشد.
- ❖ به نجاستی که از محلّ حدث بیشتر از مقدار معمول تجاوز کرده برخورد نکرده.

----- «قوله: (الرَّابِعَةُ: الْمَطَهَّرُ عَشْرَةً) ... الْخ» ----- ۲

مطهرات:

- آب.

آب مطلقا کلیّه نجاساتی را که قابل تطهیر با آب باشند تطهیر می کند پس خوک و کافر و کلب قابل تطهیر با آب نیستند.

- زمین.

زمین کف کفش و پا را طاهر می کند در صورتیکه عین نجاست از این دو بویسله زمین با راه رفتن یا مالیدن یا غیر ایندو همچون زدن قائل شود.

----- «قوله: وَ الْحَجَرُ وَ الرَّمْلُ ... الْخ» ----- ۳

چهار نکته درباره زمین:

- سنگ و رمل (شن) از اصناف ارض (زمین) محسوب می شود.

^۱ (ص ۲۲ از بالا سطر هشتم)

^۲ (ص ۲۲ از بالا سطر یازدهم)

^۳ (ص ۲۲ از بالا سطر چهاردهم)

- اگر نجاست جرم و رطوبت ندارد صرف تماس با زمین کافی است.
- فرقی نیست زمین خشک یا تر باشد. بشرط اینکه به زمین تر، زمین اطلاق شود نه لجن زار.
- دو نظریه برای اینکه طاهر بودن زمین برای مطهر بودن آن شرط است یا خیر:
- ۱- ابن جنید و مصنف در ذکری: شرط است.
- ۲- اطلاق روایت و فتوای اکثر: شرط نیست.

----- «قوله: و خشبة الأقطع ... الخ» -----^۱

چوبی که شخص بی پا به عنوان پا از آن استفاده می کند حکم نعل را دارد.

----- «قوله: (و التراب فی الولوغ) ... الخ» -----^۲

مطهرات:

- تراب که جزء علت برای تطهیر در ولوغ است.
- جسم طاهری که چسبنده و سیقل (شفاف و صاف مثل شیشه و سنگ مرمر) نباشد غائطی را که از محل آن از حد معمول تجاوز نکرده پاک می کند.
- چیزی که آفتاب با تابش بر آن، آنرا خشک می کند در صورت زائل کردن عین نجاست از آن طاهر می شود بشرط اینکه تر باشد یا آنرا تر نمایند.
- چیزی که با آفتاب تطهیر می شود:

❖ از منقولات: تنها حصیر و بوریا طاهر می شود.

❖ از غیر منقولات: کلیه غیر منقولات مثل زمین، اجزاء زمین و ... طاهر می شود.

----- «قوله: و لا یغنی تجفیف الحرارة ... الخ» -----^۳

سه نکته درباره آفتاب:

- اگر چیزی با حرارت آفتاب خشک شود بدون تابش مستقیم کافی نیست چون به حرارت آفتاب، آفتاب گفته نمی شود.
- اگر چیزی با باد تنها خشک شود بطریق اولی کافی نیست؛ بلکه اگر باد و آفتاب هر دو چیزی را خشک نمایند کافی است.
- اگر خورشید به ظاهر بتابد علاوه بر ظاهر باطنی که نجس شده نیز طاهر می شود بشرط اینکه ظاهر و باطن در یک مرتبه از تابش خشک شوند پس اگر در یک دفعه ظاهر خشک شود و در

^۱ (ص ۲۳ از بالا سطر دوم)

^۲ (ص ۲۳ از بالا سطر سوم)

^۳ (ص ۲۳ از بالا سطر هفتم)

دفعه دیگر باطن در اینصورت فقط ظاهر طاهر می شود و باطن به نجاست خود باقی است. اگر چند حصیر نجس را روی هم بیندازند اگر آفتاب به حصیر روئی بتابد و آنرا خشک نماید حصیر زیر طاهر نمی شود چون حصیر زیر باطن حصیر روئی محسوب نمی شود.

----- «قوله: (و النارُ ما أحواله) ... الخ» -----^۱

مطهرات:

- آتش. چیزی که بتوسط آتش تبدیل به خاکستر یا دود شد، طاهر می شود. اگر چیزی مثل گِل نجس بتوسط آتش تبدیل به سفال یا آجر شد:
- ۱- شارح: طاهر نمی شود.
- ۲- شیخ طوسی: طاهر می شود.
- کم کردن آب چاه با کشیدن مقدر از آن مطهر این امور است: چاه، دیواره چاه، آلات نزع، نازح و متتابعین (شخص کشنده آب و اموری که در حالت نزع همراه اوست [تبعیت])
- رفتن ۲ عصیر عنبی مطهر باقیمانده و آلات و شخص مصاحب است.
- استحاله. مثل میته و عذره که تبدیل به خاک و کرم می شود. نطفه و علقه (خون بسته شده) تبدیل به حیوان غیر از سگ و خوک و کافر می شود. آب نجس که تبدیل به بول یا شیر حیوان مأکول اللحم می شود.
- منقلب شدن خمر یا عصیر عنبی به سرکه.
- اسلام که مطهر بدن مسلمان از نجاست کفر است. اسلام لباس او را طاهر نمی کند.
- زوال عین نجاست؛ درون چشم و بینی و دهان و هر درونی مثل گوش و فرج با زائل شدن عین نجاست از آنها طاهر می شوند.

----- «قوله: و لا یطهر بذلک ما فیه ... الخ» -----^۲

سه نکته درباره زوال عین نجاست:

- اجسامی که خرج از درون محسوب می شود مثل سُرْمه و طعام در صورت نجس شدن با زوال طاهر نمی شوند.
- رطوبتی که در درون پیدا می شود مثل آب دهان و اشک در صورت نجس شدن حکم درون را دارد که با زوال طاهر می شود.
- طاهر شدن بقایای طعام و امثال طعام (مثل پوست تخمه) که در دهان باقیمانده و نجس شده است:

^۱ (ص ۲۳ از بالا سطر دهم)

^۲ (ص ۲۳ از بالا سطر نوزدهم)

- ❖ با دو بار مضمضه کردن. یعنی آب را به دهان بردن و چرخاندن و بیرون ریختن.
- ❖ در نجاست بول دو بار و نجاست غیر بول یک بار.

----- «قوله: (ثمَّ الطَّهَارَةُ) على ... الخ» -----^۱

طهارت:

- وضوء و غُسل و تیمُّم که رافع حدث هستند. پس به غیر رافع مثل غسل جمعه طهارت گفته نمی شود.
 - وضوء و غسل و تیمُّم که مبیح للصلاة هستند پس به غیر مبیح طهارت گفته نمی شود.
 - وضوء و غسل و تیمُّم مطلقاً.
- کلام گروهی از متأخرین در فرق بین رفع و استباحه:
- ❖ رفع یعنی ازاله مانع و استباحه یعنی ازاله منع؛ بنابراین کلّ رافع للحدث مبیح للصلاة و لا عکس.

----- «قوله: (الفصل الاول في الوضوء)» -----^۲

وضوء:

- به ضمّ واو. اسم مصدر است و مصدر آن «التَّوَضُّؤُ» بر وزن «التَّعَلَّمَ» می باشد. ریشه وضوء از «الْوَضَاءَةُ» است که به معنای پاک شدن از چرک ظاهری و تاریکی گناه است.
- به فتح واو. اسم آلت است بمعنای آبی که با آن وضوء گرفته می شود.

----- «قوله: (و مَوْجِبُهُ الْبَوْلُ وَ) ... الخ» -----^۳

موجبات وضوء:

- بول و غائط و ریح. این سه از موضع متعارف خارج شوند و در صورت بسته بودن آن از غیر آن خارج شود.
- خواب که بر تمامی حواس غلبه کند.
- مُزِيل عقل همچون جنون و سکر و اقامه و ... استحاضه قلیله که موجب وضوء تنها است.

^۱ (ص ۲۴ ابتداء صفحه)

^۲ (ص ۲۴ از بالا سطر سوّم)

^۳ (ص ۲۴ از بالا سطر چهارم)

----- «قوله: و اطلاق الموجب ... الخ» -----^۱

اسامی سه گانه این امور:

- ❖ **موجب.** به اعتبار اینکه این امور وضوء را واجب می کنند هنگام مکلف شدن به چیزی که وضوء شرط آن است.
- ❖ **ناقض.** به اعتبار اینکه این امور بر شخص متطهر عارض شده و وضوء او را باطل می کند.
- ❖ **سبب.** به اعتبار اینکه این امور دخالت در وجود مسبب دارند اعم از اینکه سبب تام یا غیر تام باشد.

----- «قوله: و السبب اعمّ منهما مطلقاً ... الخ» -----^۲

بیان نسبت بین:

- **سبب و موجب:**
 - ✓ عامّ و خاصّ مطلق هستند.
 - به اینصورت:

کل موجبۀ سبب (مثل حدث برای متطهر در داخل وقت) و لا عکس (مثل حدث برای متطهر در غیر وقت که سبب برای طهارت مستحبی است).

انّ المراد بالسبب ما له دخل فی وجود مسببه سواء کان سبباً تامّاً ام لا و المراد بالموجب هو السبب التامّ.
- **سبب و ناقض:**
 - ✓ عامّ و خاصّ مطلق هستند.
 - به اینصورت:

کل ناقض سبب (مثل حدث برای متطهر در وقت یا غیر وقت) و لا عکس (مثل حدث بعد الحدث).

هو سبب و ليس بناقض بناء على حمل الناقض بالفعل لا ما يصلح لذلك. تأمل لانّ اعتبار الصلاحيّة فی احدهما دون الآخر تصف

باعتبار انّ المراد بمدخلیّة السبب صلاحیّته لها و ان لم یکن له دخل بالفعل.
- **موجب و ناقض:**
 - ✓ عامّ و خاصّ من وجه هستند.
 - ❖ مادّه اجتماع: حدث برای متطهر در وقت.

^۱ (ص ۲۴ از بالا سطر چهارم)

^۲ (ص ۲۴ از بالا سطر ششم)

❖ **ماده افتراق موجب:** حدث بعد الحدث در وقت. بناءً على ان المراد بالموجب ما يصلح ان يكون موجباً.

❖ **ماده افتراق ناقض:** حدث برای در متطهر در غیر وقت.

----- «قوله: (و واجبه) أى واجب الوضوء ... الخ» -----^۱

وضوء دارای واجبات و مستحبات است. اولین از واجبات وضوء نیت است. نیت این است که انسان قصد انجام وضوء داشته باشد بطوری که اگر از او سؤال شود بگوید مشغول وضوء هستم.

خصوصیات نیت:

- مقارن و هم زمان با شروع به شستن صورت از بالا به پائین باشد.
 - دلیل بر این مقارنت دو امر است:
 - نیت باید مقارن با شروع به شستن شرعی صورت باشد و شستن از غیر بالا به پائین شستن شرعی نیست. تأمل.
 - نیت باید مقارن با اولین افعال وضوء باشد و شستن اولین جزء از بالای صورت اولین افعال وضوء است پس نیت باید مقارن با اولین جزء از بالای صورت باشد چون شروع به جزء غیر اعلی فعل وضوء محسوب نمی شود.
 - مشتمل بر قصد وجوب باشد اگر وضوء واجب است به اینکه وضوء در وقت عبادت واجبی باشد که مشروط به وضوء است و الا قصد استحباب وضوء را بکند. چون فرض بحث در وضوء واجب است مصنف قصد استحباب را ذکر نکرد. تأمل.
 - مشتمل بر قصد قربت باشد و قصد قربت:
 - انجام وضوء برای خدا را قصد کند بخاطر امتثال امر خدا (إغتسلوا)
 - این عمل طاعت خدا و باعث خشنودی اوست اگر چه ام فعلی هم نداشته باشد.
 - بخاطر اینکه متوضی بواسطه وضوء طالب رفعت ترد خدا است.
 - بخاطر ذات خدا چون آخرین مقصد هر چیزی اوست.
 - مشتمل بر قصد استباحه باشد (اعمّ از اینکه رفع حدث بکند یا نکند مثل وضوء مبטون و سلس البول) و یا اگر رفع حدث ممکن است مشتمل بر قصد رفع حدث باشد مراد این است که مشتمل بر رفع حکم حدث (عدم جواز دخول در صلوۀ مثلاً) باشد نه رفع خود حدث چون حدث اگر واقع شد ارتفاع آن ممکن نخواهد بود.
- ❖ **توجه:** نیت مشتمل بر همه این امور قطعاً مجزی است ولی تنها قصد قربت شرط است.

^۱ (ص ۲۴ از بالا سطر یازدهم)

----- «قوله: و ان كان واجباً... الخ» -----^١

در عبادت دو امر مسلّم، شرط است:

- قصد قربت. این امر در وضوء نیز مثل هر عبادت دیگری معتبر است.
- تمییز عبادت. در جائیکه عبادت مشترک است (مثلاً خواندن چهار رکعت نماز در بعد از ظهر ممکن است ظهر یا عصر، اداء یا قضا باشد) این امر در وضوء شرط نیست چون وضوء مشترک بین افراد مختلفه نیست نه در کمیت نه در کیفیت نه در هر دو حتّی در وجوب و استحباب هم مشترک نیست چون در وقت عبادت واجبی که مشروط به وضوء است واجب است و در غیر آن مستحب است.

بناءً علی مذهب مَنْ یقول انّ فی وقت العبادة الواجبة لا یصحّ الاتیان بالمستحبّ منها.

----- «قوله: (و جرى الماء) بأن ینتقل... الخ» -----^٢

دومین از واجبات وضوء جری الماء است یعنی بر آن مقداری از صورت که از جهت عرض انگشت ابهام و وسطی آنرا احاطه کرده و از جهت طول بین محلّ رویش موی سر تا آخر چانه است آب جاری شود یعنی از آن جائیکه آب ریخته می شود آب به جای دیگر منتقل شود خود به خود یا به کمک دست و به عبارت دیگر آب به مقداری نباشد که به آن اصطلاحاً مسح اطلاق شود. البته این درباره افراد معمولی است که صورتی متناسب با انگشتان و انگشتانی متناسب با صورت دارند پس کسی که صورتش از حدّ متعارف بزرگتر و یا انگشتانش دراز تر و یا کوتاه تر است باید به افراد متناسب الأعضاء رجوع کند و از صورتش آن مقداری را بشوید که افراد متعارف می شویند.

----- «قوله: و یدخل فی الحدّ مواضع... الخ» -----^٣

در محدوده ای که شستن آنها در صورت واجب است، این امور داخل است:

- مواضع تحذیف که متّصل به موی سر هستند. مواضع تحذیف یعنی جائیکه دارای موی خفیف است و بین آخر عذار و نَزَعَة قرار گرفته است.
- عذار. یعنی موئی که موازی گوش قرار گرفته است.
- عارض. یعنی موئی که پائین عذار قرار گرفته و متّصل به عذار است و تا چانه ادامه دارد. نَزَعَتان داخل در این محدوده نیست. نَزَعَتان به دو سفیدی گفته می شود که در دو طرف سر قرار دارد.

^١ (ص ٢٤ از بالا سطر چهاردهم)

^٢ (ص ٢٥ ابتداء صفحه)

^٣ (ص ٢٥ پاورقی شماره یک)

----- «قوله: (و تخليلُ خفيف الشعر) ... الخ» -----^۱

موی صورت:

- خفیف: به موئی گفته می شود که اگر صاحب آن روبروی انسان قرار گیرد از بین موها پوست او نمایان است.

— در موی خفیف:

- ◀ پوستی که پیداست بدون اختلاف باید شسته شود. بلکه مقداری از پوست پنهان که مجاور پوست ظاهر است نیز از باب مقدمه شسته شود.

◀ پوستی که پنهان است:

❖ مصنّف: رساندن آب به زیر موی صورت واجب است.

❖ شارح: واجب نیست.

- کثیف: در اینصورت تنها شستن ظاهر مو واجب است و تخلیل یعنی رساندن آب به زیر موی صورت واجب نیست.

----- «قوله: و يستوی فی ذلک ... الخ» -----^۲

در مسأله تخلیل بین موهای زیر فرق نیست:

- موی محاسن،
- موی سیبیل،
- موی گونه،
- موی عذار،
- موی ابرو،
- موی عَنَقْفَه (موئی که بین لب پائین و چانه است)،
- مژه.

----- «قوله: (ثمَّ غَسَل الید ... الخ» -----^۳

از واجبات وضوء شستن دست راست از مِرْفَق تا آخر انگشتان سپس دست چپ. مثل دست راست همچنین شستن چیزهایی که تنها در این محدوده است از قبیل گوشت زیادی، مو، دست زائد، انگشت زائد و

در معنای مِرْفَق:

^۱ (ص ۲۵ از بالا سطر پنجم)

^۲ (ص ۲۵ از بالا سطر نهم)

^۳ (ص ۲۵ از بالا سطر یازدهم)

— به محلّ تجمّع دو استخوان ذراع و عضد گویند. طبق این معنا شستن آخر استخوان عضد واجب است.

— به مفصل یعنی محلّ جدا شدن استخوان ذراع (سر استخوان ذراع) گویند. طبق این معنا غسل استخوان عضد اصلاً واجب نیست.

✓ ثمره این دو قول در کسی که ذراع او کاملاً قطع شده ظاهر است.

----- «قوله: (ثُمَّ مَسَحُ مُقَدِّمِ الرَّأْسِ) ... الخ» -----^۱

از واجبات وضوء مسح جلوی سر یا موی جلوی سر به مسمّای مسح است اگر چه با قسمتی از یک انگشت باشد با بقیه رطوبت آب وضوء.

موی جلوی سر:

— با کشیدن آن از حدّ جلوی سر خارج نمی شود.

✓ در اینصورت دست روی موی جلوی سر کشیده شود کافیست.

— از حدّ جلوی سر خارج می شود یعنی اگر آنرا بکشند تا طرف راست و یا چپ سر می رسد.

✓ در اینصورت جایز نیست بر هر مقدار زائد مسح کند بلکه باید بیخ موها را مسح کند یا فرق سر را باز کرده پوست سر را مسح نماید.

----- «قوله: (ثُمَّ مَسَحُ بَشْرَةِ ظَهْرِ) ... الخ» -----^۲

از واجبات وضوء مسح پوست پشت پای راست و سپس مسح پوست پشت پای چپ از سر انگشتان تا کعبین به مسمّای مسح.

کعبین:

— علی الاصح: به دو برآمدگی دو پا گویند.

— قیل: تا بیخ ساق گویند.

----- «قوله: وَ فُهِمَ مِنْ اِطْلَاقِهِ ... الخ» -----^۳

• اعضاء وضوء:

— اعضاء مسحی:

◀ مصنّف در لمعه: در خود عضو ترتیب شرط نیست لذا از بالا به پائین و بالعکس جایز است.

◀ مصنّف در دروس: ترتیب در مسح سر شرط است نه در مسح دو پا.

^۱ (ص ۲۵ از بالا سطر پانزدهم)

^۲ (ص ۲۶ ابتداء صفحه)

^۳ (ص ۲۶ باورقی اوّل)

﴿ مصنف در بیان: عکس آنچه در دروس است.﴾

— اعضاء غسلی: ترتیب در آن لازم است.

----- «قوله: (مرتباً) بین اعضاء الغسل ... الخ» -----^۱

از واجبات وضوء، ترتیب بین اعضاء وضوء است؛

به اینصورت:

— شستن صورت << شستن دست راست << شستن دست چپ << مسح سر << مسح پای

راست << مسح پای چپ.

﴿ اگر ترتیب بهم بخورد باید به عضوی برگردد که با آن ترتیب حاصل شود در صورتی که با

برگشتن موالات باقی باشد.

✓ مصنف در غیر لمعه و علامه در ارشاد می فرمایند: در دو پا ترتیب نیست بلکه می تواند با

هم مسح نماید.

----- «قوله: (موالیا) فی فعله ... الخ» -----^۲

موالات یعنی کارهای وضوء را پشت سر هم انجام دادن واجب است:

• ملاک در موالات:

— مجموع اعضاء سابق خشک نشود پس اگر همگی خشک شود، باطل است و اگر بعض خشک

شود مضر نیست.

— عضو سابق خشک نشود پس اگر عضو سابق خشک شود، باطل است اگر چه قبل از او مرطوب

باشد.

----- «قوله: مطلقاً علی أشهر الأقوال ... الخ» -----^۳

خشک نشدن مجموع اعضاء سابق:

— چه در حال اختیار باشد و چه در حال اضطرار. پس اگر اختیاراً هم تأخیر انداخت ولی جفاف

(خشک شدن) حاصل نشد، معصیت نکرده و وضوء هم باطل نیست.

— در حال اختیار باید پی در پی انجام دهد، اگر به تأخیر انداخت ولی جفاف حاصل نشد معصیت

کرده ولی وضوء باطل نیست.

— عیناً مثل قول دوم است با این فرق که وضوء باطل است.

^۱ (ص ۲۶ از بالا سطر پنجم)

^۲ (ص ۲۶ از بالا سطر هشتم)

^۳ (ص ۲۶ از بالا سطر نهم)

----- «قوله: و المعتبر في الجفاف ... الخ» -----^١

ملاک در خشک شدن مجموع اعضاء، خشک شدن حسّی است نه فرضی و اگری.

پس:

◀ اگر کلیّه اعضاء در هوای بادی خشک شد، وضوء باطل است. نمی شود گفت: اگر هوا معتدل بود، خشک نمی شد؛ پس وضوء باطل نیست.

◀ اگر در هوای مرطوب اعضاء مرطوب باشد، وضوء صحیح است. نمی شود گفت: اگر هوا عادی بود، خشک می شد؛ پس وضوء باطل است.

❖ توجّه: کسی که عمدّاً یا نسیاناً یا جهلاً موالات را ترک کند، وضوء او باطل است.

----- «قوله: (و سنّهُ السَّوَاكُ) و هو ... الخ» -----^٢

• مستحبّات وضوء:

— مسواک زدن. زمان آن قبل از غَسْل واجب و غَسْل مستحب است. اگر از این زمان به تأخیر بیفتند مجزی است.

❖ مسواک در این امور تأکید شده:

◀ در وضوء،

◀ قبل از صلوّه،

◀ قبل از قرائت قرآن،

◀ هنگام زرد شدن دندان ها و

— تسمیه یعنی گفتن بسم الله و بالله. اگر نسیاناً یا عمدّاً ترک کرد قبل از فارق شدن از وضوء هر جا که بیادش بیاید و بگوید، مجزی است.

— شستن دو دست دو مرتبه از مچ قبل از داخل کردن دست در ظرف برای برداشتن آب از آن برای وضوء بخاطر دفع نجاست احتمالیّه دست و یا تعبّداً.

----- «قوله: من حدث النوم و البول ... الخ» -----^٣

مشهور معتقدند که شستن دست از مچ تنها برای سه حدث مستحب است: نوم، بول، غائط، نه برای هر حدّثی.

• ولی اقوال مصنّف:

^١ (ص ٢٦ از بالا سطر نهم)

^٢ (ص ٢٦ پاورقی شماره دوّم)

^٣ (ص ٢٦ سطر ششم از پاورقی دوّم)

- در لمعه: برای نوم، بول و غائط دو مرتبه شستن مستحب است.
- در ذکری: برای نوم و بول یک بار و برای غائط دو مرتبه شستن مستحب است. قول مشهور است.
- در نفلیه: برای نوم و بول و غائط یک بار شستن مستحب است.

----- «قوله: و لو اجتمعت الأسباب ... الخ» -----^۱

اگر قیل از وضوء بیش از یک سبب جمع شد:

- اسباب در تعداد شستن مساوی هستند.
- ✓ در اینصورت تداخل می کنند.
- اسباب در تعداد شستن مختلف هستند.
- ✓ در اینصورت اقل داخل در اکثر می شود.

----- «قوله: و لا یعتبر کون الماء ... الخ» -----^۲

برای استحباب شستن دو دست:

- چه آب قلیل باشد چه نباشد چون روایت مطلق است.
- قلیل بودن آب معتبر است.

----- «قوله: (و المضمضة) و هی ... الخ» -----^۳

• بقیه مستحبات:

- سه بار مضمضه کردن قبل از وضوء. یعنی داخل کردن آب در دهان و چرخاندن و بیرون ریختن.
- سه بار استنشاق کردن قبل از وضوء. یعنی کشیدن آب به داخل بینی.
- دو بار انجام دادن شستن های سه گانه در وضوء.
- خواندن دعای منقول هنگام انجام افعال واجبه و مستحبه وضوء.
- مرد در غسل اول به پشت دست و در غسل دوم به شکم دست (کف دست مراد است) شروع کند بر خلاف زن.

^۱ (ص ۲۶ سطر نهم از پاورقی دوم)

^۲ (ص ۲۶ سطر دهم از پاورقی دوم)

^۳ (ص ۲۷ پاورقی سطر اول)

----- «قوله: (وَيَتَخَيَّرُ الْخَنَثَى) بَيْنَ ... الْخ» -----^١

خنثی مخیر بین یکی از دو امر است:

- در هر دو غسل شروع به پشت دست یا شکم/کف دست کند.
- طبق عقیده مصنف: وظیفه مرد (در غسل اول شروع به پشت دست و در غسل دوم شروع به شکم/کف دست) یا و شظیفه زن (بر عکس وظیفه مرد) انجام دهد.

----- «قوله: (وَالشَّاکُ فِيهِ) أَى فِي الْوُضوء ... الْخ» -----^٢

کسی که شک می کند در اینکه نیت وضوء کرده بود یا خیر:

- در اثناء وضوء برای او چنین شکی پیدا شود؛
- ✓ در اینصورت باید وضوء را از سر بگیرد چون اصل این است که نیت نکرده است و لذا به افعالی که بدون نیت انجام داده اعتناء نمی شود.
- بعد از فراغت از وضوء برای او چنین شکی پیدا می شود؛
- ✓ در اینصورت به شک خود اعتناء نکند.

----- «قوله: وَ بِهَذَا صَدَقَ ... الْخ» -----^٣

احتمالات در معنای عبارت مصنف (شک در وضوء در اثناء وضوء) :

- یعنی شک در اینکه آیا شروع در وضوء کرده یا خیر؟
- ✓ این احتمال صحیح نیست چون کسی که یقین دارد در اثناء وضوء است معنا ندارد چنین شک کند.
- یعنی شک در اینکه آیا همین وضوء را گرفته و تمام کرده یا خیر؟
- ✓ این احتمال نیز به همان دلیلی که گفته شد باطل است.
- یعنی شک در اینکه آیا نیت وضوء کرده بود یا خیر؟
- ✓ همین احتمال متعین است که با آن عبارت مصنف نیز صحیح می شود.

----- «قوله: وَالشَّاکُ (فِي الْبَعْضِ يَأْتِي بِهِ) أَى ... الْخ» -----^٤

کسی که در بعضی از افعال وضوء شک می کند که آیا انجام داده یا خیر:

- در اثناء وضوء چنین شکی برای او پیدا شده.

^١ (ص ٢٧ پاورقی سطر هشتم)

^٢ (ص ٢٧ ابتداء صفحه)

^٣ (ص ٢٧ سطر سوم از بالا)

^٤ (ص ٢٧ سطر هفتم از بالا)

- ✓ در اینصورت باید عضو مشکوک فیه را بجای آورد مگر اینکه اعضاء قبل از وضوء مشکوک فیه خشک شده باشد در اینصورت بخاطر فوت موالات باید اعاده وضوء کند.
- بعد از فراغت از وضوء چنین شکی برای او پیدا شده است.
- ✓ در اینصورت به شک خود التفات نکند.

----- «قوله: (و الشاک فی الطهارة) ... الخ» -----^۱

انسانی که حالت سابقه خود را می داند و سپس شک می کند:

- یقین به حدث داشته و شک در طهارت دارد.
- ✓ در اینصورت محدث است بخاطر استصحاب حدث.
- یقین به طهارت داشته و شک در حدث دارد.
- ✓ در اینصورت متطهر است بخاطر استصحاب طهارت.

----- «قوله: (و الشاک فیهما) ... الخ» -----^۲

اقوال درباره شخصی که یقین دارد از او طهارت و حدثی حاصل شده ولی نمی داند متأخر کدام است:

- **قول اول:** مشهور گویند حکم محدث را دارد. اعم از اینکه حال خود را قبل از حدث و طهارت بداند که طهارت یا حدث بوده و یا اینکه حال خود را نداند.
- **دلیل:** احتمال دارد اول حدث بعد طهارت یا بالعکس بوده است و هیچ احتمالی بر دیگری رجحان ندارد لذا عمومات دالّه بر اینکه انسان باید با طهارت وارد نماز شود سالم از معارض می ماند پس باید تحصیل طهارت کند.

❖ **تبصره:** گاهی انسان از علم به اتحاد (یکی بودن تعداد طهارت و حدث) و علم به تعاقب (بودن یکی بعد از دیگری مثلاً طهارت بعد از حدث یا عکس نه توالی دو حدث یا دو طهارت) حکم دیگری (متطهر بودن) بدست می آورد. این سخن جائی است که شک علم به حالت سابقه داشته باشد. البته این مورد از محل نزاع خارج است چون شخص شک ندارد بلکه یک شک ابتدائی داشته است.

توضیح با ضمیمه تفصیل بیشتر:

• حالت سابقه:

- **طهارت.** اگر یقین کند که طهارت دوم بعد از طهارت اول نبوده الآن حکم به متطهر بودن او می شود و این یقین از دو راه:
- ◀ یقین کند که طهارت دوم تجدیدی نبوده است.

^۱ (ص ۲۷ سطر دوازدهم از بالا)

^۲ (ص ۲۷ سطر سیزدهم از بالا)

◀ از طرفی یقین کند وضوئی که گرفته، وضوئی بوده که اگر بعد از حدث واقع می شد رافع آن می بود و از طرفی معتقد است که وضوء تجدیدی رافع حدث نیست (وضوئی که انسان به قصد تجدید می گیرد ثم انکشف که قبل از این وضوء، وضوء نبوده تا این وضوء تجدیدی شود در اینصورت این وضوء رافع آن حدث نخواهد بود) نتیجه اینکه وضوء، وضوء تجدیدی نبوده بلکه بعد از حدث بوده پس یقین می کند الآن متطهر است.

— حدث. اگر یقین کند که حدث دوم بعد از حدث اول نبوده الآن حکم به محدث بودن او می شود. و این یقین از دو راه:

- ◀ عادت همیشگی او وضوء گرفتن بعد از حدث است.
- ◀ در خصوص این مورد - بدون عادت - می داند بعد از حدث اول وضوء گرفته است.

• قول دوم: محقق در معتبر گوید:

▪ شخص شاک:

- حال خود قبل از ایندو (وضوء و حدث) را نمی داند.
- ✓ در اینصورت واجب است طهارت بگیرد.
- حال خود قبل از ایندو را می داند.
- ✓ در اینصورت باید ضد آن حالت را بگیرد. با این بیان که حال خود:

◀ **طهارت بوده.** باید بگوید محدث هستم. چون یقین دارد آن حالت طهارت بواسطه حدث از بین رفته و حالت او از طهارت منتقل به حدث شده آنگاه شک دارد در اینکه حدث برداشته شد یا خیر (چون احتمال دارد دو طهارت پست سر هم باشد) اصل این است که محدث است و حدث برداشته نشده یعنی استصحاب حدث می شود.

◀ **حدث بوده.** باید بگوید متطهر هستم. چون یقین دارد آن حالت حدث بواسطه طهارت از بین رفته و حالت او از حدث منتقل به طهارت شده آنگاه شک دارد در اینکه طهارت برداشته شد یا خیر (چون احتمال دارد دو حدث پشت سر هم باشد) اصل این است که متطهر است و طهارت برداشته نشده یعنی استصحاب طهارت می شود.

❖ رد: در صورتی کلام شما درست است که تنها در مسئله این احتمال باشد، که وقوع حدث دوم بعد از حدث اول و حال آنکه چنین نیست چون ما یقین داریم که حدث اول از بین رفته اما یقین نداریم حدث دوم از بین رفته باشد و این احتمال که حدث دوم بعد از حدث اول بوده معارض با این احتمال است که طهارت بعد از حدث اول بوده و هیچ کدام از ایندو احتمال هم رجحان ندارد. در

نتیجه حکم به متّطهر بودن او نمی شود. شبیه این ردّ بر قسمت اوّل نیز وارد است.

• **قول سوّم:** علامه در قواعد گوید:

▪ **شاکّ:**

- حالت سابقه خود را نمی داند.
 - ✓ در اینصورت باید وضوء بگیرد.
 - حالت سابقه خود را می داند.
 - ✓ در اینصورت باید همان حالت را استصحاب کند.
- ❖ **ردّ:** ما یقین داریم حالت سابقه از بین رفته است چگونه آن استصحاب می شود.

----- «**قوله: (مسائل)**» -----^۱

واجبات تخلّی:

- پوشاندن عورت از بیننده محرم چه مرد باشد چه زن حتّی از دیوانه و طفل ممیّز. پس ستر از حیوان و طفل غیر ممیّز واجب نیست و همچنین شوهر از زن و بالعکس و مالک از امه و بالعکس.
- ترک قرار گرفتن پشت به قبله و رو به آن بطوری که جلو بدن و یا پشت آن رو به قبله باشد هر چند که عورت را به سوی دیگر برگرداند. چه در بناء یا غیر بناء مثل صحراء.
- شستن مخرج بول دو مرتبه با آب قلیل. این مخرج جز با آب پاک نمی شود.

----- «**قوله: (و) کذا یجب غسل (الغائط) ... الخ**» -----^۲

غائط:

- اطراف مخرج را بیش از مقدار معمول آلوده کرده است اگر چه به برآمدگی نشیمنگاه نرسیده باشد.
- ✓ در اینصورت مخرج را تنها باید با آب شست و تطهیر کرد.
- از مخرج بیش از حدّ معمول تجاوز نکرده است.
- ✓ در اینصورت:
- می توان با آب مخرج را شست و تطهیر کرد.
- می توان با سه سنگ یا بیشتر یا شبه آن و یا هر چیزی که محترم نیست، مخرج را تطهیر کرد که اینها:

^۱ (ص ۲۸ سطر سوّم از بالا)

^۲ (ص ۲۸ سطر ششم از بالا)

- ❖ طاهر باشند.
- ❖ خشک باشند.
- ❖ نجاست را از جای بکنند یعنی صیقل و نرم مثل خاک نباشند.
- ❖ قبلاً با آنها استنجاء نشده باشد بطوریکه نجس شده باشد و الا بعد التّطهیر.

----- «قوله: وَ يُعْتَبَرُ الْعَدَدُ فِي الظَّاهِرِ النَّصِّ ... الخ» -----^۱

در اینکه آیا دقیقاً باید سه سنگ یا شبه سنگ باشد یا خیر؟

- ظاهر روایت و بیان مصنف: عدد سه معتبر است؛ بنابراین سنگی که سه جهت و طرف دارد و همچنین سه طرف یک شبه سنگ مجزی نیست.
- بیان مصنف در غیر لمعه: عدد سه معتبر نیست؛ بنابراین سنگ سه طرفه و شبه آن مجزی است. طبق این نظریه می توان سنگ سه طرفه و یا شبه آن را در شبهها که در متن آمده داخل کرد به اینصورت که آنرا رفع بدهیم از باب عطف بر ثلاثه و ضمیر آن را عائد به ثلاثه بدانیم.

----- «قوله: وَ اعْلَمْ أَنَّ الْمَاءَ ... الخ» -----^۲

غائط:

- متعدی.
- ✓ در اینصورت برای تطهیر آن فقط از آب استفاده کرد.
- غیر متعدی.
- ✓ در اینصورت می توان از آب یا سنگ و شبه سنگ استفاده کرد ولی از عبارت مصنف فهمیده نمی شود که از آب هم می توان استفاده کرد با اینکه آب مطلقاً (در متعدی و غیره) مجزی است. شاید بگوئیم از قول مصنف در بحث مطهرات که فرمود: آب مطهر کلیّه نجاسات است، اجزاء آب فهمیده می شود لذا مصنف اکتفاء به همان کرده.

----- «قوله: (و يُسْتَحَبُّ التَّبَاعُدُ) عَنِ النَّاسِ ... الخ» -----^۳

مستحبّات تخلّی:

- دور شدن از مردم بطوری که دیده نشود.
- جمع کردن بین آب و سنگ.

توضیح:

^۱ (ص ۲۸ پاورقی دوم)

^۲ (ص ۲۹ ابتداء صفحه)

^۳ (ص ۲۹ پاورقی اول)

غائط:

❖ **متعدّی.** مستحبّ است مخرج را ابتداء با سنگ سپس با آب پاک نماید تا در پاک کردن مخرج مبالغه کرده باشد.

❖ **غیر متعدّی.** همان کار مستحبّ است:

◀ تا در پاک کردن مخرج مبالغه کرده باشد.

◀ تا عین نجاست با سنگ و اجزاء لطیفه آن با آب پاک شود.

▪ **توجّه:** از اینکه مصنّف در عبارت الجمع بین المطهّرين به آب و سنگ اطلاق مطهّر کرد فهمیده می شود که آن مقدار از سنگ مستحبّ است که مطهّر باشد که همان سه عدد است. ممکن است این عمل مستحبّی بدون سه سنگ نیز انجام گیرد.

— ترک روبرو کردن فرج به جسم ماه و خورشید. پس اگر جلوی بدن به جهت ماه و خورشید است ولی آلت از آن برگردانده شود اشکال ندارد چنانکه اگر حائلی در کار باشد نیز اشکال ندارد.

— ترک روبرو بودن با باد و پشت کردن به باد در بول و تغوط ولی مصنّف در غیر لمعه این مستحب را به بول مقید کرده است.

— پوشاندن سر اگر برهنده است تا بوی بد به مغز متخلّی نرسد. در روایت آمده است که علاوه بر پوشاندن سر مقنعه نیز مستحبّ است.

— داخل شدن با پای چپ اگر بیت الخلاء ساختمان است و الا آخرین قدم را قدم پای چپ قرار دهد سپس تخلیه کند.

— خارج شدن با پای راست.

— خواندن دعاهاى منقول در حال تخلّی (حال دخول، انجام تخلّی، دیدن آب، استنجاء، حال مسح شکم هنگام ایستادن از جای خود، حال خروج)

— تکیه کردن به پای چپ و باز گذاشتن پای راست.

— استبراء که همان برّی کردن مخرج بول از بول می باشد با کوشش.

— سه مرتبه تَنَحُّج (اح اح کردن) در حال استبراء.

— استنجاء با دست چپ؛ استنجاء با دست راست در حال اختیار کراهت دارد.

----- «قوله: (و) يُكْرَهُ الْبَوْلُ (قَائِماً) ... الخ» -----^۱

مکروهات تخلّی:

— بول کردن در حال ایستاده. بخاطر پرهیز از اینکه شیطان عقل آدمی را فاسد کند.

— بول کردن به سمت هوا بخاطر نهی از آن.

^۱ (ص ۲۹ سطر شانزدهم از پاورقی اول)

- بول کردن در آب اعمّ از اینکه جاری یا راكد باشد. در روایت آمده که آب اهل دارد پس با بول کردن در آب آنها را اذیت نکنید.
- حدث در شارع. شارع راهی است که از آن رفت و آمد می شود نه اینکه متروک باشد.
- حدث در مَشْرَع. مَشْرَع یعنی راهی که بسوی آب است. مراد از آب نهرها و سرچاهها است که واردین برای بردن آب به آنجا می آیند. یا مَشْرَع راه آب است یعنی نهرها که بالفعل خالی از آب هستند.
- حدث در فناء. به اطراف و حریم خانه گویند که خارج از ملک خانه است و در صورت خارج نبودن حدث بدون اذن صاحب حرام است.
- حدث در مَلْعَن. به محلّ تجمّع مردم یا محلّ فرود آمدن مردم یا وسط راه یا در خانه های مردم گویند.
- حدث زیر درخت مُثْمِرَه. یعنی درختی که شأنیّت و قابلیّت ثمر دادن را دارد اگر چه بالفعل مثمر نباشد و محلّ کراهت تا آن جائی است که ثمره درخت عادهً به آنجا می رسد اگر زیر درخت هم محسوب نشود.
- حدث در فَيْءِ الزَّال. به سایگاهی گویند که برای فرود آمدن مردم به آنجا آماده و مهیا شده است و یا به محلی گویند که مردم به آنجا رجوع کرده و فرود می آیند اعمّ از اینکه سایه باشد یا نه.
- حدث در خانه حشرات.
- مسواک کردن در حال تخلّی.
- صحبت کردن مگر اینکه ذکر خدا باشد.
- اکل و شرب. چون در آنها سبک شمردن نفس است و علاوه بر این روایت دارد.

----- «قوله: (و يجوز حكاية الأذان) ... الخ» -----^۱

اموری که در حال تخلّی جایز (مستحب) است:

- حکایت اذان زمانیکه متخلّی آنرا می شنود. ظاهراً این امر مدرک ندارد و ذکر خدا هم شامل تمامی اذان نمی شود چون سه حَيّ علی ذکر نیست لذا مصنّف در ذکری این امر را با قیل حکایت کرده است.
- قرائت کردن آیت الکرسی و همچنین مطلق حمد و شکر و ذکر خدای.
- تکلّم بخاطر ضرورت مثل تکلّم نمودن بخاطر حاجتی که اگر آنرا به تأخیر بیندازد فوت می شود.
- صلوات فرستادن بر پیامبر هنگام شنیدن نام او.
- گفتن الحمد لله هنگام عطسه کردن خود یا غیر خود. این امر داخل در ذکر خدا است.

^۱ (ص ۳۰ سطر چهارم از پاوری)

- یرحمکَ الله گفتن او به شخص عطسه کننده.
- جواب سلام دادن بر او واجب است اگر چه بر دیگران سلام کردن بر او کراهت دارد. در کراهت داشتن جواب دادن سلام در صورتیکه جواب با غیر متخلّی اداء می شود، دو نظریه است.

----- «قوله: و اعلم أنَّ المراد بالجواز ... الخ» -----^۱

جواز:

- ❖ بالمعنى الأعمّ: انجام عمل جایز است. با وجوب و استحباب و اباحه و کراهت سازگاری دارد.
- ❖ بالمعنى الأخصّ: انجام و ترک عمل جایز است و هیچ طرف بر طرف دیگر رجحان ندارد. این همان اباحه است. جواز در حکایت اذان و ... بالمعنى الأعمّ است که منطبق بر استحباب می شود چون عبادت اگر مکروه هم باشد راجح است (چون کراهت در عبادت بمعنای قلّة الثواب است پس ثوابی اگر چه کم دارد) چه برسد به اینکه مکروه نباشد مقل ما نحن فیه.

----- «قوله: (الفصل الثانی فی الغسل)» -----^۲

موجبات غسل:

- جنابت (به فتح جیم، جنابت)، حیض.
- استحاضه متوسطه و کثیره.

توضیح:

استحاضه:

- قلیلہ: آن است که خون به ظاهر پنبه برسد و در آن نفوذ نکند. ✓ این قسم موجب غُسل نیست.
- متوسطه: آن است که خون در پنبه نفوذ کند ولی از آن خارج نشود و به دستمالی که بعد از آن بسته می شود، نرسد. ✓ در این قسم زن باید برای نماز صبح غسل نماید.
- کثیره: آن است که خون در پنبه نفوذ کند و از آن جاری شود و به دستمال برسد. ✓ در این قسم زن باید سه غسل انجام دهد. برای نماز صبح، برای ظهر و عصر، برای مغرب و عشاء.

- نفاس.

- مسّ میّتی که:

^۱ (ص ۳۰ سطر یازدهم از پاورقی)

^۲ (ص ۳۰ تیتراوّل صفحه)

﴿ **أَوَّلًا:** نجس است. پس شهید و معصوم و کسی که غُسل صحیح او تمام شده اعمّ از اینکه تمام شدن غسل او قبل یا بعد از مرگ باشد، خارج شد.

﴿ **ثَانِيًا:** آدمی است. پس میتات حیوانیه خارج شد چون اگر چه نجس هستند ولی مسّ آنها موجب غسل نیست. بلکه مثل سایر نجاسات است که اگر با دست مرطوب انسان به آنها دست بزند دست نجس می شود و علامه گوید اگر با دست خشک هم انسان به آنها دست بزند، دست نجس می شود.

— موتی که در شرع متعارف و معمول است که همان موت مسلمان و در حکم مسلمان (اطفال و مجانین مسلمین) است غیر از شهید که غسل ندارد.

----- «**قوله: (و مُوجِبُ الْجَنَابَةِ) شَيْئَان ... الخ**» -----^۱

موجبات جنابت:

— انزال منّی چه در خواب و چه در بیداری.

— پنهان شدن حَشَفَه یا به اندازه آن از کسی که مقطوع الحشفه است. چه در جلو چه در پشت، چه در آدمی چه در غیر آدمی، چه در حیّ چه در میت، انزال منّی شود یا خیر. هم فاعل و هم قابل (مفعول) هر دو جنب می شوند.

----- «**قوله: و متى حصلت الجنابة ... الخ**» -----^۲

محرمات بر جنب:

— قرائت سوره هائیکه دارای سجده واجب می باشند و قسمتی از این سوره ها حتّی بسم الله و قسمتی از بسم الله. در صورتیکه بسم الله و قسمتی از آن را به قصد این سوره ها بخواند.

— توقّف در کلیّۀ مساجد.

— عبور در مسجد مکه و مدینه.

— قرار دادن چیزی در مساجد اعمّ از اینکه مستلزم توقّف باشد یا خیر. بلکه اگر چیزی را از خارج به داخل مسجد پرتاب کند بدون اینکه داخل مسجد شود هم جایز نیست. ولی برداشتن چیزی از مسجد جایز است.

— مسّ کردن خط قرآن یعنی کلمات قرآن و حروف آن و چیزهائی که قائم مقام حروف هستند مثل: مدّ و تشدید با قسمتی از بدن که دارای روح است.

^۱ (ص ۳۰ سطر هشتم از بالا)

^۲ (ص ۳۱ سطر دوم از بالا)

- مس کردن اسم جلاله الله (چه مقصود به کتابت باشد یا خیر) و اسم پیامبر و یکی از ائمه (در صورتی که مقصود به کتابت باشد) اگر چه این اسماء بر درهم یا دینار باشد.

----- «قوله: (و یکره) له (الأكل و) ... الخ» -----^۱

مکروهات بر جنب:

- اکل و شرب، مگر مضمضه و استنشاق کند و یا وضوء بگیرد و در صورتیکه اکل یا شرب فاصله داشته باشد بطوری که عرفاً یک اکل یا یک شرب محسوب نشود کراهت متعدّد می شود لذا برای رفع کراهت باید یکی از ایندو کار را انجام داد.
- خوابیدن. مگر اینکه بعد از وضوء باشد؛ انسان وضوء را به نیت اینکه خوابی کامل کرده باشد، می گیرد. این وضوء مبیح نیست:
- < چون وضوء به قصد خواب کامل انجام گرفته و خواب حدث است آنگاه چگونه می تواند رفع حدث کند.
- < مبیح برای جنب غسل تنها است.
- خضاب کردن با حناء و غیر حناء.
- قرائت بیش از هفت آیه. اگر انسان یک آیه را هفت بار قرائت کند در اینکه عدد هفت صادق می آید یا خیر؟ دو نظریه است.
- عبور از مساجد غیر از مسجد مکه و مدینه. به اینکه از یک درب داخل و از درب دیگر خارج شود.^۲

----- «قوله: و فی صدقه بالواحد ... الخ» -----^۳

- اگر مسجد یک درب دارد و شخص جنب ناخُل مسجد شود و بدون توقّف برگردد و خارج شود:
- < یحتمل بگوئیم عبور صدق می کند و در نتیجه اشکال ندارد.
- < یحتمل بگوئیم عبور صدق نمی کند بلکه عبور تنها در مسجد دو درب قابل صدق است و در نتیجه اشکال دارد.

^۱ (ص ۳۱ سطر دهم از بالا)

^۲ مقرر: مثالی برای طلاب شهرستان نیشابور؛ مسجد جامع را فرض کنید که شخص جنبی از درب اصلی (درب روبروی خیابان امام «ره») وارد و از درب فردوسی جنوبی یا درب پارکینگ خارج شود بدون هیچ توقّفی و هکذا دو صورت دیگر متصور است. تأمل.

^۳ (ص ۳۱ سطر هفدهم از بالا)

✓ بله، اگر شخص داخل مسجد شود و در اطراف مسجد دور بزند در اینصورت عبور صدق نمی کند و در نتیجه جایز نیست.^۱

----- «قوله: (و واجبه النيّة) و هي ... الخ» -----^۲

واجبات غسل:

- نیت یعنی انسان قصد انجام غسل را داشته باشد همچنان که در وضوء گفته شد.
- خصوصیات نیت:
- ❖ همراه با قصد قربت باشد.
- ❖ لازم نیست در آن قصد واجب بودن غسل.
- ❖ لازم نیست در آن قصد مبیح بودن یا رافع بودن غسل.
- ❖ در غسل ترتیبی نیت همزمان با شروع به شستن جزئی از عضو اول باشد و در غسل ارتماسی همزمان با بردن جزئی جزئی از بدنش به زیر آب باشد بطوریکه بقیه اجزاء هم در پی آن جزء بیاورد تا وحدت عرفیه محقق شود.
- در ابتداء شستن سر و گردن واجب است و ترتیب بین ایندو وجود ندارد چون سر و گردن در غسل یک عضو محسوب می شوند. در خود اعضاء غسل هم ترتیب نیست بلکه بین اعضاء ترتیب است مثل اعضاء مسح وضوء که در خودشان ترتیب نیست ولی بین آنها ترتیب است بر خلاف اعضاء غسل وضوء که هم در خود آنها و هم بین آنها ترتیب لازم است.
- بعد از شستن سر و گردن شستن طرف راست سپس طرف چپ. برای اینکه انسان یقین کند که هر عضوی را کاملاً شسته واجب است از باب مقدمه مقداری از عضو دیگر را نیز بشوید.
- تخلیل مانع یعنی چیزهائی که مانع از رسیدن آب به پوست می شود مثل مو و امثال مو را تخلیل نماید یعنی از بین آنها آب را به پوست برساند آنهم به نحوی که غسل صدق کند.

----- «قوله: و العورة تابعة للجانبين ... الخ» -----^۳

در معنای این عبارت دو احتمال:

- ◀ عورت را دو بار بشوید.
- ◀ نصف عورت با طرف راست و نصف دیگر با طرف چپ.

^۱ مقرر: مثالی برای طلاب شهرستان نیشابور؛ مسجد جامع را فرض کنید که شخصی از درب اصلی (درب روبروی خیابان امام خمینی «ره») وارد شود و حوض را دور بزند و مجدداً از درب اصلی خارج شود.

^۲ (ص ۳۱ سطر نوزدهم از بالا)

^۳ (ص ۳۲ سطر چهارم از بالا)

----- «قوله: (و يستحب الاستبراء) ... الخ» -----^۱

مستحبات غسل:

- استبراء. برای جنب که منی را انزال نموده مستحب است بول نماید تا این بول اثر منی را زائل نماید و اگر بول ممکن نیست با اجتهاد استبراء نماید به همان نحوی که در باب وضوء گفته شد. استبراء به اجتهاد طبق یک نظریه برای زن نیز مستحب است ولی استبراء به بول مستحب نیست چون مخرج بول و منی زن متفاوت است.
- بعد از سه بار شستن دو ید، مضمضه و استنشاق مستحب است. اقوال در این سه بار شستن دو دست عبارت است از:
 - ❖ مصنف در ذکری: از مچ.
 - ❖ مصنف در نفلیه: از آرنج.
 - ❖ مصنف در لمعه: مطلق آورده و فرموده: شستن دو دست.
 - ❖ شارح: چه از مچ چه از آرنج محقق این عمل مستحبی است چون برای هر کدام روایت است اگر چه از آرنج اولی است.
- موالات بین اعضاء (به اینکه هر زمان که از یک عضو فارغ شد به عضو دیگر شروع کند) و در خود اعضاء (به اینکه شستن عضو را سرعت ببخشد) دلیل بر موالات:
 - ❖ محفوظ ماندن از عروض مفسد مثل حدث (علی قول)
 - ❖ غسل خیر است و سرعت در خیر مستحب است.
- باز کردن زن گیسوان بافته شده خود را تا یقین کند که آب را به پوست رسانده است و بخاطر روایت.
- هر عضو را سه بار شستن.
- انجام غسل با تمامی مستحباتش با یک صاع آب نه بیشتر.

----- «قوله: و لا تجب فی المشهور ... الخ» -----^۲

موالات عند المشهور واجب نیست. مگر اینکه عارض باشد.

عارض:

- ضیغ بودن وقت عبادتی که مشروط به غسل است.

^۱ (ص ۳۲ پاورقی اول)

^۲ (ص ۳۲ سطر ششم از پاورقی اول)

- خوف از ناگهانی آمدن حدث برای مستحاضه و امثال آن همچون سلس و مبطون. زن مستحاضه باید موقع غسل و وضوء و بعد از آن تا آخر نماز خود را از بیرون آمدن خون (در صورتیکه برای او ضرر نداشته باشد) حفظ کند و اگر مسامحه کرد و خونی خارج شد بنابر احتیاط هر چه بجای آورده از غسل یا وضوء یا نماز دو مرتبه انجام دهد.
- نذر. چون موالات امر راجح است لذا نذر منعقد می شود.

----- «قوله: (و لو وَجَدَ الْمُجَنَّبُ بِالْإِنْزَالِ ... الخ)» -----^۱

جنبی که از او انزال منی شده است اگر بعد از غسل بَلَل و رطوبتی دید:

- یقین دارد که منی است؛
✓ در اینصورت غسل واجب می شود.
- یقین دارد که بول است؛
✓ در اینصورت وضوء واجب می شود.
- یقین دارد غیرهما است؛
✓ در اینصورت چیزی واجب نمی شود.
- یقین ندارد:
- بعد از بول کردن و استبراء دید؛
✓ در اینصورت دوباره بر او واجب نیست.
- بول کردن برای او ممکن نبود لذا استبراء به اجتهاد کرد؛
✓ حکم این صورت مثل قبل است.
- نه بول کرد و نه استبراء؛
✓ در اینصورت دوباره باید غسل کند.
- بول کرد ولی استبراء نکرد؛
✓ در اینصورت وضوء تنها واجب است.
- بول امکان داشت ولی بول نکرد فقط استبراء به اجتهاد کرد؛
✓ در اینصورت این اجتهاد فائده ای ندارد یعنی گویا اجتهاد نکرده لذا غسل دوباره بر او واجب است.

^۱ (ص ۳۲ سطر هفتم از بالا)

----- «قوله: (و الصَّلَاةُ السَّابِقَةُ) ... الخ» -----^١

نمازهائی که قبل از خروج این بَلَل انجام گرفته صحیح است چون حکم حدی (مثل عدم جواز دخول در نماز) که سابق از او خارج شده بوسیله غسل از بین رفت و اینکه در حال حاضر خارج شده حدث جدیدی است که ربطی به نماز قبل ندارد اگر چه در حین نماز حدث از محلّ خود حرکت کرده و به محلّ دیگر رسیده ولی خارج نشده است.

----- «قوله: (و یَسْقُطُ التَّرْتِيبُ) بَيْنَ الْأَعْضَاءِ الثَّلَاثَةِ ... الخ» -----^٢

در غسل ارتماسی ترتیب بین اعضاء ثلاثه ساقط است بلکه غسل ارتماسی این است که بدن یکباره عرقیه شسته شود. ایستادن زیر مجرای کثیر آب مثل ناودان یا آبشار و همچنین زیر باران زیاد حکم غسل ارتماسی دارد.

----- «قوله: (و یُعَادُ) غَسْلُ الْجَنَابَةِ ... الخ» -----^٣

حدث اصغر در اثناء غسل جنابت:

- مبطل غسل است.
- مبطل غسل نیست چنانکه موجب وضوء هم نمی شود.
- مبطل غسل نیست ولی موجب وضوء است.

----- «قوله: و أَمَّا غَيْرُ الْغَسْلِ الْجَنَابَةِ ... الخ» -----^٤

اگر در اثناء غیر غسل جنابت حدث اصغر صادر شود:

❖ **شارح:** حدث مبطل نیست لذا آن را تمام کند ولی بعد از آن وضوء لازم است یعنی قول سوم که در غسل جنابت بود. (البته این قول مبنی بر آن قول است که اغسال دیگر غیر از غسل جنابت مجزی از وضوء نباشند. اما بنابر قول سید مرتضی که اغسال دیگر را مجزی از وضوء می داند حکم آنها مثل غسل جنابت است.)

❖ **مصنّف در بیان:** حدث مبطل است.

▪ **دلیل:** غسل جنابت و غیر جنابت در وصف مبیح بودن اشتراک دارند پس اگر حدث در یکی موجب بطلان شد، در دیگری نیز موجب بطلان می شود.

✓ **جواب:** قبول نداریم حدث غسل جنابت را باطل کند.

^١ (ص ٣٢ سطر دهم از بالا)

^٢ (ص ٣٣ سطر سوم از بالا)

^٣ (ص ٣٣ سطر ششم از بالا)

^٤ (ص ٣٣ سطر هشتم از بالا)

بر فرض، حدث غسل جنابت را باطل ولی اگر دو امر در یک وصف مشترک بودند (استباحه) لازمه اش این نیست که در وصف دیگر (ابطال) نیز مشترک باشند.

----- «قوله: (و اما الحيض و هو ما) ... الخ» -----^١

حيض به خونی گفته می شود که زن بعد از کامل شدن ٩ سال قمری او می بیند و زنان در اینکه تا چند سالگی خون حیض می بینند، سه دسته هستند:

- قرشیة. این دسته تا قبل از کامل کردن ٦٠ سال خون می بینند.
- نبطیة. این دسته نیز مثل دسته اول هستند. نبطیة منسوب به قبیله نبط می باشند. نبط طبق آنچه که جوهری ذکر کرده به قومی گویند که در شن زارهای بین بصره و کوفه فرود آمده و زندگی می کرده اند.
- غیرهما. این دسته تا قبل از کامل کردن ٥٠ سال خون می بینند.

----- «قوله: و هي المنتسبة بالأب ... الخ» -----^٢

نکاتی درباره زن قرشیة:

- قرشیة به زنی گویند که از طرف پدر به نضر بن کنانه (اسم دیگر نضر قریش بوده) که جدّ دوازدهم رسول اکرم (ص) است، برسد.
- قرشیة اعم از هاشمیة است چون هاشم جدّ دوم رسول اکرم (ص) است. بنابراین هر زن هاشمیة قرشیة است ولی هر قرشیة هاشمیة نیست.
- زنانی که یقین داریم از طرف پدر به قریش می رسند حکم زنان قرشیة و زنانی که یقین داریم به قریش نمی رسند حکم زنان غیر قرشیة را دارند و اما زنانی که یقین نداریم در اینصورت اصل این است که قرشیة نیستند لذا احکام زنان معمولی را دارند.

مراد از اصل:

- استصحاب عدم ازلی یعنی قبل از اینکه این زن خلق شود منسوب به قریش نبود بعد از خلقت شک داریم منسوب شد یا خیر. اصل این است که منسوب نشده.
- اعم و اغلب یعنی اکثر زنان غیر قرشیة هستند و الظن يلحق الشيء بالأعم الاغلب.
- اصل این است که عبادت ساقط نمی شود مگر یقین به مسقط داشته باشیم که در اینجا یقین نیست.

^١ (ص ٣٣ سطر دهم از بالا)

^٢ (ص ٣٣ سطر یازدهم از بالا)

----- «قوله: و الحكم فيها مشهور ... الخ» -----^۱

زنان نبطیه:

- ❖ مشهور: زنان نبطیه مثل زنان قرشیّه هستند.
- ❖ شارح: مدرک مشهور معلوم نیست لذا مصنفّ اعتراض کرده که درباره این دسته از زنان روایتی نیافته است لذا اصل اقتضاء می کند این دسته از زنان حکم زنان معمولی را داشته باشند. مراد از اصل اصالة العموم است با این توضیح که عموماً دالّ بر اینکه زن مکلف به عبادت است. از این عموماً زن قرشیّه در فاصله بین پنجاه تا شصت خارج شد شک داریم که این عموماً بواسطه زن نبطیه هم تخصیص خورده یا خیر اصالة العموم مقتضی عدم تخصیص است.

----- «قوله: (و أقلّه ثلاثة) أيام (متوالیه) ... الخ» -----^۲

خون حیض:

- اقلّ آن (۳) روز است؛ پس اگر خون کمتر از سه روز بود، مسلّم حیض نیست.
در این سه روز:
- ❖ مشهور: باید این سه روز (سه روز اول) پشت سر هم باشد.
- ❖ ابن براجم و شیخ در نهاییه: لازم نیست پشت سر هم باشد بلکه اگر در مجموع ده روز سه روز خون ببیند نیز کافی است مثلاً روز اول، روز ششم، روز نهم.
- اکثر آن (۱۰) روز است؛ پس خونی که بیش از ده روز است، مسلّم حیض نیست.
توجه داشته باشید که مراد از سه روز، سه روز و سه شب است و در این سه روز مجموعاً سه نظریه وجود دارد:
- ❖ متّصلاً و پیوسته خون بیاید بطوری که اگر پنبه را در فرج داخل نمایند، رنگی شود.
- ❖ ظاهر اکثر: در هر روز از آیام ثلاثة در یک زمان/ وقت خون ببیند.
- ❖ بعض المتأخّرين: اول روز اول و آخر روز آخر ببیند و در هر جزئی از وسط که باشد.

----- «قوله: (و هو أسود أو أحمر) ... الخ» -----^۳

صفات غالبی خون حیض: سیاه یا قرمز، گرم و هنگام بیرون آمدن با جهش و فشار خارج می شود مثل منی. علّت اینکه گفته شد صفات غالبی این است که در بعضی موارد خون از زن خارج می شود که شرعاً حیض بودن آن ممکن است لذا آن خون حیض قرار داده می شود با اینکه این صفات را ندارد. برای اینکه

^۱ (ص ۳۳ سطر چهاردهم از بالا)

^۲ (ص ۳۳ سطر هفدهم از بالا)

^۳ (ص ۳۳ سطر نوزدهم از بالا)

خون حیض شامل این خون نیز شود گفته شد که آن اوصاف ثلاثه صفات غالبی خون حیض هستند مثل خونی که زن در آیام عادت خود می بیند این خون حیض است اگر چه زرد (در مقابل سیاه یا سرخ بودن) یا سرد و یا غیر دافع (بدون فشار) باشد.

----- «قوله: (و متى امکن کوئه) ... الخ» -----^۱

اگر خونی از زن خارج شود که شرعاً حیض بودن آن ممکن و محتمل است حکم به حیض بودن آن می شود. اموری که خون با آنها سنجیده می شود و با توجه به آنها حکم می شود که حیض بودن خون شرعاً ممکن است عبارتند از:

- بحسب حال زن. به اینکه زن بالغه باشد و یائسه نباشد. پس اگر زنی قبل از بلوغ و بعد از یأس خونی دید حیض بودن این خون شرعاً ممکن نیست.
- بحسب مدّت خون. به اینکه خون کمتر از سه روز و بیش از ده روز نباشد. پس اگر خونی کمتر از سه روز یا بیش از ده روز بود حیض بودن این خون شرعاً ممکن نیست.
- بحسب دوام خون. به اینکه خون سه روز اول پی در پی باشد. پس اگر پی در پی نبود حیض بودن این خون شرعاً ممکن نیست.
- بحسب وصف خون. امکان حیض بودن خون شرعاً بحسب وصف در صورت تمییز است یعنی در صورتی است که چند خون ببیند که مثل هم نباشند به اینکه یک خون قوی و یک خون غیر قوی باشد.^۲ خون قوی امکان حیض بودن آن شرعاً است و خون غیر قوی نیست.
- بحسب محلّ خون. مثل اینکه خون از طرف راست یا چپ فرج خارج شود. توضیح: در اینکه آمدن خون حیض از طرف جانبی خاصّ از فرج اعتبار دارد یا خیر، سه نظریه است که عبارتند از:

❖ مشهور: جانب اعتبار ندارد.

❖ صدوق و شیخ در نهاییه: از جانب چپ خارج می شود.

❖ ابن جنید و مصنّف در دروس: از جانب راست خارج می شود.

- بحسب امور دیگر مثل اقلّ طهر (ده روز) از حیض قبل یا حامله نبودن طبق قول کسانی که حیض شدن حامل را ممکن نمی دانند.

^۱ (ص ۳۳ سطر بیستم از بالا)

^۲ مقرر: عبارت استاد دقیق است. تأمل.

----- «قوله: و إنما يعتبر الامكان ... الخ» -----^۱

خونی که حیض بودن آن شرعاً ممکن شد:

- در بعضی از موارد به مجرد اینکه خونی خارج شد که حیض بودن آن شرعاً ممکن بود حکم به حیض بودن آن خون می شود دیگر لازم نیست که آن امکان و احتمال مستقر و به اصطلاح تثبیت شود مثل زنی که در ایام عادتش خون می بیند.
- در بعضی از موارد حکم کردن به حیض بودن خون مبتنی به این است که آن امکان و احتمال مستقر شود مثل:

❖ ایام استظهار (به ایامی گفته می شود که زن بعد از عادت خود در آنها خون می بیند). زنی که بیش از عادت خود خون می بیند روزهایی که بیش از عادت اوست حیض بودن آنها شرعاً ممکن است ولی به مجرد امکان حکم به حیض بودن خون نمی شود بلکه باید صبر کرد و احتیاطاً عبادت های خود را ترک نمود. اگر خون از ده روز گذشت معلوم می شود روزهای زائد بر عادت حیض نیست و اگر نگذشت مجموع خون ها حیض است.

❖ زن مبتدئه که برای اولین بار خون می بیند این خونی را که می بیند حیض بودن آن شرعاً ممکن است ولی به مجرد حمل بر حیض نمی شود بلکه باید صبر کند اگر خون قبل از سه روز قطع شد، حیض نیست. توجه به این نکته لازم است که در ایام صبر عبادتها را احتیاطاً ترک می کند.

----- «قوله: (و لو تجاوز) الدم ... الخ» -----^۲

بعد از اینکه مصنف گفتند اکثر حیض ده روز است و هر خونی که حیض بودن آن شرعاً ممکن شد حکم به حیض بودن آن می شود، می گوئیم خون:

- یک مرتبه از ده روز تجاوز نکرده؛ ✓ در اینصورت تمام خون حیض است.
- یک مرتبه از ده روز تجاوز کرده است؛ ✓ در اینصورت چون زنان اقسامی دارند لذا هر قسمی حکم خاصی دارد.

زن:

↳ ذات العادة است:

- ذات العادة الوقتیه و العددیه (زنی است که دو بار خون مساوی می بیند از جهت عدد و وقت).

^۱ (ص ۳۳ انتهای صفحه - خط آخر)

^۲ (ص ۳۴ سطر چهارم از بالا)

- ✓ این زن عادت خود را حیض قرار می دهد و بقیه را استحاضه.
- **ذات العادة العدديّة** (زنی است که دو بار خون مساوی می بیند از جهت عدد فقط).
- ✓ این زن هم عادت خود را حیض قرار می دهد و بقیه را استحاضه.
- **ذات العادة الوقتيّة** (زنی است که دو بار خون مساوی می بیند از جهت وقت فقط).
- ✓ این زن در صورت تجاوز خون از ده روز به عدد مراجعه نمی کند چون عدد اضطراب دارد ولی در ماه سوّم به مجرد دیدن خون در مثل آن وقت آن را حیض قرار می دهد.
- وظیفه این زن با روایات معلوم می شود از نظر عدد.

----- «قوله: و الفرق بين العادتين ... الخ» -----^۱

- فرق بین ذات العادة الوقتيّة و العدديّة و ذات العادة العدديّة فقط این است که اوّلی بالاتّفاق بمجرّد دیدن خون آن را حیض قرار می دهد ولی در دوّمی دو نظریه است:
- مثل مضطربه است که بمجرّد دیدن خون آن را حیض قرار نمی دهد بلکه باید صبر کند اگر سه روز متوالی آمد آنوقت آن را حیض قرار می دهد.
 - مثل ذات العادة الوقتيّة و العدديّة است که بمجرّد دیدن خون آن را حیض قرار می دهد.

----- «قوله: (و ذات التمييز) و هي ... الخ» -----^۲

زن:

- **ذات العادة:** بحث این قسم گذشت.
- **ذات التمييز** (زنی است که صاحب عادت نیست و خون را دو نوع یا چند نوع می بیند)
- ◀ وظیفه این دسته از زنان این است که:
- ✓ خون قوی را حیض قرار می دهد به شرط اینکه خون قوی از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد.
- ❖ اگر این شرط موجود نبود حکم آن خواهد آمد.
- ✓ خون ضعیف را استحاضه قرار می دهد به شرط اینکه مدّت خون ضعیف و مدّت طهری که بعد از آن قرار گرفته کمتر از اقلّ طهر (ده روز) نباشد. مثل اینکه ۵ روز خون قوی بعد ۶ روز خون ضعیف بعد ۶ روز طهر بعد ۶ روز خون قوی مثلاً دید.
- ❖ اگر این شرط نیز موجود نبود حکم آن خواهد آمد.

^۱ (ص ۳۴ سطر هشتم از بالا)

^۲ (ص ۳۴ سطر سیزدهم از بالا)

----- «قوله: وَتُعتبر القُوَّةُ ... الخ» -----^١

گفته شد که زن ذات التمییز خون قوی را حیض و خون ضعیف را استحاضه قرار می دهد. قوت و ضعف خون به سه چیز است که عبارتند از:

- رنگ. خون سیاه از قرمز و قرمز از نارنجی و نارنجی از زرد و زرد از متمایل به سفیدی قوی تر است.
- بو. خون دارای بوی بد از خونی که بو ندارد و از خونی که بوی آن ضعیف تر است قوی تر است.
- غلظت. خون غلیظ از رقیق قوی تر است.

----- «قوله: و ذو الثلاث قُوًى ... الخ» -----^٢

خونی که سه علامت قوی را دارد از صاحب دو علامت و او (خون دارای دو علامت) از صاحب یک علامت و او (خون دارای یک علامت) از خون بی علامت قوی تر است و اگر دو خون در تعداد اوصاف مساوی شدند اگر چه دو خون مختلف باشند در اینصورت تمییز محقق نیست بلکه باید به عادت دیگران مراجعه کند مثل اینکه خون اول دارای بوی ضعیف و غلیظ و سیاه باشد و خون دوم دارای بوی قوی و رقیق و سیاه باشد.

----- «قوله: و حکم الرجوع إلى التمییز ... الخ» -----^٣

دو دسته از زنان باید بر طبق تمییز عمل کنند:

• مبتدئه:

- مشهور: به دو نوع زن مبتدئه گویند:

❖ زنی که تازه شروع به دیدن خون کرده (مرتبه اول یا دوم اوست) لذا عادت معینی برای او محقق نشده است.

❖ زنی که قبلاً خون دیده ولی هر بار خون او از نظر وقت و عدد مختلف است.

- محقق در معتبر: فقط به قسم اول مبتدئه گویند.

• مضطربه:

- مشهور: به زنی گویند که وقت عادت خود (مقابل ذات العادة الوقتیة) یا عدد عادت خود (مقابل ذات

العادة العددیة) یا وقت و عدد عادت خود (مقابل ذات العادة الوقتیة و العددیة) را فراموش کرده است.

- محقق در معتبر: زنی که قبلاً خون دیده است ولی هر بار خون او از نظر وقت و عدد مختلف است.

^١ (ص ٣٤ سطر شانزدهم از بالا)

^٢ (ص ٣٤ سطر هجدهم از بالا)

^٣ (ص ٣٤ سطر بیستم از بالا)

----- «قوله: و تَظْهَرُ فَائِدَةُ الاختلاف ... الخ» -----^١

زنی که قبلاً خون دیده است ولی هر بار خون او از نظر وقت و عدد مختلف است، در صورت عدم تمییز خون طبق نظر مشهور به عادت اهلش سپس به روایات مراجعه می کند ولی طبق نظر محقق در معتبر به روایات رجوع می کند نه اهل.

----- «قوله: (و مع فَقْدِهِ) أی فقد تمییز ... الخ» -----^٢

زنی که خون او از ده روز تجاوز کرده است:

- ذات العادة.
- ذات التمييز. بحث این قسم گذشت.
- فاقد العادة و التمييز:
- ❖ حقیقی: زنی که عادت معینی برای او محقق نشده و خون او که از ده روز تجاوز کرده از نظر رنگ و صفت (بو و غلظت) یک نوع می باشد.
- ❖ حکمی: زنی که عادت معینی برای او محقق نشده و خون او که از ده روز تجاوز کرده مختلف است ولی شرایط تمییز را ندارد به اینکه خون قوی کمتر از سه روز یا بیشتر از ده روز باشد و مدت خون ضعیف و مدت طهری که بعد از آن واقع شده کمتر از ده روز باشد.

زنی که فاقد عادت و تمییز است:

- مبتدئة.
- ✓ وظیفه زن مبتدئه این است که به عادت اهل و خویشان پدری و مادری یا پدری یا مادری (همه آنها لازم نیست بلکه آنهایی که در شهر او هستند و اطلاع از حال آنها برای او ممکن است) رجوع کند و عادت آنها را عادت خود قرار دهد و اگر آنها در عادت مختلف بودند باید به همسالان خود مراجعه کند و اگر فاقد همسال بود و یا اینکه عادت همسالان او مختلف بود وظیفه اش مثل زن مضطربه است که خواهد آمد.
- مضطربه.
- ✓ وظیفه زن مضطربه این است که به روایات مراجعه کند با توضیحاتی که خواهد آمد.

^١ (ص ٣٥ خط اول)

^٢ (ص ٣٥ سطر سوم از بالا)

----- «قوله: و اعتبر المصنّف في كتبه ... الخ» -----^۱

عقیده مصنّف:

- در بیان و ذکر و دروس: اهل و خویشانی که مبتدئه به آنها مراجعه می کند باید هم شهری با او باشند چون به اختلاف شهرها مزاجها مختلف می شود.
- در ذکر و أيضاً: اگر عادت خویشان مختلف بود به عادت اکثریت مراجعه کند.

----- «قوله: و إنّما اعتبر في الأقران ... الخ» -----^۲

مصنّف در همسالان فقدان را فرض کرده (در عبارت و ان فقدان الأقران) ولی در اهل فرض نکرده چون فقدان در همسالان ممکن است ولی در اهل ممکن نیست چون لا اقل مادر دارد.

شارح می فرماید: فقدان در اهل هم ممکن است به اینکه بمیرند و انسان علم به عادت آنها نداشته باشد و لذا مصنّف در کتابهای دیگر اختلاف و فقدان را هم در اهل و هم در همسالان فرض کرده است.

----- «و هي (أخذُ عشرة) أيام ... الخ» -----^۳

اقسام زن مضطربه:

- زنی که وقت و عدد عادت را فراموش کرده است.
- چنین زنی:
 - ✓ باید به یکی از روایات مراجعه کند یا روایت ده روز و سه روز (یعنی ده روز از این ماه و سه روز از ماه بعدی یا بالعکس را از این خونی که از ده روز تجاوز کرده حیض قرار دهد) یا روایت شش و شش یا روایت هفت و هفت. ولی افضل این است که در بین این سه روایت، روایتی را که با مزاج او موافق است انتخاب کند مثلاً اگر دارای مزاج گرم است، روایت هفت روز و اگر دارای مزاج سرد است، روایت شش روز و اگر دارای معتدل است، روایت ده و سه را انتخاب کند.
 - ✓ مخیر است عددی را که از بین این سه روایت انتخاب کرده از هر جای این خونی که از ده روز تجاوز کرده است، شروع نماید ولی اولی این است که این عدد را از روز اوّل خون دیدن شروع کند و زوج حقّ اعتراض ندارد. البته این تخییر در ماه اوّل است ولی در ماه بعد باید طوری عمل کند که موافق با ماه اوّل باشد. مثلاً اگر روایت شش و شش را اختیار کرد می تواند از روز اوّل خون دیدن شش روز را حیض قرار دهد و یا از روز دوم یا ...
- زنی که تنها وقت را فراموش کرده است.

^۱ (ص ۳۵ سطر ششم از بالا)

^۲ (ص ۳۵ سطر نهم از بالا)

^۳ (ص ۳۵ سطر دوازدهم از بالا)

- ✓ این زن عددی را که برای او معلوم است و یقین به آن دارد حیض قرار می دهد و مخیر است که این عدد را از هر جای این خون شروع کند. چنانکه در قسم اول هم که وظیفه زن مراجعه به روایات بود مخیر بود عدد را از هر جای خون شروع کند.
- زنی که تنها عدد را فراموش کرده است ولی فی الجمله وقت را به یاد دارد؛
 - چنین زنی سه صورت دارد که عبارتند از:
 - ❖ یک مرتبه یقین دارد که فلان روز، روز اول حیض او بوده.
 - ✓ در اینصورت مثل آن روز را در این ماه حیض قرار می دهد سپس دو روز دیگر بعد از این روز هم حیض قرار می دهد تا سه روز شود چون حیض کمتر از سه روز نمی شود آنگاه با یکی از روایات تکمیل می کند مثلاً اگر روایت هفت روز را اختیار کرد بعد از این سه روز چهار روز را حیض قرار می دهد.
 - ❖ یک مرتبه یقین دارد که فلان روز، روز آخر حیض او بوده.
 - ✓ در اینصورت هم مثل آن روز را در این ماه حیض قرار می دهد سپس دو روز دیگر قبل از این روز هم حیض قرار می دهد تا سه روز شود چون حیض کمتر از سه روز نمی شود آنگاه با یکی از روایات قبل از این سه روز را تکمیل می کند مثلاً اگر روایت هفت روز را انتخاب کرد قبل از این سه روز، چهار روز را حیض قرار می دهد.
 - ❖ یک مرتبه یقین دارد که فلان روز، وسط حیض او بوده است.
 - ✓ در اینصورت دو حالت دارد:
 - یک مرتبه می داند آن روز، وسط حقیقی بوده است یعنی تعداد روزهایی که قبل از این روز و بعد از این روز بوده مساوی است.
 - ✓ خود اینصورت دو حالت دارد:
 - یک مرتبه یقین دارد که یک روز وسط حقیقی حیض او بوده است؛
 - ✓ در اینصورت مثل آن روز را حیض قرار می دهد. آنگاه یک روز بعد و یک روز قبل هم حیض قرار می دهد چون حیض کمتر از سه روز نمی شود آنگاه برای اینکه به وسط حقیقی بودن آن یک روز ضربه وارد نشود باید روایت هفت روز را اختیار کند که دو روز بعد از این سه روز و دو روز قبل از این سه روز حیض قرار می دهد.
 - یک مرتبه یقین دارد دو روز وسط حقیقی حیض او بوده است.
 - ✓ در اینصورت مثل آن دو روز را در این ماه حیض قرار می دهد

- یک مرتبه می داند آن روز، وسط حیض او بوده است مطلقاً یعنی نمی داند که این روز، وسط حقیقی بوده است یا خیر.
- در اینجا باید مثل آن روز را در این ماه حیض قرار بدهد. و یک روز قبل و یک روز بعد از آن را هم یقیناً حیض قرار بدهد آنگاه با یکی از روایات (هر کدام که خواست) تکمیل کند به اینکه مقدار زیاد را بعد یا قبل قرار دهد یا اینکه مقداری را قبل و مقداری را بعد.
- در اینصورت فرقی بین یک روز و دو روز نیست.

خلاصه:

• زن مضطربه:

- ناسیئة الوقت و العدد.
- ناسیئة الوقت فقط.
- ناسیئة العدد فقط:
- ❖ یقین به روز اول حیض دارد.
- ❖ یقین به روز آخر حیض دارد.
- ❖ یقین به روز وسط حیض دارد:
- ◀ وسط حقیقی. یک روز و دو روز.
- ◀ وسط غیر حقیقی.

----- «قوله: و لو ذكرت عدداً فی الجملة فهو ... الخ» -----^۱

اگر عددی را در وقتی فی الجملة بیاد بیاورد مثلاً یقین کند که سه روز پنجشنبه و ششم و هفتم حیض بوده است اما تمام عادت بوده یا بعض عادت را نداند چنانکه آخر حیض یا وسط یا اول حیض بودن را هم نداند. در اینصورت آن تعداد را حیض قرار می دهد بعد با یکی از روایات تکمیل کند. باقیمانده قبل یا بعد یا بالتفریق باشد.

----- «قوله: و لا احتیاط لها بالجمع ... الخ» -----^۲

کلام شیخ طوسی:

مضطربه:

- ناسیئة الوقت.

^۱ (ص ۳۶ سطر سوم از بالا)

^۲ (ص ۳۶ سطر چهارم از بالا)

✓ در تمام آیام دم باید احتیاط کند به اینکه بین تکالیف حائض و مستحاضه جمع کند.

— ناسیة العدد.

✓ بعد از سه روز باید همان احتیاط را بکند.

— ناسیة الوقت و العدد.

✓ باید به روایات مراجعه کند.

کلام شارح: احتیاط واجب نیست. جائز است. تأمل.

----- «قوله: (و یَحْرُمُ علیها) أی علی الحائض مطلقاً (الصلاة و) ... الخ» -----^۱

محرمات بر حائض:

- خواندن نماز. اعمّ از اینکه واجب یا مستحبّ باشد.
- گرفتن روزه. بعد از تمام شدن حیض روزه قضاء دارد ولی نماز قضاء ندارد. در اینکه علت این امر چیست:
- شارح: روایت است.
- قیل: قضاء نماز مسقّت دارد ولی قضاء روزه ندارد.
- قیل: ترک قضاء روزه اجحاف است بر خلاف ترک قضاء نماز.
- طواف کردن. اعمّ از اینکه واجب یا مستحبّ باشد چون دخول در مسجد الحرام بر حائض حرام است. لذا اگر برای طواف مستحبّ هم طهارت شرط نباشد باز طواف مستحبّ هم بر او حرام است.
- مسّ کتابت قرآن و اسم الله (چه مقصود باشد چه خیر) و اسم انبیاء و ائمه (در صورتیکه که مقصود باشد).
- توقّف در مساجد غیر از مسجد مکه و مدینه چون دخول در این دو مسجد مطلقاً حرام است.
- گذاشتن چیزی در مساجد.
- خواندن سوره هائی که سجده واجب دارند حتّی ابعاض آنها.
- طلاق دادن حائض با سه شرط:

— زوج حاضر یا در حکم حاضر باشد (حاضر نیست ولی حضور او و

اطّلاع از حال زن برای او ممکن است). اگر حاضر یا در حکم حاضر

نبود طلاق دادن به زن حائض حرام نیست.

— مدخول بها باشد. پس اگر مدخول بها نیست طلاق دادن به زن

حائض حرام نیست.

^۱ (ص ۳۶ سطر ششم از بالا)

— **حامله نباشد.** پس اگر حامله بود (اگر قائل شویم که حامله شدن حائض جائز است) طلاق دادن به زن حائض حرام نیست. پس اگر مجموع سه شرط بود، طلاق حرام است و اگر یکی نبود حرام نیست.

• **وطی کردن به قُبُل او عالماً و عامداً.**

✓ در صورت وطی کفّاره واجب است و وجوب کفّاره از باب احتیاط است نه اینکه وجوب آن از دلیل شرعی استنباط شده باشد.

جای کفّاره:

۱- :

— اگر در ثلث اوّل حیض وطی کند، یک دینار است.

— اگر در ثلث دوّم باشد، نصف دینار است.

— اگر در ثلث سوّم باشد، ربع دینار است.

۲- :

— مصرف آن مستحقّ کفّاره است و در مستحقّ تعدّد شرط نیست لذا می توان همه را به یک نفر داد.

----- **«قوله: (و يُكْرَهُ حَمْلُهُ) و لَوْ بِالْعِلَاقَةِ (و لَمَسُ) ... الخ»** -----^۱

مکروهات بر حائض:

- حمل نمودن قرآن اگر چه همراه با جلد باشد.
- مسّ کردن حواشی و بین سطور قرآن مثل جنب.
- قرائت قرآن غیر از سوره هائیکه سجده واجب دارند. هر مقدار که باشد.
- لذّت بردن از غیر قُبُل او هر جا که باشد یا اینکه محدوده بین زانو و ناف.
- خضاب کردن با حنّاء و غیر حنّاء.
- وطی کردن به قُبُل او بعد از انقطاع خون و قبل از غسل. ولی صدوق حرام می داند. آیه «لا تقربوهنَّ...» طبق قرائت تشدید مؤیّد اوست و حمل نهی بر کراهت یا گرفتن «یطهّرن» بمعنای ثلاثی مجرّد توجیه است.
- نشستن در مکان نمازش اگر مکان خاصّی برای نماز خواندن قرار داده است و إلا هر جا که باشد بعد از گرفتن وضوء و ذکر خدا گفتن به اندازه نماز.

^۱ (ص ۳۶ سطر دهم از بالا)

----- «قوله: (و تترك ذات العادة) ... الخ» -----^١

حائض:

- ذات العادة:
 - ذات العادة العدديه و الوقتيه.
 - ذات العادة الوقتيه.
 - ✓ اين دو زن به مجرد دیدن خون آن را حیض قرار می دهند و عبادتشان را ترک می کنند.
 - ذات العادة العدديه.
 - ✓ اين زن مثل زن مضطربه است.
- مضطربه و مبتدئه.
 - اقوال در اين دو زن:
 - ✓ به مجرد دیدن خون عبادتشان را ترک نمی کنند بلکه بعد از سه روز عبادتشان را احتیاطاً ترک می کنند.
 - ✓ به مجرد دیدن خون جائز است که عبادتشان را ترک کنند اعمّ از اینکه ظنّ به حیض بودن اين خون داشته باشند یا خير.
 - ✓ در صورتی که ظنّ به حیض بودن اين خون دارند به مجرد دیدن خون جائز است عبادتشان را ترک کنند.

----- «قوله: (و تقضى كل صلاة) ... الخ» -----^٢

قضاء دو نماز بر حائض واجب است:

- از اوّل وقت نماز به اندازه انجام نماز همراه با تحصيل شرائط آن بگذرد و اين زن نماز نخواند بعد حائض شود بايد اين نماز را قضاء کند.
- بعد از تمام شدن حیض به اندازه انجام یک رکعت همرا با تحصيل شرائط وقت داشته باشد ولی نخواند بايد اين نماز را هم قضاء کند.

^١ (ص ٣٧ سطر اوّل از بالا)

^٢ (ص ٣٧ سطر ششم از بالا)

----- «قوله: (وَأَمَّا الْإِسْتِحَاضُ فَهِيَ مَا) ... الخ» -----^۱

به خون های زیر که از زن خارج می شود، استحاضه گویند:

- خونی که از ده روز گذشته باشد اعم از اینکه ذات العادة باشد یا نباشد، عادت او ده روز باشد یا کمتر.
 - خونی که از عادت گذشته باشد بشرط اینکه خون از ده روز تجاوز کند چون تجاوز خون از ده روز کاشف از این است که خون بعد از عادت استحاضه است.
 - خونی که زن در ایام یائسگی می بیند یعنی در زن های قریشیه و نبطیه بعد از کامل کردن شصت سال و در زن های دیگر بعد از کامل کردن پنجاه سال.
 - خونی که زن بعد از خون نفاس (خون زایمان) می بیند.
- مثل:

◀ خونی که بعد از ده روز می بیند.

این خون با سه شرط استحاضه است که این شروط عبارتند از:

- ۱- بین خون نفاس و خون بعد از نفاس دو روز پاکی فاصله نشود مثل اینکه از یکم تا دهم خون نفاس و از یازدهم تا سیزدهم طهر و از چهاردهم تا هفدهم خون می بیند.
 - ۲- اگر ده روز پاکی فاصل شد اگر زن صاحب عادت است مصادف با ایام عادت او نباشد مثل اینکه از یکم تا دهم خون نفاس و از یازدهم تا بیست و یکم طهر و از بیست و دوم تا بیست و پنجم خون دید که مصادف با عادت او نیست.
 - ۳- اگر ده روز پاکی فاصل شد اگر زن ذات التمییز است خون تمییز با شرائط را نداشته باشد. مثل اینکه از یکم تا دهم خون نفاس و از یازدهم تا بیست و یکم و از بیست و دوم تا بیست و هشتم خون قوی و ضعیف می بیند که دو روز خون قوی است و مدت خون ضعیف و طهر بعد از آن کمتر از ده روز است.
- ◀ خونی که در ده روز می بیند ولی بعد از ایام عادتش است در صورتی که خون از ده روز تجاوز کند (برای زن هائی که عادت حیضی دارند)
- خون کمتر از سه روز.
 - خون قبل از نه سال.
 - خون بعد از حیض با فاصله شدن طهر کمتر از ده روز.

^۱ (ص ۳۷ سطر نهم از بالا)

----- «قوله: (و دَمَهَا) أَى الْإِسْتِحَاضَةِ (أَصْفَرُ بَارِدٌ ... الخ)» -----^١

صفات غالبی خون استحاضه:

- زرد رنگ.
 - سرد.
 - رقیق در مقابل غلیظ.
 - با سستی بیرون می آید نه با دفع و قوّت.
- ﴿ علّت اینکه این صفات غالبی می باشد این است که گاهی خون استحاضه است مثل خونی که در اوقات مذکوره می بیند ولی این صفات را ندارد و حیض قرار دادن این خون هم ممکن نیست.

----- «قوله: ثُمَّ الْإِسْتِحَاضَةُ تَنْقَسِمُ إِلَى ... الخ» -----^٢

استحاضه:

- **قليله:** آن است که خون تمامی ظاهر و باطن پنبه را فرا نگرفته است.
- **متوسطه:** خون تمامی ظاهر و باطن پنبه را فرا گرفته است ولی سیلان ندارد.
- **کثیره:** خون تمامی ظاهر و باطن پنبه را فرا گرفته است و از پنبه به پارچه سیلان دارد.

وظائف مستحاضه به استحاضه قلیله:

- برای هر نمازی وضوء بگیرد که مجموعاً پنج وضوء می شود.
- پنبه را تغییر دهد و یا آن را تطهیر کند چون این حدث معفو نیست اگر چه کمتر از درهم بغلی باشد.^٣
- شستن ظاهر فرج یعنی مقداری از فرج که هنگام نشستن روی دو پا ظاهر و پیدا است.

وظائف مستحاضه به استحاضه متوسطه:

- کارهایی که برای استحاضه قلیله انجام گرفته می شود.^٤
- اگر متوسطه شدن قبل از نماز صبح باشد باید برای نماز صبح یک غسل اضافه کند و اگر بعد از نماز صبح باشد مثل استحاضه قلیله است در اینکه برای بقیه نمازها غسل واجب نیست. ظاهرش این است که حتّی برای نماز فردا صبح هم واجب نیست.

^١ (ص ٣٧ سطر پانزدهم از بالا)

^٢ (ص ٣٨ سطر اوّل از بالا)

^٣ مقرر: دمء ثلاثه چه به اندازه درهم بغلی باشد چه کمتر باشد چه بیشتر باشد، معفو نیست.

^٤ مقرر: تمام وظائف استحاضه قلیله مراد است.

- تغییر دادن کهنه. چون طرفی از کهنه که متصل به پنبه است مرطوب می شود و در نتیجه نجس می گردد ولی در کثیره خون به آن جاری شده و نجس می شود.

----- «قوله: و لو كانت صائمه قدّمته علی ... الخ» -----^۱

اگر زن قصد روزه دارد قبل از فجر غسل می کند و همین غسل برای نماز صبح کافی است. دیگر لازم نیست برای نماز صبح غسل دیگری بعد از داخل شدن وقت نماز انجام دهد.

----- «قوله: (و ما یسئل) یجب له جمیع ... الخ» -----^۲

وظائف مستحاضه به استحاضه کثیره:

- کارهایی که برای استحاضه قلیله و متوسطه انجام گرفته است.
- برای نماز ظهر و عصر در صورتی که بدون فاصله می خواهد بخواند یک غسل و در صورت فاصله برای هر کدام یک غسل بگیرد و همچنین برای نماز مغرب و عشاء.

----- «قوله: و إنما یجب الغسل فی هذه الأحوال مع ... الخ» -----^۳

در استحاضه متوسطه و کثیره، دو نظریه است:

- شارح: اگر قبل از انجام نماز استحاضه متوسطه و کثیره شد غسل برای نماز واجب است اعم از اینکه خون در وقت صلوئه باشد یا در وقت صلوئه نباشد. البته اگر خون در وقت صلوئه نبود در صورتی غسل برای نماز واجب است که برای آن خون غسل نکرده باشد. روایت صحّاف از امام صادق (ع) دالّ بر همین مطلب است که وجود خون قبل از انجام نماز موجب غسل است.
- مصنف در ذکری و دروس: اگر در وقت نماز خون متوسطه و کثیره شد غسل واجب است و إلا واجب نیست مثلاً اگر قبل از اذان ظهر استحاضه کثیره دید و قطع شد غسل برای نماز ظهر و عصر واجب نیست یا قبل از اذان صبح متوسطه شد و قطع شد غسل برای نماز صبح واجب نیست. مصنف دلیلی ندارد.

توجه:

بعضی از فقهاء گویند: اگر استحاضه قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید. یعنی استحاضه متوسطه نسبت به نماز صبح تنها سنجیده نمی شود.

^۱ (ص ۳۸ سطر ششم از بالا)

^۲ (ص ۳۸ سطر هفتم از بالا)

^۳ (ص ۳۸ سطر دوازدهم از بالا)

----- «قوله: (وَأَمَّا الْنفَاسُ) بِكَسْرِ النُّونِ (فَدَمُ الْوَلَادَةِ مَعَهَا) ... الْخ» -----^١

به دو خون زیر نفاس یا خون نفاس گویند:

- خونی که همزمان با زایمان از زن خارج می شود. یعنی خونی که همزمان است با خارج شدن جزئی از چیزی که در شکم مادر قرار دارد اعم از اینکه خلقت آن و اعضاء آن کامل و تمام شده باشد یا اینکه خلقت او کامل نشده ولی اگر در شکم مادر بماند منشأ برای پیدایش انسان می شود.
- این جزء خارج شده:

❖ بصورت منقطع خارج می شود یعنی تکه شده مثل دست تنها.

❖ بصورت متصل به بقیه خارج می شود.

- خونی که بعد از زایمان از زن خارج می شود یعنی بعد از اینکه آدمی یا منشأ آدمی بطور کامل از زن خارج شد، خونی می آید. پس خونی که قبل از زایمان از زن خارج می شود، نفاس نیست.
- این خون دو صورت دارد:

۱- حیض بودن آن ممکن است. به اینکه حائض شدن حامل را ممکن بدانیم و این خون تمامی شرائط حیض را داشته باشد.

✓ در اینصورت این خون حیض است.

۲- حیض بودن آن ممکن نیست.

✓ در اینصورت خون استحاضه است.

----- «قوله: وَ إِنْ كَانَ مُضَغُهُ مَعَ الْيَقِينِ ... الْخ» -----^۲

مضغه و علقه یا جزء این دو که از شکم مادر خارج می شود:

- یقین داریم این مضغه و علقه منشأ برای پیدایش انسان بوده اند.
- ✓ در اینصورت خونی که همراه یا بعد از این دو یا جزء این دو از زن خارج می شود، نفاس است.
- یقین داریم.
- ✓ در اینصورت خون خارج شده، نفاس است.

^۱ (ص ۳۸ سطر پانزدهم از بالا)

^۲ (ص ۳۸ سطر شانزدهم از بالا)

----- «قوله: و لو تعدّد الجزءُ منفصلاً أو ... الخ» -----^۱

اگر چند جزء جدا جدا یا چند بچه از مادر خارج شود، برای هر کدام یک نفاس است اعمّ از اینکه بدون فاصله یا با فاصله خارج شوند؛ آنگاه مقدار زمانی که دو نفاس در آن اشتراک دارند، تداخل می کنند. یعنی برای هر دو نفاس محسوب می شود.

مثلاً: اگر در اوّل ماه یک بچه یا یک جزء همراه با خون خارج شد آنگاه در پنجم ماه جزء یا بچه دیگری خارج گردید و همراه و بعد از این جزء تا چهاردهم خون خارج شد از یکم تا چهارم نفاس اوّلی و از پنجم تا دهم مشترک و از یازدهم تا چهاردهم مخصوص به نفاس دومی است.

----- «قوله: (و أفله مسمّاه) و هو ... الخ» -----^۲

نفاس:

- اقلّ آن یک لحظه است که با قطع شدن خون بعد از آن لحظه غسل واجب می شود و اگر زن اصلاً خون نبیند:
 - شیعه: این زن نفّساء نیست.
 - بعضی از اهل سنت: این زن نفساء است.
- اکثر آن:
 - زن صاحب عادت در حیض است:
 - ❖ خون او از ده روز تجاوز کرده.
 - ✓ در اینجا اکثر نفاس مقدار عادت اوست.
 - ❖ خون او از ده روز تجاوز نکرده.
 - ✓ در اینجا مجموع خون نفاس است اعمّ از اینکه از عادت تجاوز کرده باشد یا خیر.
 - زن صاحب عادت در حیض نیست مثل مبتدئه و مضطربه:
 - ❖ خون او از ده روز تجاوز نکرده.
 - ✓ در اینجا مجموع خون نفاس است.
 - ❖ خون او از ده روز تجاوز کرده.
 - ✓ در اینجا عند المشهور اکثر نفاس ده روز و نزد شیخ مفید و صدوق هیجده روز است.

^۱ (ص ۳۸ سطر هجدهم از بالا)

^۲ (ص ۳۸ سطر بیست و یکم از بالا)

----- «قوله: و إِنَّمَا يُحَكِّمُ بِهِ نَفَاساً فِي أَيَّامِ الْعَادَةِ وَ ... الخ» -----^١

زن:

- در حیض صاحب عادت است:
 - ده روز خون دیده است.
 - در دو صورت این ده روز، خونِ نفاس است:
 - ✓ هر روز از این ده روز خون ببیند.
 - ✓ دو طرف این ده روز فقط خون ببیند یعنی یَکُم و دَهَم.
- پس: اگر تنها یک طرف خون ببیند فقط همان یک روز نفاس است و اگر یک طرف و وسط خون ببیند این دو روزی آیام بین این دو نفاس است و آیام دیگر چه مقدّم چه مؤخّر نفاس نیست.
- از ده روز تجاوز کرده.
- ✓ در اینجا به تعداد عادتش نفاس است در همان دو صورت. پس زن صاحب عادت ۷ اگر هر هفت روز یا یَکُم و هفتم خون دید مجموع عادت او در فرض تجاوز نفاس است چه تجاوز بعد از این باشد که بعد روز هفتم قطع شد یا اینکه ادامه داشته باشد. اگر روز ۴ و ۷ خون دید، فقط این چهار روز نفاس است. و اگر یکم و روز بعد از عادت دید، فقط یکم نفاس است. و بر همین قیاس مثل دوّم و نهم.
- به مقدار عادت خون دید.
- ✓ در اینجا در همان دو صورت مجموع روزهای عادت نفاس است.
- در حیض صاحب عادت نیست. مثل مبتدئه و مضطربه:
 - ده روز خون دید.
 - ✓ در اینجا هر ده روز نفاس است در همان دو صورت.
 - از ده روز تجاوز کرده.
 - ✓ در اینجا ده روز نفاس است در همان دو صورت.
 - کمتر از ده روز خون دید.
 - ✓ در اینجا مجموع روزها نفاس است دو طهر دو صورت.

^١ (ص ۳۹ سطر اوّل از بالا)

----- «قوله: (و حکمها کالحائض) فی الأحکام الواجبة و ... الخ» -----^۱

حيض و نفاس:

- شباهت‌ها: در احکام واجبه و مستحبه و محرمة و مکروهه مثل هم هستند.
- فرق‌ها:
- اقل حیض سه روز و اکثر حیض ده روز است ولی اقل نفاس یک لحظه و در اکثر آن اختلاف است؛ بعضی ده روز و بعضی هجده روز می‌دانند.
- حیض دلالت بر بلوغ دارد ولی دلالت نفاس بر بلوغ اثری ندارد. چون نفاس مسبوق به حمل است و حمل علامت بلوغ است.
- عده طلاق با آمدن حیض (حیض سوم) تمام می‌شود ولی با نفاس غالباً تمام نمی‌شود. زنی که شوهرش او را در طهر طلاق می‌دهد باید غیر از این طهر، دو طهر دیگر نیز بر او برگذرد که این دیدن حیض سوم بعد از طهر سوم علامت اتمام عده است.
- در حیض ذات العادة به عادت خود و ذات التمییز به تمییز و فاقد العادة و التمییز اگر مبتدئه باشد به عادت اهل و اقارب سپس اقربان سپس روایات. و اگر مضطر به باشد به روایات رجوع می‌کند ولی نفاس به عادت نفاس خود در سالهای قبل و عادت نفاس اهل و اقارب رجوع نمی‌کند.
- بین دو نفاس مثل زائیدن دو قلو اقل طهر (ده روز) شرط نیست ولی بین دو حیض اقل طهر شرط است.

----- «قوله: (و يجب الوضوء مع غسلین) ... الخ» -----^۲

حائض و مستحاضه و نفاس قبل از غسل یا بعد از غسل واجب است وضوء بگیرند ولی قبل از غسل مستحب است.

این وضوء:

- بعد از انقطاع خون است:
- مشهور: چه وضوء قبل از غسل چه بعد از غسل باشد، می‌تواند قصد استباحه یا دفع حدث کند.
- ابن ادریس: اگر وضوء قبل از غسل باشد متعیناً باید قصد استباحه کند.
- قبل از انقطاع خون است.

^۱ (ص ۳۹ سطر یازدهم از بالا)

^۲ (ص ۳۹ سطر شانزدهم از بالا)

✓ در اینصورت در خصوص مستحاضه نه هر سه، قصد رفع حدث صحیح نیست خلافاً لابن حمزه.

----- «قوله: (وَأَمَّا غُسْلُ الْمَسِّ) لِلْمَيِّتِ الْآدَمِيِّ ... الخ» -----^۱

مسّ میّت آدمی نجس (احتراز از معصوم و شهید) بعد از سرد شدن و قبل از تطهیر او به هر سه غسل، موجب غسل بر ماسّ است پس:

- مسّ میّت قبل از سرد شدن و بعد از موت، موجب غسل مسّ نیست و در همین فرض در وجوب شستن عضوی که میّت را مسّ کرده است اگر چه با رطوبت نباشد، دو نظریه می‌باشد:
 - ۱- غسل واجب است.
 - ۲- غسل واجب نیست.
- مسّ میّت بعد از غسل دادن او موجب غسل مسّ نیست. در وجوب غسل کردن بواسطه مسّ کردن عضوی از میّت که تنها غسل آن عضو کامل شده، دو نظریه است:
 - ۱- غسل واجب نیست.
 - ۲- غسل واجب است.

----- «قوله: و فِي حَكْمِ الْمَيِّتِ جَزْؤُهُ ... الخ» -----^۲

امور زیر در حکم میّت است که مسّ کردن آنها قبل از غسل موجب غسل بر ماسّ است:

- جزئی از میّت که مشتمل بر استخوان است.
- جزئی از زنده که جدا شده و مشتمل بر استخوان است.
- استخوان خالی از گوشت اعمّ از اینکه از میّت جدا شده باشد یا از زنده به عقیده مصنّف؛ ولی طبق نظر شارح غسل واجب نیست.

----- «قوله: (و يَجِبُ فِيهِ) أَى فِي غُسْلِ الْمَسِّ ... الخ» -----^۳

در بین اغسال تنها غسل جنابت احتیاج به وضوء ندارد ولی در سایر اغسال باید قبل یا بعد از آنها غسل گرفت.

----- «قوله: (الْقَوْلُ فِي أَحْكَامِ الْأَمْوَاتِ) ... الخ» -----^۴

اولین از احکام اموات احتضار است بمعنای جان کندن که خداوند ما را در آن وقت یاری دهد. علّت نامیدن احتضار، به احتضار:

^۱ (ص ۳۹ سطر هجدهم از بالا)

^۲ (ص ۳۹ سطر بیست و یکم از بالا)

^۳ (ص ۴۰ سطر اول از بالا)

^۴ (ص ۴۰ سطر سوم از بالا)

- چون موت حاضر شده است.
- چون ملائکه‌ای که موکل موت هستند، حاضر شده‌اند.
- چون اهل و اخوان مریض نزد او حاضر شده‌اند.

----- «قوله: (و یجب) کفایه... الخ» -----^۱

احکام احتضار:

• واجبات:

واجب است به نحو وجوب کفائی که محتضر را به قبله روی دهند به اینصورت که او را روی پشت و کمر بخوابانند و کف دو پای او رو به قبله باشد بطوری که اگر بنشیند، رو به قبله شود.

• مستحبات:

- انتقال دادن او به مصلايش؛ یعنی مکانی که آنرا برای نماز مهیا کرده است یا چیزی که بر او نماز می‌خوانده است.

این نقل به مصلی:

❖ مطلقاً مستحب است.

❖ در صورتیکه جان کندن برای او مشکل است، مستحب است.

- تلقین دادن به او شهادتین و اقرار به ائمه علیهم السلام را.
- تلقین دادن کلمات فرج به او. یعنی «لا اله الا الله الحليم الكريم...» خوب است آخرین کلامی که به او تلقین می‌شود، «لا اله الا الله» باشد.
- قرائت قرآن نزد او قبل از خروج روح او و بعد از خروج برای تبرک و دفع کردن عذاب یا شیاطین یا هر دو از او مخصوصاً سوره یس و مخصوصاً صافات قبل از خروج روحش.

----- «قوله: (و المصباح إن مات لیلاً) فی المشهور و... الخ» -----^۲

بقیه مستحبات:

- روشن کردن چراغ نزد میت در حال احتضار اگر موت در شب است. دلیلی بر خصوص این مطلب نیست، بلکه در روایت ضعیفه آمده که مستحب است روشن کردن دائمی چراغ در خانه‌ای که میت در حال حیره در آن سکونت داشته است بدون اینکه مقید باشد به اینکه موت در شب باشد.

^۱ (ص ۴۰ سطر ششم از بالا)

^۲ (ص ۴۰ سطر هشتم از بالا در پاورقی دوم)

- بهم گذاشتن و بستن دو چشم او بلافاصله بعد از موت تا منظره او قبیح نشود.
- بهم گذاشتن و بستن دهان او ...
- بستن چانه او با پارچه ای تا شُل نشود در نتیجه دهان او باز شود و منظره او قبیح گردد.
- کشیدن دو دست او به پهلوی و همچنین کشیدن دو ساق پای او اگر جمع شده‌اند تا برای غسل کردن و قرار دادن او در کفن آسانتر باشد.
- تعجیل در تجهیز میت یعنی غسل و کفن و نماز و دفن.
- پوشاندن او در پارچه ای بعد از موت بخاطر اقتداء به معصومین و بخاطر پنهان کردن میت و حفظ کردن او از حشرات مثلاً.

----- «قوله: (إِلَّا مَعَ الْإِسْتِبَاهِ) فَلَا يَجُوزُ التَّعْجِيلُ ... الخ» -----^۱

گفته شد تعجیل در تجهیز میت مستحب است چون اکرام میت محسوب می‌شود مگر اینکه حال او مشتبه باشد که آیا مرده است یا خیر؟
 ✓ در اینصورت تعجیل جائز نیست بلکه باید سه روز بر او صبر شود مگر اینکه قبل از سه روز علائم موت بر او ظاهر شود از قبیل تغییر کردن او و غیر این از علائم مرگ که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

- فرو رفتن دو طرف پیشانی او.
- تمایل بینی او به یک طرف.
- کشیده شدن و نرم شدن پوست صورت او بطوریکه به حالت چروک خورده در می‌آید.
- از جای خود بیرون آمدن (جدا شدن) کف دست او از رداغ او.
- شُل شدن دو قدم او (مقداری از پا که در کفش قرار گذاشته می‌شود)
- بالا رفتن دو بیضه او و آویزان شدن پوست بیضه.
- زوال نور از سفیدی و سیاهی چشم.
- زوال نبض.

----- «قوله: (و يُكْرَهُ حُضُورُ الْجَنْبِ وَ حَائِضٍ عِنْدَهُ) ... الخ» -----^۲

مکروهات:

- حضور جنب و حائض نزد محضر.
- ❖ چون ملائکه اذیت می‌شوند. انتهای کراهت تحقق موت و انصراف ملائکه است بعد از این دیگر کراهت ندارد.

^۱ (ص ۴۱ سطر اول از بالا)

^۲ (ص ۴۱ سطر سوم از بالا در باورقی اول)

— قرار دادن آهن بر بطن محتضر.

❖ ولی غیر آهن کراهت ندارد چون شک در کراهت داریم و اصل عدم کراهت است. علامه در منتهی گوید غیر آهن هم کراهت دارد.

----- «قوله: (الحکم الثانی: الغسل)» -----^۱

دومین از احکام اموات غُسل دادن میّت است. غسل دادنِ دو دسته واجب است:

- میّت مسلمان اعمّ از اینکه شیعه یا سنی (طبق ظاهر این کتاب) باشد.
- میّتی که در حکم مسلمان است:
- طفل و مجنونی که از پدر و مادری که هر دو یا یکی مسلمان باشند، متولد شده‌اند. مراد از مجنون کسی است که در حال جنون بالغ شده و الاّ اگر بالغ شد و اظهار اسلام نمود سپس دیوانه شد شکی نیست در اینکه مسلمان است و غُسل او واجب است.
- طفلی که در کشور اسلامی پیدا شده (حیّاً یا میّتاً). تغلیباً للدار.
- طفلی که در کشور کفر پیدا شده و در آن کشور مسلمان یا مسلمانانی هستند که تولّد این طفل از آنها ممکن است. تغلیباً للاسلام.

(دو امر معتبر است فلا یکفی مجرد امکان تولّد منه

إذا لم یکن فیها مسلم).

— طفل کافری که در جنگ بتوسط مسلمان اسیر شده.

❖ در چنین طفلی سه نظریه است:

(۱) در اسلام تابع اسیر گیرنده است.

✓ طبق این نظریه غسل این طفل واجب است اعمّ از اینکه این طفل ولد الزناء باشد (پدر و مادر او مطابق آئین خودشان نکاح نکرده‌اند) یا ولد الزناء نباشد. البته این تعمیم طبق این قول است که ولد الزناء مطلقاً کافر نیست و الاّ اگر قائل شویم که ولد الزناء مطلقاً (چه ولد الزناء از کافر و چه ولد الزناء از مسلمان) کافر است غسل و صلوّه بر او ممنوع است.

(۲) فقط در طهارت تابع اسیر گیرنده است.

(۳) اصلاً تابع اسیر گیرنده نیست.

✓ طبق این دو نظریه طفل در وجوب غسل و صلوّه در حکم مسلم نیست.

^۱ (ص ۴۱ سطر سوم از بالا)

----- «قوله: و في المتخلف من ماء الزاني المسلم نظر: ... الخ» -----^۱

دو نظریه در بجهای که ولد الزنا از مرد مسلمان است:

(۱) در اسلام تابع مسلمان نیست.

چون تبعیت در وقتی است که این ولد، ولد او باشد و این ولد، ولد شرعی این شخص نیست پس در اسلام تابع او نیست.

(۲) در اسلام تابع مسلمان است:

— چون حقیقتاً از او متولد شده است.

— چون در لغت و عرف ولد این مسلمان محسوب می شود لذا در صورتیکه دختر باشد نکاح مرد با او جائز نیست چنانکه اگر پسر باشد نکاح مادر با او حرام است.

----- «و يُسْتَنَى مِنَ الْمُسْلِمِ مَنْ ... الخ» -----^۲

غسل دادن میت شیعه و سنی واجب است ولی گروهی که حکم به کفر آنها شده از این حکم خارج می شوند اگر چه ظاهراً به آنها مسلمان گفته می شود.

مثل:

— خارجی (خوارج): کسانی که بر امیرالمؤمنین خروج کردند.

— ناصبی: کسانی که با اهل بیت دشمنی دارند.

— مجسمه: کسانی که قائل به جسم بودن خدا هستند.

❖ علت اینکه مصنف این گروه ها را استثناء نکرد، این است که این ها حقیقتاً مسلمان نیستند اگر چه ظاهراً به این ها اطلاق مسلمان می شود پس بوسیله مسلم خارج شدند و دیگر نیازی به استثناء نبود.

----- «قوله: و یدخل فی حکم المسلم الطفل و لو ... الخ» -----^۳

غسل دادن جنینی که سقط شده در صورتیکه چهار ماه او تمام شده، واجب است و اما اگر چهار ماه او تمام نشده، غسل او واجب نیست بلکه او را در پارچه ای پیچیده و دفن می کنند.

----- «قوله: (بالسدر) أي بماء مصاحبٍ لشيءٍ ... الخ» -----^۴

واجب است میت را سه غسل بدهند:

• غسل با آبی که با سدر مخلوط باشد.

^۱ (ص ۴۱ باورقی دوم)

^۲ (ص ۴۱ سطر هفتم از بالا)

^۳ (ص ۴۱ سطر هشتم از بالا)

^۴ (ص ۴۱ سطر دهم از بالا)

- ✓ اقل سِدْر مقداری است که به آن سِدْر گویند و اکثر آن مقداری است که آب بوسیله آن از اطلاق خارج نشود و آب را مضاف نکند.
- سپس غسل با آبی که با کافور مخلوط باشد.
- ✓ اقل و اکثر کافور مثل اقل و اکثر سِدْر است.
- سپس غسل با آب قَرّاح:
- ❖ بعضی از فقهاء: قَرّاح در لغت بمعنای خالص است که چیزی با آن مخلوط نشده. لذا آب در غسل سوّم باید از هر خلیطی خالص باشد اعمّ از اینکه خلیط او را از اطلاق خارج بکند یا خیر.
- ❖ شارح: مراد از آب قَرّاح، آب مطلق است که خلیط در او شرط نیست نه اینکه شرط است خلیط نباشد پس اگر مقداری گل یا سِدْر یا کافور در آب باشد بطوری که آب را از اطلاق خارج نکند اشکال ندارد.

غسل میّت:

- غسل ترتیبی: مثل غسل جنابت است.
- غسل ارتماسی: به اینصورت که میّت را یک باره عرفیه در آب فرو برند.
- «قوله: مقترناً فی أوّله ... الخ» -----^۱
- در غسل میّت نیّت لازم است که در ابتداء غسل صورت می‌گیرد. در اینکه برای هر غسل یک نیّت لازم است:
- ظاهر عبارت مصنّف این است که یک نیّت برای هر سه غسل کافی است چون اشاره به تعدّد غسل نکرده است. تأمل.
- شارح: اجود این است که هر غسل یک نیّت می‌خواهد پس سه نیّت برای سه غسل لازم است.

----- «قوله: ثمّ إن اتّحد الغاسل ... الخ» -----^۲

کسی که میّت را غسل می‌دهد:

- یک نفر است.
- ✓ در اینصورت او عهده دار نیّت می‌شود و نیّت می‌کند و نیّت دیگران کافی نیست.
- متعدّد است.
- همه آنها در ریختن آب بر میّت اشتراک دارند مثل اینکه با هم ظرف آب را می‌گیرند و با هم روی میّت می‌ریزند و یا بعضی آب می‌ریزند و بعضی دیگر آب را به اجزاء می‌رسانند.

^۱ (ص ۴۱ سطر پانزدهم از بالا انتهای عبارت)

^۲ (ص ۴۲ پاورقی اوّل)

- ✓ در اینصورت همگی باید نیت کنند.
- اگر به ترتیب غسل می‌دهند یعنی هر کدام قسمتی از میت را غسل می‌دهند.
- ✓ در اینصورت هر کدام هنگام شروع به غسل باید نیت کنند.
- بعضی آب می‌ریزند و بعضی میت را برمی‌گردانند:
- ✓ آب ریزنده باید نیت کند چون غاسل حقیقی اوست و نیت برای مقلب مستحب است.
- ✓ مصنف در ذکر: اگر مقلب هم نیت کند کافی است.

----- «قوله: (و الأولی بمیراثه أولی بأحكامه) ... الخ» -----^۱

طبقه وراثت در ارث:

- طبقه اول: پدر و مادر و اولاد میت. با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پائین آیند.
- ✓ تا یک نفر از این طبقه است، طبقه دوم ارث نمی‌برد.
- طبقه دوم: جد (پدر بزرگ و پدر او هر چه بالا رود) و جدّه و خواهر و برادر. با نبود برادر و خواهر اولاد ایشان.
- ✓ تا یک نفر از این طبقه هست، طبقه سوم ارث نمی‌برد.
- طبقه سوم: عمو، عمّه، دایی، خاله. هر چه بالا روند و اولاد آنان هر چه پائین آیند.

وراثت میت:

- یکی است.
- ✓ در اینصورت او ولی میت است و برای انجام غسل و کفن و نماز و دفن اولی است. منظور از اولی بودن این است که اگر خواست خودش این کارها را انجام می‌دهد و اگر خواست شخصی را معین می‌کند و جائز نیست کسی مراحم او شود.
- متعدد است.

- ✓ در اینصورت آنها ولی میت هستند ولی ولایت این نزدیکان نسبت به تجهیز میت در یک درجه نیست بلکه مذکر از مؤنث و مکلف از غیر مکلف و پدر از ولد اولی است.

----- «قوله: (و الزوجُ أولی) بزوجه (مطلقاً) ... الخ» -----^۲

شوهر از همه خویشاوندان اولی به زن خویش در جمیع امور است تا زمانیکه او را در قبر بگذارند چه اینکه همسر دائمی او بوده باشد یا همسر منقطعه.

^۱ (ص ۴۲ سطر سوم از بالا)

^۲ (ص ۴۲ سطر پنجم از بالا)

----- «قوله: (و يجب المساواة) ... الخ» -----^۱

بین غاسل (غسل دهنده) و میت همجنس بودن از نظر ذکوریت و انوئیت شرط است. ✓ بنابراین نه مرد می‌تواند زن را غسل دهد و نه زن مرد را (هر چند غسل دادن از پشت ستر و بدون لمس و نظر کردن باشد) پس اگر ولیّ میت مخالف با میت بود به مماثل اجازه می‌دهد نه اینکه ولایت او ساقط شود چون منافاتی نیست که آدمی اولویت داشته باشد در عین حال خودش میت را غسل ندهد. **استثناء از وجوب مماثلت:**

- مرد دختر بچه سه ساله را و زن پسر بچه سه ساله را می‌تواند غسل دهد.
- زن شوهر را و شوهر زن را حتی در حالت اختیار می‌تواند غسل دهد.

----- «قوله: و قيّد بالرجوليّة لئلاّ ... الخ» -----^۲

زن می‌تواند پسر بچه سه ساله را و مرد می‌تواند دختر بچه سه ساله را غسل دهد. هر چند بدن میت برهنه و بدون ستر عورت باشد. **عبارت مصنف:**

«اگر باشد، «يجب المساواة في الذكورية والانوئية». این دو مسأله از صحت خارج می‌شوند چون در این دو مسأله یکی مذکر و یکی مؤنث است و حال آنکه در مذکر بودن و مؤنث بودن مساوات واجب می‌باشد.

«اگر باشد، «يجب المساواة في الرجولية والانوئية». اگر زن پسر بچه سه ساله را غسل دهد این مسأله از صحت خارجی نمی‌شود چون در اینجا یکی مرد و دیگری مؤنث نیست تا گفته شود که بخاطر عدم مساوات این مورد از صحت خارج می‌شود ولی اگر مرد دختر بچه سه ساله را غسل دهد این مسأله از صحت خارج می‌شود چون در اینجا یکی مرد و یکی مؤنث است پس در مرد بودن و مؤنث بودن مساوات نیست حال آنکه مساوات واجب است.

----- «قوله: فالزوج بالولاية و ... الخ» -----^۳

در غسل زوج به زوجه و بالعکس:

- زوج می‌تواند زوجه را غسل دهد. چون:
- ✓ هم ولایت بر زوجه دارد یعنی ولیّ اوست.
- ✓ هم از اقارب زوجه اولویت دارد.

^۱ (ص ۴۲ سطر هفتم از بالا)

^۲ (ص ۴۲ پاورقی دوم)

^۳ (ص ۴۲ سطر دهم از بالا)

- زوجه می‌تواند زوج را غسل دهد با اولویّتی که دارد در صورتیکه اولویّت منحصر به او باشد مثل اینکه میّت فقط زن دارد و یا با اذن ولیّ اگر اولویّت منحصر به او نباشد مثل اینکه میّت پدر و زن دارد.

----- «قوله: و المشهور أنّه من وراء ... الخ» -----^۱

در غسل زوج به زوجه و بالعکس:

- مشهور این است که غسل از زیر لباس باشد اگر چه نظر هر یک به دیگری در حال حیوة و در حال مهلت جائز است ولی حکم این است که غسل از زیر لباس باشد که برای تطهیر این لباس عصر لازم نیست چنانکه در تطهیر خرّقه ای که ساتر عورت است عصر لازم نیست.
- در زوجه فرقی نیست که آزاده باشد یا کنیز، مدخول بها باشد یا نباشد.

----- «قوله: و المطلّقة رجعیّة ... الخ» -----^۲

طلاق:

- بائن.

آن است که بعد از طلاق مرد حقّ ندارد به زن خود رجوع کند یعنی بدون عقد او را به همسری قبول نماید.

طلاق بائن:

- طلاق زنی که نه سالش تمام نشده باشد.
- طلاق زنی که یائسه باشد.
- طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد.
- طلاق زنی که او را سه دفعه طلاق داده‌اند.
- طلاق خُلّع و مبارات.

- رجعی.

آن است که بعد از طلاق تا وقتی زن در عده است (بعد از آنکه در پاکی طلاقش داد به قدری صبر کند زن که دوبار حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوّم را دید عده او تمام می‌شود) مرد می‌تواند به او رجوع نماید و عقد مجدّد لازم نیست. زنی که طلاق رجعی داده شده در حال عده همسر است و می‌تواند شوهر خود را غسل دهد ولی در طلاق بائن چنین نیست چون زوجیّت منقطع شده.

^۱ (ص ۴۲ سطر دهم از بالا)

^۲ (ص ۴۲ پاوری سوّم)

----- «قوله: و لا یقدح انقضاء العدة ... الخ» -----^۱

اگر زوج بمیرد و غسل داده نشود تا اینکه عده وفات تمام شود (زنی که شوهرش مرده باید تا چهار ماه و ده روز عده نگه دارد یعنی از شوهر کردن خودداری نماید. این را عده وفات گویند) در این زن دو نظریه می باشد:

(۱) شیعه: زن می تواند شوهرش را غسل دهد حتی اگر بعد از عده ازدواج کرده باشد. البته این فرض بعید است.

(۲) بعضی از عامه: زن نمی تواند شوهرش را غسل دهد.

----- «قوله: و کذا یجوز للرجل ... الخ» -----^۲

در مولا و کنیز:

- مولا می تواند کنیز خود را غسل دهد کنیزی که در حین موت شوهردار نیست. اعم از اینکه ام ولد باشد یا خیر.

❖ استثناء:

— کنیزی که مکاتبه مطلقه است را نمی تواند.

— کنیزی که مکاتبه مشروطه است را نمی تواند.

- کنیز نمی تواند مولی را غسل دهد چون بوسیله موت مولی کنیز از ملک او خارج و منتقل به ورثه می شود. بلکه اگر کنیز ام ولد باشد که تا موت مولی ازدواج نکرده می تواند مولی را غسل دهد و بخاطر روایت.

----- «قوله: (و مع التعذر) للمساوی فی الذکوره ... الخ» -----^۳

در صورتیکه بین غاسل و میت تساوی در ذکوریت و انوئیت متعذر باشد (در غیر زوجین) پس محرم می تواند از زیر لباس یا چیزی که بدن او را بپوشاند، غسل دهد.

محرم:

— محرم نسبی: مثلاً خواهر برادر را و بالعکس. و هکذا مادر، عمه، خاله.

— محرم رضاعی: مثلاً خواهر برادر رضاعی را و بالعکس.

— محرم سببی یا مصاهرة: مثلاً مادر زن داماد را و پدر شوهر عروس را.

^۱ (ص ۴۲ پاورقی سوم)

^۲ (ص ۴۲ سطر دوم از بالا در پاورقی سوم)

^۳ (ص ۴۳ سطر اول از بالا)

----- «قوله: (فان تعذر المحرم و المماثل ... الخ)» -----^۱

اگر مماثل و محرم نیز متعذر شد:

- مشهور: کافر مسلم را و کافره مسلمة را با تعلیم مسلمان غسل می دهد (بعضی گویند ابتداء کافر یا کافره غسل کند سپس میت مسلمان را غسل دهد). البته این غسل صورت غسل دارد و قصد قربت در آن شرط نیست و إلا حقیقتاً بخاطر عدم قصد قربت غسل نیست. و ممکن است بگوئیم کافر یا کافره می توانند قصد قربت کنند چنانکه در آزاد کردن عبد می توانند قصد قربت کنند. تأمل.
- محقق در معتبر: غسل لازم نیست بلکه بدون غسل او را دفن می کنند.

دلیل:

- دلیل مشهور ضعیف است که روایت علی بن موسی و عمر بن خالد می باشد.
- چون نیت ندارد غسل حقیقی نیست لذا عمومات داله بر وجوب غسل میت شامل آن نمی شود.
- ✓ محقق در این قول معذور است و حق با او می باشد.
- قیل: نامحرم او را تیمم می دهد.

----- «قوله: (و يجوز تغسيل الرجل ... الخ)» -----^۲

مرد دختر سه ساله را حتی برهنه و همچنین زن پسر سه ساله را حتی برهنه می تواند غسل دهد. در نهایت حدّ سنّ دو نظریه است:

- ۱- نهایت حدّ سنّ وقت موت است.
- ✓ پس به ما بعد از موت اعتباری نیست اگر چه طولانی باشد.
- ۲- شارع قواعد: نهایت حدّ سنّ وقت غسل است.
- ✓ پس در وقت غسل نباید بیش از سه سال داشته باشد.

----- «قوله: (و الشهيد) و هو المسلم ... الخ» -----^۳

شهید غسل و کفن ندارد (در صورتیکه او را مجرد نکرده باشند و إلا کفن دارد) بلکه بر او نماز خوانده می شود و با لباس و خونش دفن می گردد.

شهید:

^۱ (ص ۴۳ سطر سوم از بالا)

^۲ (ص ۴۳ سطر پنجم از بالا)

^۳ (ص ۴۳ سطر نهم از بالا)

- به مسلمان و در حکم مسلمانی یعنی غیر بالغ گفته می‌شود که در میدان جنگی که به دستور نبی یا امام علیه السلام یا نائب خاص این دو بوده، کشته شود. که این مسلمان و در حکم مسلمان،

❖ **اولاً:** در حزب نبی یا امام علیه السلام باشد.

❖ **ثانیاً:** در معرکه جنگ کشته شود.

❖ **ثالثاً:** سبب کشته شدن، قتل باشد نه غیر قتل. مثل: مردن طبیعی.^۱

- به مسلمان و در حکم مسلمان گفته می‌شود که در حال غیبت در جهادی که مورد امر است، شرکت کرده و کشته می‌شود چنانکه اگر کسانی که از آنها ترسیده می‌شود که بر اساس اسلام ضربه وارد کنند به مسلمانان هجوم ببرند مسلمانان نیز مجبور می‌شوند بدون امام یا نائب امام به جهاد با آنها بپردازند.

◀ در این قسم دوم دو نظریه است:

۱- **مصنّف و محقّق در معتبر:** بر این قسم هم احکام شهید بار می‌شود.

۲- **شیخ صدوق و مفید:** احکام شهید بار نمی‌شود مگر امام علیه السلام یا نائب امام باشد. احوط همین است.

❖ **علّت نامگذاری شهید به شهید این است که مغفرت و جنت به نفع آنان شهادت داده شده است.**

----- **«قوله: و يُنَزَعُ عَنْهُ الْفَرُّ وَ ... الخ» -----** ۲

دو احتمال در ترجمه این عبارت است:

❖ پوستین که بر تن شهید است و همچنین چیزهائی که از پوست است مثل کمر بند از تن شهید بیرون آورده می‌شود اگر خون به آنها اصابت نکرده باشد و امّا دو چکمه مطلقاً از پای شهید بیرون آورده می‌شود.

❖ پوستین و همچنین چیزهائی که از پوست است مثل دو چکمه از تن شهید بیرون آورده می‌شود مطلقاً (چه خون به آنها اصابت کرده باشد چه نکرده باشد). ولی در خصوص دو چکمه ابن ادریس معتقد است که اگر خون به این دو اصابت کرده با شهید دفن می‌شود.

^۱ مقرر: متبادّر به ذهن آدمی از عبارت «مردن طبیعی» استاد، مردن به مرگ طبیعی است که این خود صحیح و ممکن الاحتمال است. مثل اینکه فردی به امر نبی یا امام یا نائب او به چهار رود و دو شرط اوّل را داشته باشد یعنی در حزب امام هست (اعمّ از اینکه در سپاه امام و در رکاب او باشد یا در سپاه مقابل و به نفع سپاه امام کار کند مثلاً جاسوسی کند و ...) و شرط دوم را هم داشته باشد یعنی در معرکه باشد (این مورد هم مانند مورد قبل قابل تصوّر است. تأمل) منتهی شرط سوم برای ائ محقّق نشود یعنی کشته شود در حالیکه هم در حزب امام است و هم در معرکه جنگ است ولی سبب و آلت قتل او قتاله نباشد. حال این سبب یا آلت قتل او هر چه که باشد. تأمل جدّاً.

^۲ (ص ۴۳ سطر سیزدهم از بالا)

----- «قوله: وَ مَنْ خَرَجَ عَمَّا ذَكَرْنَاهُ يَجِبُ تَغْسِيلُهُ وَ ... الخ» -----^۱

در بعضی از روایات به افراد زیر اطلاق شهید شده است. این افراد اجر و ثواب شهید دارند ولی احکام شهید را ندارند لذا غسل دارند و کفن می‌شوند:

- **مطعون:** کسی که به مرض طاعون رحلت کرده است.
- **مبطون:** کسی که دائماً از او ریح و غائط خارج می‌شود و به همین مرض از بین می‌رود.
- **غریق:** کسی که غرق شده و می‌میرد.
- کسی که دیوار یا چیزی دیگر بر او منهدم شده و از بین می‌رود.
- **نُفَسَاء:** زنی که خون نفاس از او خارج می‌شود و با همین می‌میرد.
- کسی که در دفاع از اهل و مال از دزدان و غیر آنها کشته می‌شوند.
- کسی که در غربت بمیرد.
- کسی که در طلب علم بمیرد.
- کسی که روز جمعه بمیرد و ...

----- «قوله: (وَ يَجِبُ إِزَالَةُ النَّجَاسَةِ) ... الخ» -----^۲

احکام غسل میّت:

- **واجبات:**

قبل از شروع در غسل ازاله نجاست عرضی (در مقابل نجاست ذاتی که خود بدن است) از بدن میّت واجب است. مثل خون و بول و غائط.

- **مستحبات:**

- وارث یا مأذون وارث پیراهن او را پاره کرده و آن را از طرف پاهایش بیرون آورند چون گمان این است که پیراهن نجس باشد پس با بیرون آوردن آن از طرف پاهایش بالاهای بدن نجس نمی‌شود. غسل دادن میّت در لباس نیز جائز است بلکه عند الاکثر (تأمّل) افضل است که برای تطهیر لباس بعد از غسل عصر^۳ آن لازم نیست.
- غسل دادن او روی ساجّه: غرض این است که او را روی صفحه‌ای از چوب ساجّه یا غیر ساجّه قرار بدهیم تا بوسیله زمین آلوده نشود.
- در هنگام غسل رو به قبله باشد مثل حالت احتضار. مصنّف در ذکری و دروس این امر را واجب می‌داند ولی در بیان و همچنین شارح مستحبّ می‌داند.

^۱ (ص ۴۳ سطر چهاردهم از بالا)

^۲ (ص ۴۳ سطر هفدهم از بالا)

^۳ (مقرّر: سختی و مشقّت)

- اینکه هر عضوی از اعضاء را در هر غسلی سه بار بشویند که در نتیجه روی هم شستن ها بیست و هفت بار می شود.
- در هر غسلی قبل از غسل دست میّت را سه بار تا نصف ذراع بشویند.
- غاسل بعد از هر غسلی سه بار دست خود را تا آرنج بشوید.
- در دو غسل اوّل و دوّم قبل از این دو غسل بطور ملایم دست بر شکم او بکشند.^۱
- أما اگر اینکه میّت زنی حامله باشد که بچه در شکم او مرده است.
- ✓ در اینصورت مسح شکم او مستحبّ نیست تا ولد سقط نشود.^۲
- بعد از فراغت از غسل بدن او را با پارچه ای نظیف خشک کند تا کفن از رطوبت محفوظ بماند و در نتیجه با سرعت فاسد نشود.
- آب غسل در گودالی که مخصوص به آن است، سرازیر شود نه در چاهی که برای نجاست آماده شده همچون توالت.

^۱ مقرر:

۷- کشیدن دست بر شکم میّت.

(و مسح بطنه) ...

توضیح: مستحبّ است قبل از غسل اوّل و دوّم (غسل به آب کافور و آب سدر) شکم او را به آرامی دست بمالد، تا هر چه در شکم باشد بیرون آید و بعد از تمام شدن غسل چیزی بیرون نریزد، زیرا قوه ماسکه که نگه دارنده غذا باشد در او نمی باشد، اگر در شکمش چیزی باشد احتمال دارد بیرون آید **تحفظاً** علّت استحباب مسح است **القوه الماسکه** مناسب است در اینجا توضیح اجمالی درباره این قوه بدهیم، ابو علی سینا در متاب قانونش درباره قوای بدن مفصلاً بحث کرده است و ما بخشی از آن را که مربوط به قوه ماسکه می باشد نقل می کنیم، در فصل سوّم بحث قوا چنین گوید: نیروهائی که در طبیعت برای خدمتگذاری آفریده شده اند و بجز آن وظیفه ای ندارند و در انجام نیازمندیهای نیروی غذا دهنده دست اندر کارند به حسب ترتیب عبارتند از:

۱- نیروی جذب کننده (قوه جاذبه)

۲- نیروی گیرنده (قوه ماسکه)

۳- نیروی هاضمه

۴- نیروی دفع کننده (دافعه)

سپس هر کدام از آنها را توضیح داده و درباره قوه ماسکه چنین گفته: نیروی گیرنده نیروی بهره دهنده غذایی را در اندامی که این نیرو به آن تعلّق دارد نگه می دارد تا زمانی که نیروی تغییر دهنده ماده غذایی که به اندام دیگر تعلّق دارد برای تغییر دادن بکار افتاد (نقل از ترجمه قانون - مترجم عبد الرحمن شرفکندی). النضید ج ۲ ص ۲۰۰ - ۲۰۱.

^۲ مقرر:

ظاهر عبارت مصنفّ این چنین است که اگر زن حامله ای که فوت کرده و فرزند او هم در شکمش مرده است (خواه فوت فرزند بر اثر فوت مادر باشد یا غیر آن)، در اینجا مستحبّ نیست که غاسله بر شکم او دست بکشد تا آنچه در شکم اوست (مراد غیر آنچه در رحم است، می باشد مانند آنچه در مثانه، روده و ... وجود دارد) بعد از اتمام اغسال خارج نشود و کفن را کثیف یا نجس کند. بخاطر عدم دارا بودن میّت قوه ماسکه را. اگر کسی اشکال کند که فرزندی که مرده یا به عبارت امروزی سقط شده چگونه ممکن است دوباره سقط شود؟

جواب: سقط در معنای عرفی و امروزی یعنی مردن جنین اما مراد از سقط در اینجا مردن و کشته شدن فرزند زن حامله نیست چراکه فرزند او مرده است و امکان موت دوباره او وجود ندارد بلکه خروج آن از بطن و شکم مادر مراد است. لذا همان طوری که در ابتداء بحث بیان شد میّت قوه ماسکه ندارد و با کشیدن دست بر شکم مادر کودک او نیز احتمال دارد از شکمش خارج شود و لذا عصر لازم می آید.

- غاسل میت را بین دو پای خود قرار ندهد.
- ترک نشاندن میت.
- ترک ناخن گرفتن و شانه زدن موی میت.
- ❖ در صورتیکه این دو کار را انجام داد آنچه مو و ناخن از میت جدا شده در کفن او گذاشته می شود و با او دفن می شود.

----- «قوله: و علی تقدیر نزعہ ... الخ» -----^۱

غاسل:

- بینا است و به خود از نگاه کردن به عورت میت اعتماد ندارد.
- ✓ در اینصورت واجب است که عورت میت را با پیراهن او یا با پارچه ای بپوشاند تا غاسل غسل را با سرعت و آسانتر انجام دهد.
- نابینا است و یا اگر بینا است اعتماد به خود دارد که نگاه به عورت نمی کند.
- ✓ در اینصورت ستر عورت واجب نیست بلکه از باب احتیاط مستحب است.

----- «قوله: (الحکم الثالث: الکفن)» -----^۲

طبق عقیده مشهور واجب است که به ترتیب زیر میت را با سه پارچه کفن نمایند:

- ابتداء با میّزَر (لنگ).
- حدّ میّزَر:
- ❖ حدّ واجب: بین ناف و زانوی میت را بپوشاند.
- ✓ این کلام ظهور دارد در اینکه پوشاندن ناف و زانو واجب نیست.
- ❖ حدّ مستحب: بین سینه و قدم میت که انتهای ساق پا است را بپوشاند.
- سپس با قمیص (پیراهن).
- حدّ قمیص:
- ❖ حدّ واجب: از سر شانه تا نصف ساق را بپوشاند.
- ❖ حدّ مستحب: از سر شانه تا قدم میت که انتهای ساق است را بپوشاند.
- سپس با اِزار (سرتا سری).
- حدّ اِزار:
- ❖ حدّ واجب: تمام بدن حتّی سر میت را بپوشاند.

^۱ (ص ۴۳ سطر دوم از بالا در پاورقی دوم)

^۲ (ص ۴۴ سطر اول از بالا)

❖ حدّ مستحبّ: از نظر طول و بلندی مقداری باشد که بتوان از طرف سر و از سمت پا

مقدار زائد را جمع نمود با ریسمانی آن را ببندند و از نظر عرض و پهنا مقداری باشد که بتوان یک طرف آنرا بر روی طرف دیگر بگذارند تا بدن پوشیده شود.

(و یحتمل الوجوب لظهور اللفافة عرفاً فی ذلک)

در اینکه بجای قمیص، پارچه‌ای که ساتر تمامی بدن حتّیّ قدم میّت بدون سر میّت معجزه است یا خیر، دو نظریه است:

۱- شارح، محقق در معتبر، ابن جنید: مجزی است.

۲- سیّد مرتضی، شیخ صدوق: قمیص متعیّن است.

----- «قوله: و يُرَاعَى فِي جَنَسِهَا ... الْخ» -----^۱

جنس کفن:

- با ملاحظه حال میّت از جنس متوسط باشد یعنی حال میّت در نظر گرفته می‌شود آنگاه کفنی که نسبت به میّت متوسط محسوب می‌شود، تهیه می‌گردد. پس پارچه پست‌تر و ارزان‌تر واجب نیست اگر چه وارث چانه بزند و از جنس متوسط ممانعت کند و یا اینکه وارث مکلف نباشد مثلاً صغیر باشد. بدیهی است که متوسط نسبت به فقیر با متوسط نسبت به غیر فقیر تفاوت دارد.
- هر کدام از این سه ثوب به تنهایی (نه مجموع) ساتر عورت در صلوّه باشند یعنی به قدری نازک نباشند که بدن میّت از زیر آن پیدا باشد.
- از چیزهایی باشد که صلوّه مرد در آن جائز باشد که بهترین آن لباسی است که از پنبه سفید ساخته شده پس کفن با پارچه‌ای که از پشم یا موی حیوان حرام گوشت تهیه شده و همچنین کفن با پارچه ابریشمی خالص جائز نیست.

----- «قوله: و فِي الْجِلْد وَجْهٌ ... الْخ» -----^۲

کفن کردن میّت با پوست:

- پوست حیوان حرام گوشت: جائز نیست با توضیحی که خواهد آمد.
- پوست حیوان حلال گوشت:
- مصنف در ذکر و بیان: جائز نیست.

دلیل:

﴿ در روایات مربوط به کفن، به کفن اطلاق ثوب شده و متبادّر از ثوب، منسوج است. بنابراین از ثوب پوست فهمیده نمی‌شود لذا کفن با آن جائز نیست.﴾

^۱ (ص ۴۴ سطر دوم از بالا در پاورقی اول)

^۲ (ص ۴۴ پاورقی دوم)

﴿ قبلاً گفته شد اگر در شهید پوستی باشد ابتداء آن پوست کنده سپس دفن می‌شود. از اینجا معلوم می‌شود که کفن با پوست جائز نیست.

— مصنف در دروس: جائز است.

﴿ چون مصنف در دروس گفته هر چیزی که صلوۀ رجل در آن جائز است، کفن با آن نیز جائز است و با توجه به اینکه صلوۀ در پوست حلال گوشت جائز است پس کفن با آن نیز جائز است.

----- «قوله: هذا كله (مع القدرة) أما ... الخ» -----^۱

انسان:

• قادر:

✓ در صورتی قدرت، کفن باید سه قطعه و هر کدام ستر بدن باشد و از جنسی باشد که صلوۀ مرد در آن جائز است.

• عاجز:

✓ در صورت عجز، کفن از نظر عدد هر تعدادی که مقدور باشد و از نظر جنس مباح (غیر غصبی) باشد مجزی است.

----- «قوله: لكن يقدم الجلد ... الخ» -----^۲

احتمالات در ترتیب بین پوست حلال گوشت و حریر و پوست، مو، پشم حرام گوشت و نجس:

— پوست حلال گوشت بر حریر و این بر پوست، مو، پشم حرام گوشت و این بر نجس مقدم است.

— پوست حلال گوشت بر نجس است و این بر حریر و این بر پوست، مو، پشم حرام گوشت مقدم است.

— پوست حلال گوشت بر حریر و این بر نجس و این بر پوست، مو، پشم حرام گوشت مقدم است.

— تنها کفن با پوست حلال گوشت جائز است و غیر آن جائز نیست نه در حال اضطرار نه در حال اختیار لذا عاریاً دفن می‌شود.

^۱ (ص ۴۵ سطر اول از بالا)

^۲ (ص ۴۵ سطر دوم از بالا)

----- «قوله: (و يستحب) أن يزاد للميت ... الخ» -----^۱

مقداری از مستحبات کفن:

- مستحب است بعد از قرار دادن میت در سرتاسری واجب و پیچیدنش در آن لفافه دیگری بنام حَبْرَة نیز بر او بپوشانند اعم از اینکه میت مرد یا زن باشد. حَبْرَة پارچه یمنی است که به آن بُرد گویند.
- مستحب است که حَبْرَة عِبْرِيَّة باشد یعنی ساخت شهر عبر در یمن و قرمز باشد. اگر هیچیک از این اوصاف نبود (یمنی، عبری، قرمز) به لفافه‌ای بدل از آن اکتفاء می‌شود و اگر تنها بعضی از این اوصاف را نداشت، بقیه اوصاف را که داشت کافی است.
- مستحب است درست کردن عمامه برای میت مرد (بلکه برای مطلق مذکر بخاطر اطلاق روایت)

❖ اندازه عمامه:

- از نظر طول و بلندی: به اندازه‌ای باشد که شکل شرعی (نه عرفی) عمامه را می‌رساند. ✓ به اینصورت که وسط پارچه را زیر چانه قرار داده و دو سر عمامه را دور سر پیچیده آنگاه سری که از طرف راست میت خارج شده بر سمت چپ سینه و سری که از طرف چپ میت خارج شده بر سمت راست سینه قرار داده شود.
- از نظر عرض و پهنا: به اندازه‌ای باشد که به آن اسم عمامه گویند.
- مستحب است خامسه برای میت مرد و زن. خامسه به پارچه‌ای گویند که طول آن سه ذراع و نیم و عرض آن نیم ذراع تا یک ذراع می‌باشد. سر این پارچه را شکاف می‌دهند بطوریکه دو سر پیدا کند آنگاه پارچه را بوسیله این دو سر به کمر میت می‌بندند و بقیه پارچه را از بین دو ران میت خارج می‌کنند و زیر آن قسمت از پارچه که ابتداء به کمر بسته شده بود، داخل می‌کنند سپس با بقیه پارچه دو ران میت را که به هم ضمیمه شده از جای کمر بند میت می‌پیچند تا تمام شود آنگاه سر پارچه را زیر دُوری که آخرین دور محسوب می‌شود، قرار می‌دهند. علت نامگذاری به خامسه این است که آخرین عدد واجب و مستحب کفن است. اما عمامه و قناع اگر چه مستحب اند ولی از اجزاء کفن شمرده نمی‌شوند.
- در خصوص میت زن مستحب است به جای عمامه مردان مقنعه‌ای بر سر او نهاده که بوسیله آن سر میت پوشانده می‌شود.
- مستحب است نَمَط برای میت زن.
- ◀ نَمَط به پارچه‌ای از پشم گویند که در آن خط‌ها و راه‌هایی وجود دارد که رنگ این خطوط مخالف با رنگ زمینه است. این نَمَط روی تمامی قطعه‌ها انداخته می‌شود.

❖ نَمَط:

^۱ (ص ۴۵ پاورقی اول)

۱- مشهور: نَمَطٌ غیر جِبَرَة است.

✓ بنابراین لفافه زن دو عدد (جِبَرَة و نَمَط) و لفافه مرد یک عدد است (جِبَرَة).

۲- ابن ادریس: نَمَط همان جِبَرَة است.

✓ بنابراین لفافه زن و مرد یک عدد است (جِبَرَة که همان نَمَط است).

- مستحبّ است برای میّت زن که با لفافه‌ای به عنوان سینه بند پستان‌های او را بسته و در پشت میّت گره بزنند. روایت این امر چون مرسل و مقطوع است و راوی آن سهل بن زیاد غیر موثق است مصنّف آنرا مطرح نکرده. مرسل روایتی است که تمامی رجال سند بطور تفصیل ذکر نشده. سند این روایت چنین است: عن بعض اصحابنا، مراد از مقطوع در اینجا مضمرة است که نام امام علیه السلام بصورت ضمیر آمده. این روایت چنین است: سئلته كيف تكفن المرأة ...

----- «قوله: (و يجبُ إمساكُ مساجده) ... الخ» -----^۱

واجب است حنوط کردن میّت. یعنی مالیدن کافور به مواضع هفتگانه میّت که در حال سجده به زمین می‌آیند. در مالیدن کافور مقدار معینی واجب نشده بلکه آنچه واجب است این است که مسمّای آن به عمل آید و عرفاً گفته شود که این میّت حنوط شده که تحقّق آن به این است که مسمّای کافور به مسمّای مساجد هفتگانه مالیده شود ولی مستحبّ است این مقدار:

— کافور به اندازه سیزده درهم و $\frac{1}{3}$ درهم باشد.

— پائین‌تر در فضیلت این است که چهار درهم باشد.

— پائین‌تر این است که یک مثقال و $\frac{1}{3}$ مثقال باشد.

— پائین‌تر این است که یک مثقال باشد.

مستحبّ است که زیادی کافور را بر سینه میّت بمالند چون سینه در بعضی احوال مثلاً در سجده شکر مسجّد است. اگر هیچکدام از این اندازه‌ها حتّی به مقدار مسمّی فراهم نبود میّت بدون حنوط دفن می‌شود.

----- «قوله: (و کتابهُ اسمه و أنّه) ... الخ» -----^۲

روی چیزهای زیر مستحبّ است که با تربت حسینی و در مرحله بعد با خاک سفید اسم میّت نوشته شود و اینکه او شهادتین (جز خدا معبودی نیست و محمّد صلوات الله علیه و آله و سلّم فرستاده خداست) را شهادت می‌دهد و اسماء ائمه نیز نوشته شود و اینکه او به ائمه نیز شهادت می‌دهد:

— روی عَمّامه، روی قمیص و إزار، روی جِبَرَة، روی دو جریده.^۳

^۱ (ص ۴۵ سطر پنجم از بالا)

^۲ (ص ۴۵ سطر دوم از بالا در پاورقی دوم)

^۳ به دو تکه چوب گفته می‌شود که از شاخه نخل یا از درخت کُنار یا از درخت بید یا از درخت انار یا از درخت تر (به ترتیب فضیلت است) می‌سازند که یک تکه را در طرف راست میّت قرار می‌دهند در کنار ترقّوه یعنی استخوانی که گودی گلو را احاطه کرده است و دنباله‌اش به

مستحب است که ایندو چوب سبز باشند چون تا مادامیکه سبز هستند عذاب از میت دفع می شود.

اقوال در طول این چوب:

۱- مشهور: به اندازه استخوان ذراع میت.

۲- شیخ صدوق: به اندازه یک وجب.

۳- ابن ابی عقیل: به اندازه چهار انگشت.

----- «قوله: و اعلم أن الوارد فی الخبر ... الخ» -----^۱

آنچه که در روایت آمده این است که امام صادق علیه السلام در گوشه کفن فرزندش اسماعیل نوشتند: «اسماعیل یشهد أن لا اله الا الله» به همین اندازه. ولی فقهاء امور دیگری نیز اضافه کرده اند:

• از نظر کتابت.^۲

یعنی فقهاء کتابت چیزهای دیگری نیز زائد بر آنچه که در این روایت بود مستحب دانسته اند مثل اسماء ائمه، شهادت به رسالت پیامبر.

• از نظر مکتوب علیه.^۳

یعنی فقهاء چیزهای دیگری نیز که نوشته جات روی آنها نوشته می شود، اضافه کرده اند که در این روایت نبود مثلاً عمامه.

• از نظر مکتوب به.^۴

یعنی فقهاء اضافه کرده اند که با تربت حسینی و در مرحله بعد با خاک سفید نوشته شود.

دلیل اضافات فقهاء:

— تبرک جستن.

— بعد از اینکه شرعیت اصل نوشتن اثبات شد این امور خیر محض خواهد بود.

✓ طبق این دو دلیل، استحباب نوشتن منحصر به این اموری که مصنف گفت نیست (عمامه و قمیص و ...) بلکه تمام قطعه های کفن مساوی هستند. بلکه نوشتن روی تمامی قطعه های کفن

طرف پهلوی میت تا هر جا رسید به طوری که به پوست بدن میت بچسبد یعنی بین قمیص و إزار و تکه دیگر نیز در طرف چپ میت به همین نحو روی ترقوه می گذارند ولی به بدن میت نمی چسبانند بلکه بین پیراهن و سرتاسری جای می دهند.

^۱ (ص ۴۶ سطر سوم از بالا در پاورقی)

^۲ (نوشتن مراد است)

^۳ (مراد چیزی است که این نوشته جات روی آن نوشته می شود)

^۴ (مراد چیزی است که با آن نوشته می شود)

اولی از نوشتن روی دو جریده است چون کلمه کفن که در روایت آمده مطلق است شامل کلیه قطعه‌ها می‌شود ولی شامل دو جریده نمی‌شود.

----- «قوله: (وَلْيُخَطِّ الْكَفَنُ أَنْ احتاجَ إِلَى ... الخ)» -----^۱

مستحب است که اگر کفن احتیاج به دوختن دارد از نخ‌ها و رشته‌های کفن گرفته، کفن را بدوزند و نخ‌ها را با آب دهان مرطوب نکنند.

----- «قوله: (و تَكْرَهُ الْأَكْمَامُ الْمَبْتَدَأُ) ... الخ» -----^۲

مکروهات:

- گذاشتن آستین جدید برای قمیص کراحت دارد ولی اگر بخواهند میّت را در لباسش کفن کنند آستین داشتن آن لباس کراحت ندارد بلکه دکمه‌های آن کنده می‌شود.
- قطع کردن و پیچیدن کفن با آهن کراحت دارد.
- قرار دادن کافور در گوش و چشم میّت طبق نظر مشهور کراحت دارد ولی شیخ صدوق مستحبّ می‌داند.

----- «قوله: (و يَسْتَحَبُّ اغْتِسَالُ الْغَاسِلِ) ... الخ» -----^۳

کسی که می‌خواهد میّت را کفن نماید:

- غاسل است.

یعنی همان کسی که میّت را غسل داده، می‌خواهد میّت را کفن کند.

✓ در اینصورت مستحبّ است قبل از تکفین، غسل مسّ میّت نماید و یا وضوء بگیرد که این وضوء همان وضوءی است که بعد از غسل مسّ برای خواندن نماز لازم است و لذا نیت این وضوء به یکی از سه صورت زیر جائز است:

- ۱- به نیت استباحه می‌تواند باشد.
- ۲- به نیت رفع حدث می‌تواند باشد.
- ۳- به نیت تکفین کامل نیز می‌تواند باشد. چون تکفین کامل از اموری است که محتاج به طهارت می‌باشد.

- غیر غاسل است.

^۱ (ص ۴۶ سطر اوّل از بالا)

^۲ (ص ۴۶ سطر اوّل از بالا در پاورقی اوّل)

^۳ (ص ۴۶ سطر پنجم از بالا در پاورقی اوّل)

✓ در اینصورت اقرب این است که مطهر بودن غیر غاسل از حدث اکبر و اصغر نیز مستحب است چون اگر مکفّن همان غاسل باشد، گفته شد مستحب است قبل از تکفین غسل مسّ کند یا وضوء بگیرد در غیر غاسل به طریق اُولى لازم است (اولویت تنها در این فرض است که بگوئیم اگر مکفّن دارای حدثی قوی تر از حدث مسّ باشد مثل جنابت بعید نیست که قائل شویم مطهر بودن چنین مکفّنی به طریق اُولى مستحب است. ولی تخصیص کلام شارع به این موارد بعید است جداً).

----- «قوله: و لو اضطرّ لخوف علی المیت أو ... الخ» -----^۱

اگر شخص مکفّن مجبور شود که غسل مسّ و وضوء را قبل از تکفین ترک کند بخاطر ترس بر میت و یا چون طهارت داشتن او متعذّر است.

✓ در اینصورت مستحب است که سه بار دست خود را از دوش تا سر انگشتان بشوید سپس مشغول به کفن شود. تأمل^۲ چون وضوء زمان کوتاه تری از سه بار شستن دست می خواهد.

----- «قوله: (الحکم الرابع: الصلاة علیه)» -----^۳

چهارمین از احکام اموات، نماز بر میت است. بر ولی یا مأذون ولی واجب است بر میتی که شش سال او کامل شده، نماز بخوانند.

میت:

• کافر.

✓ نماز بر او جائز نیست.

• مسلمان.

— شیعه.

✓ نماز بر او واجب است.

— سنی:

❖ مشهور: نماز بر مخالف مطلقا واجب است غیر از فرقی که محکوم به کفرند.

❖ شیخ مفید، ابوالصلاح، ابن ادریس: جائز نیست مگر تقیّه.

اگر بچه حیّا متولّد شود عند المشهور نماز بر او واجب است و اگر سقطاً متولّد شود نماز بر او خوانده نمی شود.

^۱ (ص ۴۶ سطر هفتم از بالا در پاورقی اول)

^۲ مقرر: متبادر به ذهن حقیر این است که اگر دستان خود را ارتماسی بشوید زمانش کوتاه تر از وضوء خواهد بود بدین صورت که از حوض یا استخیر یا شبه اینها را دارد، سه با دستان خود را زیر آب کند و دربیورد. یا اینکه سه مرتبه دستان خود را زیر شیر آب از دوش تا انگشتان بشوید.

^۳ (ص ۴۶ سطر سوم از بالا)

----- «قوله: (و واجبها القيام) مع ... الخ» -----^۱

واجبات نماز میّت:

• قیام.

✓ در صورتیکه قدرت بر قیام باشد بنابراین با وجود شخص قادر نوبت به عاجز نمی‌رسد و اما اگر قدرت بر قیام نباشد بحسب توان نماز خوانده می‌شود مثل نماز یومیّه. اگر شخصی که عاجز از قیام است بر میّت نماز خواند و شخصی که قادر به قیام است نخواند، آیا این نماز، وجوب کفائی را از قادر ساقط می‌کند یا خیر؟

۱- ساقط می‌کند.

❖ چون بر این نماز عاجز هم صلاه صحیحه صادق است.

۲- ساقط نمی‌کند.

❖ چون این نماز عاجز با وجود قدرت بر صلاه کامله، ناقص است.

۳- توقّف.

❖ بخاطر دو احتمال فوق در مسأله توقّف می‌شود.

• مصلی رو به قبله باشد.

✓ در صورتیکه رو به قبله بودن مقدور باشد بنابراین مثل قیام.

• **سر میّت** در حالیکه به پشت خوابیده، به سمت راست نمازگزار (امام جماعت یا کسی که تنها بر میّت نماز می‌خواند) و پای او در سمت چپ قرار گیرد.

نماز میّت:

— فردی.

✓ در اینصورت میّت در جلوی مصلی گذاشته می‌شود بطوریکه حائل از قبیل پرده و دیوار بین میّت و مصلی نباشد.

— جماعت.

✓ میّت در جلوی امام قرار می‌گیرد و همین که امام او را ببیند کافی است و اما مأمومینی که در دو طرف صف هستند و میّت روبروی آنها نمی‌تواند باشد، تنها کافی است متصل باشند به کسانی که روبروی میّت ایستاده‌اند. پس حائل شدن مأموم بین میّت و مصلی اشکال ندارد.

• **بین میّت و نمازگزار** فاصله زیاد نباشد بطوریکه عرفاً بگویند این شخص بر بالای سر آن میّت نایستاده مگر مأمومی که در صفوف آخر نماز ایستاده و فاصله‌اش با میّت زیاد است که در صورت اتصال صفوف عیبی ندارد.

^۱ (ص ۴۶ سطر پنجم از بالا)

در اینکه ستر عورت مصلی و طهارت از خبث مثل خون در لباس و بدن او لازم است یا اینکه لازم نمی‌باشد:

۱- لازم است.

❖ چون صلاة میت هم صلاة است لذا همان شرائط را دارد مگر آنچه که استثناء شده.

۲- لازم نیست.

❖ چون اطلاق صلاة بر نماز میت اطلاق مجازی است پس شرائط صلاة را ندارد مگر اموری که با دلیل خارجی اعتبار آنها ثابت شده.

• نیت.

✓ در نیت، مصلی باید قصد انجام نماز بر میت را داشته باشد اعم از اینکه میت یکی باشد یا بیشتر. اگر چه میت را نشناسد. اگر به مذکر و مؤنث بودن میت جاهل است در دعا می‌تواند ضمیر مذکر بیاورد به اعتبار میت و می‌تواند ضمیر مؤنث بیاورد به اعتبار جنازه.

شرائط نیت:

— همراه با قصد قربت باشد.

✓ در اینکه قصد الوجه یعنی قصد وجوب نماز یا قصد استحباب نماز (مثل اینکه بر بچه کمتر از شش سال نماز می‌خواند) لازم است یا خیر، دو نظریه می‌باشد:

۱- مقارن و همزمان با تکبیر باشد.

۲- تا آخر نماز مستدامه الحکم باشد یعنی مصلی نیت منافی با نیت اول نکند.

• تکبیرات.

✓ که بر میت شیعہ پنج عدد و بر میت غیر شیعہ چهار عدد گفته می‌شود.

----- «قوله: احدها: تکبیرة الإحرام ... الخ» -----^۱

در نماز بر میت شیعہ (یا در حکم شیعہ) پنج تکبیر گفته می‌شود:

• تکبیر اول.

✓ به آن تکبیره الإحرام گویند. بعد از تکبیر اول شهادتین گفته می‌شود.

• تکبیر دوم.

✓ بعد از این تکبیر بر پیامبر و آل او صلوات فرستاده می‌شود و مستحب است بر بقیه انبیاء نیز صلوات فرستاده شود.

• تکبیر سوم.

✓ بعد از این تکبیر برای مردان و زنان مؤمن دعا می‌شود. دعا منقول بهتر است.

^۱ (ص ۴۷ سطر هشتم از بالا)

• تکبیر چهارم.

– میّت:

❖ مکلف و شیعه است.

✓ در اینصورت بعد از تکبیر چهارم برای میّت دعاء می‌شود.

❖ مستضعف است.

یعنی کسی که به علت ضعف عقل یا عدم اطلاع به اختلافات مردم در مذاهب نمی‌تواند حق را بشناسد و عنادی با حق ندارد بطوری که با اهل حق در اعتقاداتشان عناد و بغض داشته باشد. شخص معینی نیز به عنوان ولی برای خود نگرفته تا اطاعت از او کند.

✓ در اینصورت بعد از تکبیر چهارم دعاء مستضعف خوانده می‌شود.

❖ طفل است.

مراد از طفل غیر بالغ است اگر چه نماز میّت بر او واجب باشد مثلاً شش ساله است ولی محقق در معتبر فرموده: مراد از طفل کسی است که نماز میّت بر او واجب نیست. طفل سه صورت دارد.

– طفل:

❖ پدر و مادر او شیعه هستند.

✓ بعد از تکبیر چهارم برای پدر و مادر او دعاء می‌شود.

❖ پدر یا مادر او شیعه هستند.

✓ بعد از تکبیر چهارم برای همان که شیعه است دعاء می‌شود.

❖ پدر و مادر او شیعه نیستند.

✓ بعد از تکبیر چهارم هر دعاء می‌خواهد، بخواند.

✓ اصلاً دعاء واجب نیست.

✓ دعاء مستضعف بخواند.

• تکبیر پنجم.

✓ بعد از این تکبیر نماز تمام است.

نکته:

تکبیرات واجب است أمّا دعای بین تکبیرات:

۱- مشهور: واجب است.

– دعاء خاصّ واجب است.

– دعاء خاصّ واجب نیست.

۲- محقق در شرایع: واجب نیست.

----- «قوله: (و المنافق) و هو هنا ... الخ» -----^۱

اگر میّت منافق (مراد از منافق سنی است از هر فرقه‌ای که باشد) باشد، نماز میّت چهار تکبیر دارد (تکبیر را پنجم ندارد) که بعد از تکبیر چهارم به او لعن می‌شود.

در وجوب و عدم وجوب لعن:

- ظاهر مصنف در لمعه و بیان: لعن واجب است.

- مصنف در ذکری و دروس: عدم لعن ترجیح دارد.

----- «قوله: و الأركان من هذه الواجبات ... الخ» -----^۲

ارکان نماز میّت:

- نماز میّت بر شیعه هفت رکن دارد که عبارت‌اند از: قیام، نیت، پنج تکبیر.

- نماز میّت بر غیر شیعه شش رکن دارد که عبارت‌اند از: قیام، نیت، چهار تکبیر.

----- «قوله: (و لا یُشرَطُ فیها الطهارة) ... الخ» -----^۳

دو امر بالاجماع در نماز میّت شرط نیست:

- طهارت از حدث.

- سلام دادن.

✓ سلام شرعیّت ندارد مگر در صورت تقیه که واجب است.

----- «قوله: (و یُسْتَحَبُّ إعلامُ المؤمنین به) ... الخ» -----^۴

مستحبّات:

• اعلام کردن موت بر مؤمنین تا برای تشییع و تجهیز میّت جمع شوند که برای آنان اجر و برای میّت با دعای آنها مغفرت نوشته شود و برای اینکه در تجهیز میّت تعجیل شود و به مؤمنین هم اعلام شده باشد، باید به کسانی اعلام شود که اعلام به آنها منافاتی عرفاً با تعجیل ندارد.

❖ اگر اعلام مستلزم متلاشی شدن میّت گردد، اعلام حرام است بلکه فوراً بدون اعلام میّت را تجهیز می‌کنند.

• مستحبّ است عقب جنازه یا در دو طرف آن حرکت شود.

^۱ (ص ۴۷ سطر شانزدهم از بالا)

^۲ (ص ۴۷ سطر نوزدهم از بالا)

^۳ (ص ۴۷ سطر بیستم از بالا)

^۴ (ص ۴۷ پاوردی اول)

❖ جلو افتادن از جنازه کراهت دارد مگر بخاطر تقیه.

- مستحبّ است تربیع یعنی جنازه به وسیله چهار مرد که در اطراف چهارگانه آن قرار گرفته‌اند، حمل شود. در مقابل حمل جنازه به وسیله دو نفر به اینصورت که هر کدام بین عمودین قرار بگیرند.

تربیع:

— یا بدون تناوب و نوبت کاری است.

- ✓ به اینصورت که جنازه به وسیله چهار مرد حمل شود به هر نحوی که ممکن است. مثلاً به اینکه در حمل جنازه از چهار مرد استفاده شود بدون اینکه این مردان جای خود را تغییر دهند.

— یا با تناوب و نوبت کاری است.

- ✓ به اینصورت که هر یک از چهار مرد زاویه‌ها و چهار طرف جنازه را به نوبت حمل کنند و بهترین تناوب به اینگونه است که از سمت راست جلو تابوت شروع نموده آن را به دوش راست خود بگیرند (بین عمودین قرار بگیرد) و سپس سمت راست عقب را به دوش راست بگیرد و نوبت سوّم سمت چپ آخر تابوت را به دوش چپ حمل کند و در نوبت چهارم سمت چپ جلو تابوت را به دوش چپ بگیرد.

- ✓ این صورت از تربیع در شهرهای شام متعارف است که دو عمود از جلو و دو عمود از عقب تابوت بیرون کرده‌اند.

- مستحبّ است هنگام حمل و به دوش گرفتن جنازه و هنگام دیدن میتّ دعاء خوانده شود که دعاها در کتاب آمده‌است.

----- «قوله: و هو الهالك من الناس ... الخ» -----^۱

در معنای سواد مختوم در این دعاء دو احتمال است:

۱- مردمی که بدون بصیرت مرده‌اند.

- ✓ طبق این احتمال معنای دعاء چنین است: حمد بر خدائی که مرا از مردمی که بدون بصیرت مرده‌اند، قرار نداده است. در حقیقت شخص دارد خدا را حمد می‌کند بر اینکه اگر در این وقت می‌مرد بصورت غیر بصیر نمی‌مرد.

۲- مردمی که مرده‌اند.

- ✓ طبق این احتمال معنای دعاء چنین است: حمد خدائی را که مرا از مردمی که مرده‌اند، قرار نداد. درحقیقت شخص دارد خدا را بر حیوة خود حمد می‌کند.

^۱ (ص ۴۸ سطر دهم از پاورقی شماره یک) این پاورقی از صفحه ۴۷ شروع می‌شود و لهذا یک خط آن در صفحه ۴۷ قرار دارد.

اشکال:

موت محبوب مؤمن است چون موجب لقاء خداوند می شود پس این شخص چگونه خدا را بر حیوة حمد می کند؟

جواب:

این اشاره است به اینکه من به آنچه که واقع شده و قضاء و قدر خدا به آن تعلّق گرفته، راضی هستم پس انسان مؤمن باید در زمان حیوة بر حیوة و در زمان مرگ بر مرگ خدای را شکر کند و اینکه گفته شد موت محبوب مؤمن است این در وقتی است که موت مقدّر شده نه قبل از آن.

----- «قوله: (و الطهارة و لو تیمماً مع) ... الخ» -----^۱

مستحبّات نماز میّت:

- طهارت از حدث. یعنی اگر وضو ندارد، وضو بگیرد و اگر جنب است، غسل کند. یا بجای ایندو تیمّم کند و در خصوص این نماز تیمّم جایز است حتی با وجود آب اعمّ از اینکه خوف فوت نماز داشته باشد یا بیم فوت نماز بر میّت در بین نباشد باز تیمّم جایز است.
- مستحبّ است نزد مشهور که امام و یا کسی که تنها بر میّت نماز می خواند برابر وسط بدن میّت مرد بایستد و اما در میّت زن مستحبّ است روبروی سینه او بایستد.

❖ مقابل مشهور:

- شیخ در خلاف: امام یا مصلی برابر سر مرد و سینه زن بایستد.
- قول شیخ در استبصار: امام یا مصلی برابر سر زن و سینه مرد بایستد.
- خواندن نماز در محلی که برای برگزاری نماز میّت آماده شده است بخاطر تبرک جستن از آن محلّ چون افراد کثیری در آنجا نماز خوانده اند و بخاطر اینکه انسان به محض شنیدن خبر موت به آنجا می آید و قصد آنجا را می کند.
- بالا بردن دو دست هنگام تکبیر.

❖ دو دسته روایات در این زمینه:

- روایاتی که می گوید هنگام تمامی تکبیرات دو دست بالا برده می شود.
- روایاتی که می گوید علی علیه السلام تنها هنگام تکبیر اول دو دست را بالا بردند.
- ✓ بین ایندو دسته منافاتی نیست چون امر مستحبّ گاهی ترک می شود تا ترک آن بیانگر جواز آن باشد پس بالا بردن دو دست هنگام همه تکبیرات قویّ است.

^۱ (ص ۴۸ سطر دوازدهم از پاورقی شماره یک - سطر یازدهم از بالا در پاورقی)

----- «قوله: (وَمَنْ فَاتَهُ بَعْضُ التَّكْبِيرِ) ... الخ» -----^۱

کسی که دیر به نماز میّت رسیده و در نتیجه بعضی از تکبیرات امام از او فوت شده:

- **مصنّف در لمعه:** تکبیرات امام را متابعت می‌کند و اوّل نماز خود را اوّلین تکبیر خود قرار می‌دهد و چون امام از نماز فارغ شد او خود بقیّه تکبیرات را پشت سر هم بدون دعاء می‌گوید و اگر قبل از گفتن بقیّه تکبیرات مردم جنازه را برداشته و در قبر گذاشتند، بقیّه تکبیرات را بر قبر بگوید. اگر چه این فرض بعید است که وقت گفتن چند تکبیر نداشته باشد.
- شارح گوید:** دعاء خواندن نیز جائز است چون روایت دالّ بر اینکه تکبیرات را بدون دعاء پشت سر هم بگوید امر بعد از توهّم نهی دالّ بر جواز (جواز تتابع تکبیرات) است. پس این روایت وجوب دعاء را نفی می‌کند نه اینکه جواز دعاء را نفی کند چنانکه مصنّف در ذکرى را هم همین را فرموده است.
- **بعضی از فقهاء:** در صورتی تتابع تکبیرات (گفتن تکبیرات پشت سر هم بدون دعاء) جایز است که می‌ترسد اگر دعا بخواند مردم او را مهلت نمی‌دهند که نمازش را با دعاء تمام کند بلکه میّت را برداشته و دفن می‌کنند و الاّ اگر خوف برداشتن میّت ندارد، واجب است به مقداری که برای او ممکن است، دعا بخواند.

----- «قوله: (وَيُصَلِّي عَلَى مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِ) ... الخ» -----^۲

کلمه «يُصَلِّي» و «لَمْ يُصَلِّ» در عبارت مصنّف:

- هر دو معلوم باشد.
- ✓ در اینصورت معنا چنین است: شخص بر میّتی که بر آن میّت نماز نخوانده، می‌تواند نماز بخواند اعمّ از اینکه (این تعمیم از عبارت شارح که گفت و لو بعد الدفن فهمیده می‌شود) نماز قبل از دفن باشد یا بعد از دفن (اکثر: تا یک شبانه روز بعد از دفن. سلّار: تا سه روز بعد از دفن. ابن جنید: دائماً یعنی تا زمانیکه میّت متلاشی نشده و اسم میّت بر او صادق است، وقت دارد.) و اعمّ از اینکه بر آن میّت نماز خوانده شده باشد یا خوانده نشده باشد.
- ◀ طبق این احتمال شخص بر میّتی که بر او نماز خوانده شده ولی او نماز نخوانده می‌تواند قبل از دفن یا بعد از دفن نماز بخواند و بر میّتی که بر او نماز خوانده نشده نیز می‌تواند بعد از دفن بر او نماز بخواند.
- هر دو مجهول باشد.
- ✓ در اینصورت معنای عبارت مصنّف چنین است: بر میّت بعد از دفن در صورتی نماز خوانده می‌شود (اکثر: تا یک شبانه روز و روز بعد) که بر این میّت نماز خوانده نشده. پس اگر بر

^۱ (ص ۴۸ سطر اوّل از بالا)

^۲ (ص ۴۸ سطر ششم از بالا)

میّت نماز خوانده شده، خواندن نماز بر او بعد از دفن جایز نیست. قول علامه نیز همین است.

دلیل علامه:

- دسته‌ای از روایات امر به صلوٰه میّت می‌کند و دلالت دارد که دفن صلاحیّت برای مانعیّت ندارد.

- دسته‌ای دیگر دلالت دارد که صلوٰه بعد از دفن ممنوع است.

❖ علامه بین این دو دسته روایت جمع کرده و گفته دسته اوّل در موردی است که بر میّت نماز خوانده نشده و دسته دوّم در موردی است که نماز بر میّت خوانده شده.

✓ طبق این احتمال مصنّف درصدد بیان حکم نماز بعد از دفن بر میّتی است که بر او نماز خوانده نشده که حکم آن جواز (وجوب) است.

----- «قوله: (و لو حضرت جنازه فی الأثناء) ... الخ» -----^۱

اگر در اثناء نماز بر یک میّت، میّتی دیگر بیاورند:

• **قول شارح:** تمام کردن نماز بر جنازه اوّل سپس خواندن نمازی دیگر بر جنازه دوّم بهتر از تشریک (تشریک در اثناء که توضیح آن می‌آید) است. این بهتر بودن در صورتی است که خوف بر جنازه دوّم نباشد و در صورت خوف بر جنازه دوّم وظیفه قطع نماز و خواندن یک نماز بر همه و یا تشریک در اثناء و اکتفاء به تکبیرات تنها است.

• **قول علامه در تذکره:** در صورتیکه نماز بر جنازه دوّم مستحبّ باشد مثل اینکه میّت دوّم شش سال او کامل نشده، اتمام نماز بر میّت اوّل و خواندن نمازی دیگر بر جنازه دوّم متعیّن است.

دلیل:

با توجه به اینکه در نماز میّت قصد الوجه (قصد وجوب یا قصد استحباب) لازم است لازمه تشریک ترکّب نیّت از وجوب و استحباب است که ممکن نیست پس تشریک ممکن نخواهد بود. این دلیل مردود است چون در نماز میّت قصد قربت تنها کافی است و قصد الوجه لازم نیست.

❖ مقتضای دلیلی که شارح برای علامه ذکر کرد این است که در صورت استحباب نماز بر جنازه اوّل و وجوب آن بر جنازه دوّم نیز اتمام نماز بر جنازه اوّل با خواندن نمازی دیگر بر جنازه دوّم متعیّن باشد و حال آنکه علامه در اینصورت اتمام نماز بر جنازه اوّل را جایز می‌داند پس این دلیل، دلیل بر قول علامه نخواهد بود.

^۱ (ص ۴۹ سطر ششم از بالا)

- **قول علامه و جماعتی از قدمات و متأخرین:** مکلف مخیر بین این دو کار است که هر کدام را که خواست انتخاب کند:

۱- نماز بر جنازه اول را قطع کند سپس یک نماز برای هر دو جنازه بخواند.

۲- نماز بر جنازه اول را تمام کند و برای جنازه دوم یک نماز جدا بخواند.

✓ دلیل این قول روایت علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر است. معنای روایت طبق فهم علامه و جماعت این است که امام درباره گروهی که مشغول نماز بر یک میت می‌باشند و یک تکبیر یا دو تکبیر را گفته‌اند که جنازه دیگری را می‌آورند، می‌فرماید: این گروه،

اگر خواستند نماز بر جنازه اول را قطع کنند و آن نماز را به حال خود بگذارند تا اینکه از تکبیر بر جنازه دوم فارغ شوند یعنی از نماز بر جنازه دوم که نماز برای هر دو است فارغ شوند (این بخش از روایت قسمت اول تخییر را تأیید می‌کند)

و اگر خواستند جنازه اول را بعد از تمام کردن نماز بر آن، بردارند آنگاه بر جنازه دوم یک نماز کامل بخوانند.

هیچیک از این دو کار اشکال ندارد (این بخش از روایت قسمت دوم تخییر را تأیید می‌کند)

----- «**قوله: قال المصنّف فی الذکری: ... الخ**» -----^۱

اشکالات مصنف در ذکر:

۱- ظاهر روایت دلالت بر تشریک دارد نه قطع نماز جنازه اول.

ظاهر روایت این است که تکبیراتی که بر جنازه اول باقی مانده برای هر دو جنازه محسوب می‌شود یعنی تشریک در اثناء. آنگاه بعد از تمام شدن تکبیرات جنازه اول این گروه مخیرند که جنازه اول را رها کنند و آن را بر ندارند تا تکبیرات بر جنازه دوم هم تمام شود یا اینکه جنازه اول را بردارند و دفن کنند و تکبیرات بر جنازه دوم را تمام کنند.

۲- نماز بر جنازه اول واجب است و قطع نماز واجب حرام است. چگونه می‌گوئید مدلول روایت قطع نماز است. بله اگر خوف بر جنازه‌ها باشد نماز بر جنازه اول قطع و یک نماز برای همه آنها خوانده می‌شود. در اینجا قطع چون بخاطر ضرورت است، جائز می‌باشد.

۳- اشکال بر این روایت این است که زمانی که شخص شروع به نماز بر جنازه اول کرد تنها نیت نماز بر جنازه اول را داشت و زمانی که جنازه دوم را آوردند چگونه می‌شود تشریک کرد بطوری که این نماز، نماز بر جنازه دوم هم بشود در حالیکه نیت اول شامل نماز بر جنازه دوم نمی‌شود و در روایت هم تصریح نشده که نیت دیگری بکند و از طرفی نماز بر جنازه دوم هم بدون نیت نمی‌شود پس بر فرض هم تشریک مدلول روایت باشد از ناحیه نیت دچار اشکال می‌شود.

^۱ (ص ۴۹ سطر هفتم از بالا در پاورقی اول / شماره یک)

✓ مصنف از این اشکال جواب داده به اینکه اگر چه در روایت تصریح به نیت نشده ولی می توان روایت را حمل بر این نمود که از همان وقتی که جنازه دوم را می آورند، نیت تشریک کند تا بقیه تکبیرات برای هر دو جنازه محسوب شود. چون نیت که همان قصد انجام عمل است یک امر قلبی می باشد که فعل اختیاری هرگز از آن منفک نیست لذا اگر خداوند عملی را بدون نیت به ما تکلیف کند، تکلیف «بما لا یتطاق» لازم می آید. علت اینکه در روایت تصریح به نیت نشده همین مطلب است لذا قدماء متعرض نیت نمی شده اند. پس این اشکال که در روایت تصریح به نیت نشده بر طرف می شود به اینکه نیازی نبود تصریح به نیت شود چون نیت امر ضروری است. نتیجه: دلیلی بر جواز قطع نماز جنازه اول نداریم و با نبود دلیل، قطع حرام است.

----- «قوله: و ما ذکره المصنف ... الخ» -----^۱

مصنف در ذکری با این عبارت «نعم لو خیف علی الجنائز قطع الصلاة» فرمود، اگر شخص مشغول نماز بر جنازه اول است در صورتیکه خوف بر جنازه ها باشد، نماز جنازه اول را قطع می کند سپس یک نماز برای تمامی جنازه ها بجای^۲ می آورد.

کلام شارح: سخن مصنف در ذکری روشن نیست. چون:

خوف:

- یک مرتبه خوف بر همه جنازه ها است.

◀ اگر شهید اول در اینصورت بگوید قطع نماز جایز است؛

✓ ما می گوئیم قطع نماز بر جنازه اول موجب ضرر بیشتر بر جنازه اول می شود چون با قطع نماز این مقدار نمازی که بر جنازه اول خوانده شده بود، منهدم می شود که این انهدام موجب زیادی مکث بر جنازه اول می شود و لذا اتمام نماز بر جنازه اول سپس آوردن نمازی دیگر بر جنازه دوم بهتر است.

توجه:

شارح کلام را تنها روی ضرر بر جنازه اول بدون ملاحظه جنازه دوم برده است. تأمل.

- یک مرتبه خوف بر جنازه اول است.

◀ اگر شهید اول در اینصورت بگوید قطع نماز جایز است؛

✓ ما می گوئیم قطع نماز جنازه اول موجب ضرر بر جنازه اول می شود به همان بیانی که در صورت اول گفته شد.

- یک مرتبه خوف تنها بر جنازه اخیره می باشد.

◀ اگر شهید اول در اینصورت بگوید قطع نماز جایز است؛

^۱ (ص ۵۰ سطر چهارم از بالا در باورقی اول - سطر بیستم از پاوقی اول که از صفحه ۴۹ شروع می شود).

^۲ مقرر: در نسخه دست نویس استاد لفظ «بجای» وجود ندارد و بنده خود این لفظ مضاف بنده می باشد.

✓ ما می گوئیم قطع نماز جنازه اول و آوردن یک نماز برای دو جنازه اولویّتی بر تشریک در اثناء (توضیح آن می آید) ندارد تا قطع جایز شود چون باید به مقدار یک نماز بر جنازه دوم مکث شود چه نماز جنازه اول قطع شود و یک نماز برای دو جنازه بجای آورده شود و چه تشریک در اثناء شود چون بنابر قطع، مکث بر جنازه دوم به مقدار پنج تکبیر است و بنابر تشریک هم مکث بر جنازه دوم به همین مقدار است. بدیهی است که مساوات مکث بر جنازه دوم در تشریک با مکث در صورت قطع در صورتی است که برای نماز میت فقط تکبیر گفته شود بدون دعاء (چنانکه یک قول در نماز میت همین است)

بله؛ در بعضی از صور که خوف بر جنازه اخیره است قطع نماز جنازه اول واجب می شود و تشریک در اثناء جایز نیست و آن صور در جایی است که نماز با دعا خوانده شود و مقدار مکث بر جنازه دوم در صورت تشریک بیش از مقدار مکث بر جنازه دوم در صورت قطع باشد.

به عبارت دیگر: دعائی که بر جنازه دوم بعد از تشریک خوانده می شود موجب مکثی بیشتر از مکث به مقدار نماز (مکث به مقدار نماز همان مکث به اندازه چهار دعاء می باشد) بر جنازه دوم باشد.

به عبارت دیگر: دعاهای چهارگانه برای جنازه دوم چه در صورت قطع نماز و چه در صورت تشریک باید باشد پس آنچه موجب تفاوت قطع با تشریک می شود دعاهائی است که مکمل نماز اول هستند لذا اگر بعد از آوردن جنازه دوم دعاء مکمل باشد، مکث بر جنازه دوم در صورت تشریک بیش از مکث بر جنازه دوم دو صورت قطع می شود در نتیجه نماز قطع می گردد و اگر دعاء مکمل نباشد قطع و تشریک در مقدار مکث بر جنازه دوم مساوی هستند.

مثال: اگر هنگام تکبیر دوم جنازه دوم را بیاورند و خوف بر فساد جنازه دوم باشد اگر نماز بر جنازه اول قطع شود و یک نماز برای هر دو جنازه خوانده شود در اینجا مکث بر جنازه دوم به مقدار چهار دعاء است و اگر بخواهند تشریک کنند مقدار مکث بر جنازه دوم به مقدار هفت دعاء است ولی اگر هنگام تکبیر پنجم جنازه دوم را بیاورند در اینجا مکث بر جنازه دوم در صورت قطع و در صورت تشریک چهار دعاء است لذا نماز جنازه اول قطع نمی شود.

----- «قوله: و حیث یختارُ التشریک ... الخ» -----^۱

تشریک دو جنازه در نماز:

- تشریک در اثناء.

✓ در اینصورت تکبیر مشترک را می گوید آنگاه بعد از تکبیر مشترک دعائی که مربوط به جنازه اول است را می خواند سپس دعائی که مربوط به جنازه دوم است را می خواند یا

^۱ (ص ۵۰ سطر نهم از بالا در پاورقی - سطر بیست و پنجم از پاوقی اول که از صفحه ۴۹ شروع می شود)

بالعکس. نماز بر جنازهٔ اوّل که تمام شد بقیّه تکبیرات و دعای مربوط به هر کدام را بر جنازهٔ دوّم می‌گوید.

مثلاً هنگام گفتن تکبیر دوّم بر جنازهٔ اوّل، جنازهٔ دوّم را می‌آورند. تکبیر دوّم را به نیت هر دو جنازه می‌گوید آنگاه بعد از این تکبیر برای میّت اوّل دعای مربوط به تکبیر دوّم و برای میّت دوّم دعای مربوط به تکبیر اوّل را می‌گوید. تکبیر پنجم جنازهٔ اوّل، تکبیر چهارم جنازهٔ دوّم محسوب می‌شود لذا بعد از این تکبیر نماز جنازهٔ اوّل تمام می‌شود ولی دعای مربوط به تکبیر چهارم را بعد از این تکبیر می‌خواند سپس تکبیر پنجم را می‌گوید و نماز بر جنازهٔ دوّم هم تمام می‌شود.

- تشریک در ابتداء. (یعنی چند جنازه را می‌گذارند و می‌خواهند یک نماز بر همه بخوانند).

✓ اینجا دو صورت است:

۱- صنف آنها متعدّد است. (یعنی اختلاف در دعاء دارند مثلاً یکی شیعه یکی طفل یکی مجهول و یکی سنی است).

✓ در اینصورت بعد از تکبیر چهارم باید دعای مربوط به همه اینها را بخواند. ولی بقیّه تکبیرات و دعای بعد از سه تکبیر اوّل مثل نماز بر یک میّت است.

۲- صنف آنها واحد است. (یعنی اتفاق در دعاء دارند مثلاً همگی شیعه هستند یا همگی طفل هستند).

✓ در اینصورت سه وجه جایز است:

۱- در دعای بعد از تکبیر چهارم مراعات تثنیه، جمع، تذکیر و تانیث شود.

۲- تمام ضمائر به اعتبار میّت یا شخص مذکر آورده شود.

۳- تمام ضمائر به اعتبار جنازه مؤنث آورده شود.

✓ وجه اوّل اولى است.

مقرر: صفحه ۱۱۸ از جزوه اصلی به دست بنده نرسیده است لذا مطالب

صفحه بعد که صفحه ۱۱۹ از نسخه خطی و با این جزوه

صفحه ۱۱۰ خواهد بود، از ادامه مطالب قبلی

نخواهد بود بلکه از ادامه

صفحه مفقوده

است.

ابتداء مطالب در صفحه مفقوده است.

..... از خویشان و اگر میت زن باشد مباشر خویش محرم او همچون پدر، برادر، فرزند، زوج و ... باشد ولی زوج بر همه اینها اولویت دارد. اگر شوهر و مرد محرم نبود نوبت به زن صالحه می‌رسد و اگر زن صالحه نبود مرد اجنبی. مقتضای روایت سکونی تقدیم زن غیر صالحه بر مرد اجنبی است.

----- «قوله: (و حلُّ عَقْدِ الْأَكْفَانِ) ... الخ» -----^۱

بقیه مستحبات:

- بندهای کفن را در دو طرف سر و پای او باز کنند و گونه راست او را روی خاک بگذارند و از خاک برایش بالشی درست کنند و خشتی یا کلوخی در پشتش بگذارند تا تکیه گاه بدنش باشد و به پشت نیفتد.
- مقداری تربت امام حسین علیه السلام زیر گونه او یا در کفن او و یا روبروی او قرار دهند و به احتمال رسیدن نجاست به تربت اعتناء نکنند چون در حال حاضر که طاهر است و اصل این است که در آینده نجس نمی‌شود.
- کسی که با میت پائین رفته، اگر ولی میت است دهان خود را به گوش میت نزدیک کرده و شهادتین و إقرار به ائمه را به میت تلقین دهد و اگر ولی نیست به اذن ولی تلقین دهد و قبل از تلقین سه مرتبه إسمع بگوید.
- کسی که با میت پائین رفته بعد از تلقین، میت را دعاء نماید. بسم الله و ...^۲.
- کسی که با میت پائین رفته از طرف دو پای میت از قبر خارج شود چون همین طرف درب قبر محسوب می‌شود و خروج از درب قبر احترام میت است.
- غیر احرام با پشت دست خاک را در قبر بریزند در حالیکه إنا لله و ... می‌گویند.
- قبر او را به مقدار چهار انگشت باز تا یک وجب از زمین بلند کنند تا معلوم باشد در نتیجه مردم او را زیارت کنند و مورد احترام قرار گیرد و نبش نشود.
- ❖ در صورتیکه سطح زمین مختلف باشد مثل سراشیبی اگر قبر به مقداری که ذکر شد از طرف پست و پائین زمین بالا برده شود به این امر مستحب عمل شده و بالا بردن قبر از طرف بالای زمین بخشیده شده است.

^۱ (ص ۵۱ سطر اول از بالا در پاورقی - سطر ششم از پاورقی اول که از صفحه ۵۰ شروع می‌شود)

^۲ (بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلى الله عليه و آله اللهم عبدك نزل بك و أنت خير منزل به، اللهم افسح له في قبره و ألحقه بنبيه، اللهم إنا لا نعلم منه إلا خيراً و أنت أعلم به)

- صاف کردن قبر بطوری که پشت قبر کوهان مانند نشود. چون قبر را مثل کوهان شتر درست کردن از شعار سنی‌های ناصبی و از بدعت‌های اختراع شده آنهاست با اینکه خود آنها اعتراف دارند که این کار بر خلاف سنت رسول... است ولی مخالفت با شیعه چنین می‌کنند.
- ریختن آب روی قبر بعد از دفن با این کیفیت که آب ریختن را از طرف سر قبر شروع کنند تا پای قبر آنگاه آب را به سر قبر چرخش دهند و بقیه آب را وسط قبر بریزد و شخص آب ریزنده رو به قبله باشد.
- بعد از دفن و مرطوب کردن قبر با آب مستحب است قرار دادن دست روی قبر در حالیکه انگشتان باز باشد و روی تراب اش بگذارد و در حالیکه از خداوند برای میت با لفظ دلخواه طلب رحمت می‌کنند. ظاهر روایات این است که استحباب قرار دادن دست بطوریکه تأثیر بگذارد مخصوص این حالت (بعد از دفن و ریختن آب - بعد عرفی نه مطلق بعد) است و اگر در غیر این حالت شک کنیم که مستحب است یا خیر؟ اصل عدم استحباب است. اما اثر گذاشتن دست روی غیر تراب مثل شن مطلقا (چه بعد از دفن و بعد از مرطوب کردن آن با آب چه غیر آن) مستحب نیست.
- ولی میت یا کسی که ولی میت به او دستور دهد^۱ بعد از دفن میت و برگشتن تشییع کنندگان کنار قبر بنشیند اصول دین و مذهب را با بلندترین صدایش به میت تلقین کند مگر تقیه باشد که در اینصورت آهسته تلقین می‌دهد چون اهل سنت منکر این تلقین هستند. ملقن رو به سمت قبله باشد یا هر جهت دیگر چون در روایت تعیین نشده است.
- صبر دادن به اهل مصیبت هم قبل از دفن به اجماع شیعه و سنی و هم بعد از دفن به اجماع شیعه فقط.

----- «قوله: (و كل احكامه) أي احکام الميت ... الخ» ----- ۲

تمام احکام واجبه میت واجب کفائی و تمام احکام مستحبه میت مستحب کفائی است. معنای وجوب کفائی این است که ابتداء بر همه واجب است ولی اگر عده‌ای انجام دهند از دیگران ساقط می‌شود و اگر هیچکس انجام ندهد همه معصیت کرده‌اند چه ولی میت و چه غیر ولی از کسانی که علم به موت شخص پیدا کرده و قادر به تجهیز میت می‌باشند.

----- «قوله: (الفصل الثالث فی التیمم)» ----- ۳

فصل سوم از فصول سه گانه کتاب درباره تیمم است.

شرط تیمم:

^۱ مقرر: مأذون ولی مراد است.

^۲ (ص ۵۲ سطر اول از بالا)

^۳ (ص ۵۲ سطر ششم از بالا - تیترا فصل سوم)

• **نبودن آب.** مراد این است که انسان به آن صورتی که معتبر هست (در زمین هموار، از چهار طرف به مقدار دو تیر کمان و در زمین ناهموار به مقدار یک تیر جستجو کند) در پی آب باشد و آب را نبیند.

• **آب موجود است ولی شخص دسترسی به آن ندارد.**

❖ علت عدم دسترسی:

— عاجز بودن از حرکتی که برای تحصیل آب به آن احتیاج است بخاطر پیری یا مرضی یا ضعف بُنیة و کمک کاری هم که اجرت مقدوری^۱ از شخص بگیرد و به دنبال آب برود، نیست.

— تنگ بودن وقت نماز بطوری که اگر شخص به دنبال آب برود و وضوء بگیرد تا نمازش را با وضوء بخواند یک رکعت نماز را هم نمی‌تواند داخل^۲ وقت بخواند پس اگر شخص در صورت گرفتن وضوء بتواند یک رکعت نماز را در وقت بخواند باید به دنبال آب رفته و وضوء بگیرد.

— آب در چاه عمیقی است که رسیدن به آن بدون وسیله محال است و این شخص هم از تحصیل وسیله عاجز است حتی با دادن عوض یا پاره کردن لباس نفیس یا عاریه گرفتن هم نمی‌تواند وسیله را فراهم نماید.

— آب در محلی موجود است ولی ترس از رفتن به آن محل وجود دارد؛ ترس بر نفس محترم (خود شخص یا غیر خود) یا بر عضو شخص محترم یا بر مال محترم یا بر زن یا آبرو و یا بر از بین رفتن عقل اگر چه از بین رفتن عقل بواسطه مجرد ترسیدن باشد.

— آب وجود دارد در مقابل دادن عوضی که شخص از دادن آن عاجز است و عجز بخاطر نداشتن است یا بخاطر احتیاج داشتن به عوضی که می‌خواهد آن را در مقابل آب بدهد اعم^۳ از اینکه احتیاج در حال حاضر باشد یا در آینده قریب.

• **ترس از استعمال آب.**

❖ بخاطر مرض:

— شخص مرضی دارد که در صورت استعمال آب ترس از زیادی آن یا از کندی خوب شدن آن^۳ یا از مشکل شدن معالجه آن دارد.

^۱ مقرر: مراد از «اجرت مقدور» در اینجا معنای عرفی آن (که به اجرتی گویند که برای این عمل یا چنین عملی در آن شهر و دیار بین مردمان معروف و مشهور است مثلاً فرض کنید در خراسان کارگر نانوائی ۵ دینار به عنوان مزد بگیرد ولی همین کار را در تهران در قبال ۱۵ دینار مزد انجام دهد اگر چه مزد واقعی آن عمل ۱۰ دینار باشد همانطور که این مسأله در کیل و لوازم وزن کشی هم مطرح شده است) نمی باشد بلکه مراد اجرتی می باشد که مقدارش مشخص و معین باشد چراکه عقد، عقد اجاره است. تأمل.

^۲ مقرر: در عبارت استاد چنین آمده است: تا نمازش را با وضوء بخواند یک رکعت نماز هم نمی‌تواند در وقت بخواند.

^۳ مقرر: به اصطلاح مرض حادث تر و وخیم تر شود.

- شخص می‌ترسد با استعمال آب مرضی پیدا کند.
- ❖ بخاطر سرمای شدیدی که تحمل آن مشکل است.
- ❖ بخاطر ترس از عطش نفس محترم اعمّ از اینکه انسان یا غیر انسان باشد. عطشی که بالفعل حاصل است یا در آینده نزدیک پیدا می‌شود که در آن زمان عادهً یا با قرائن حالیهً آب را نخواهد یافت.

----- «قوله: و لا فرق فی المال... الخ» -----^۱

دو مسأله:

- ۱- اگر آب در محلی وجود دارد که شخص از رفتن به آن محلّ بر مال ترس دارد، حفظ آن مال واجب است و باید تیمّم کند. اعمّ از اینکه مال کم یا زیاد باشد.
 - ۲- اگر شخص در مقابل دادن مالی به آب می‌رسد، بذل آن مال واجب است اعمّ از اینکه آن مال کم یا زیاد باشد.
- فرق بین مال در مسأله اوّل که حفظ آن واجب است و بین مال در مسأله دوّم که بذل آن واجب است:
- شارح: روایت است که حفظ را در مسأله اوّل و بذل را در مسأله دوّم واجب کرده است.
 - علامه: امر دیگری است غیر از روایت به این بیان:

علّت وجوب حفظ مال در مسأله اوّل این است که در مقابل غصب و دزدیده شدن مال عوضی که حاصل می‌شود و جایگزین مال از دست رفته می‌گردد ضمانتی برابر با آن مال است که بر عهده غاصب می‌آید و این عوض امری دنیوی و منقطع است لذا بخاطر ناچیز بودن این عوض، حفظ مال واجب می‌شود.

ولی علّت بذل مال در مسأله دوّم این است که در مقابل بذل مال به عوضی که حاصل می‌شود، ثوابی است که خداوند عهده‌دار آن است و زائد بر مال بذل شده است و این عوض امری اخروی و دائم است لذا در مقابل این عوض با ارزش بذل مال واجب است.

ردّ: در هر دو مسأله ثواب وجود دارد چون در هر دو شخص با اراده و اختیار خود مال را بذل کرده تا عبادتش را با وضوء انجام داد البته اگر بذل مال (با ترک آن و به دنبال آن رفتن) در مسأله اوّل جایز باشد و بلکه در مسأله اوّل که شما بحثی از ثواب نکرده‌اید ای چه بسا شخص علاوه بر ثواب می‌تواند عوض مال خود را از غاصب بگیرد ولی در مسئله دوّم فقط ثواب را می‌تواند به دست آورد پس بذل مال با ترک نمودن آن در مسأله اوّل بطریق اولی واجب می‌شود.

^۱ (ص ۵۲ پاورقی اوّل - پاورقی شماره یک)

----- «قوله: (و يجب طلبه) مع فقده ... الخ» -----^۱

زمین:

- پست و بلند است و یا به سبب وجود درخت و مانند آن عبور در آن زمین مشکل است.
- ✓ در این نوع زمین در صورت نبود آب باید در هر یک از چهار طرف به اندازه پرتاب یک تیر که در قدیم با کمان پرتاب می کردند و در حدود دویست قدم می شود، در جستجوی آب رفت. معیار در کمانی که با آن تیر را رها می کنند و قوت بازوی تیرانداز متعارف است و اما معیار در انجام این عمل نهایت درجه توانائی تیرانداز است.
- هموار است.
- ✓ در این نوع زمین در صورت نبود آب باید در هر یک از چهار طرف به اندازه پرتاب دو تیر در جستجوی آب رفت.
- مختلف است.
- ✓ در این نوع زمین باید در طرف هموار به اندازه پرتاب دو تیر و در طرف ناهموار به اندازه پرتاب یک تیر جستجو کند و همین طور است اگر در یک طرف قسمتی هموار و قسمتی دیگر ناهموار باشد.

----- «قوله: و إنما يجب الطلب كذا ... الخ» -----^۲

انسان:

- احتمال وجود آب در اطراف أربعة را می دهد.
- ✓ در اینصورت جستجوی در هر چهار طرف به مقداری که بیان شد، واجب است.
- یقین دارد در هیچ طرفی آب نیست.
- ✓ در اینصورت وجوب جستجو ساقط می شود.
- یقین دارد در بعضی از اطراف آب نیست.
- ✓ در اینصورت وجوب جستجوی همان طرف ساقط می شود.
- یقین دارد که در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند، آب هست.
- ✓ در صورتی که مشقت نباشد و وقت باقی باشد باید برای تهیه آب برود.

^۱ (ص ۵۳ سطر چهارم از بالا)

^۲ (ص ۵۳ سطر نهم از بالا)

----- «قوله: و يجوز الإستنابُ فيه ... الخ» -----^۱

انسان می تواند برای جستجوی آب نائِب بگیرد بلکه گاهی نائِب گرفتن در مقابل دادن اجرت مقدوره واجب است.

این انسان:

- خودش می توانست به دنبال آب برود.
- ✓ در اینصورت نائِب باید عادل باشد.
- خودش نمی توانست به دنبال آب برود.
- ✓ در اینصورت اگر ممکن است نائِب باید عادل باشد و اگر ممکن نیست نائِب غیر عادل مجری است.
- ✓ در هر دو صورت نائِب می تواند هم برای خود هم برای منوب عنه به دنبال آب باشد و دو دفعه به دنبال آب رفتن واجب نیست.

----- «قوله: و يجب طلب التراب ... الخ» -----^۲

در صورتی که تیمم واجب باشد باید خود یا نائِب به دنبال چیزی باشد که تیمم بر آن جائز است.

----- «قوله: (و يجب) التيمم (بالتراب الطاهر أو ... الخ» -----^۳

اموری که تیمم بر آنها صحیح است:

- خاک طاهر.
- سنگ.^۴

❖ دلیل جواز تیمم بر سنگ:

- مراد از صعيد که در آیه مورد امر قرار گرفته، خصوص تراب نیست بلکه مطلق وجه الأرض است و بالاجماع سنگ از جمله ارض است لذا تیمم بر آن جائز است.
- سنگ همان تراب بوده که رطوبت چسبان را به خود جذب کرده و با تأثیر حرارت در آن استحکام یافته است و این استحکام اگر چه او را از اسم تراب خارج کرده ولی از اسم ارض خارج نمی کند لذا تیمم بر آن صحیح است.

^۱ (ص ۵۳ سطر یازدهم از بالا)

^۲ (ص ۵۳ سطر سیزدهم از بالا)

^۳ (ص ۵۳ سطر چهاردهم از بالا)

^۴ (اعم از اینکه رُخام (سنگ سفید نرم) یا بُرام (سنگی که از آن دیگ می سازند) یا غیر اینها باشد).

----- «قوله: خلافاً للشيخ حيث ... الخ» -----^۱

اقوال در صحت تیمم بر سنگ:

- ۱- تیمم بر سنگ صحیح است اعمّ از اینکه خاک باشد یا نباشد.
- ۲- شیخ: تیمم بر سنگ در صورتی صحیح است که خاک نباشد.
- ۳- ابن جنید: تیمم بر سنگ صحیح نیست اعمّ از اینکه خاک باشد یا نباشد. شارح می‌گوید این قول قائل ندارد.

----- «قوله: و من جوزه بالحجر ... الخ» -----^۲

تیمم بر خَزَف (سفال):

- ۱- مصنف و شارح: بطریق اُولى تیمم بر آن جایز است.
- ❖ چون با اینکه سنگ استحکام بیشتری دارد از اسم ارض خارج نشده بطریق اُولى خَزَف که استحکام چندانی ندارد بوسیله پختن از اسم ارض خارج نمی‌شود اگر چه هر دو از اسم تراب خارج شده‌اند. پس تیمم بر خَزَف جائز است.
- ۲- محقق در معتبر: تیمم بر آن جائز نیست.
- ❖ چون خَزَف بوسیله استحاله از اسم ارض خارج شده است.

اشکال:

محقق معتقد است چیزی که با استحاله از اسم ارض خارج شد، سجده بر آن جایز نیست پس باید سجده بر خَزَف را جائز نداند. چگونه سجده بر خَزَف را جائز و تیمم بر آن را ممنوع می‌داند.

جواب:

در کتاب مختلف از این اشکال جواب داده که دائره سجده از تیمم اوسع است لذا بر بعضی از امور سجده جائز است ولی تیمم بر آنها جایز نیست در خَزَف هم چنین است سجده بر آن جایز است ولی تیمم بر آن جایز نیست.

❖ این جواب نافع به حال محقق نیست چون از طرفی محقق قائل است که خَزَف بوسیله استحاله از اسم ارض خارج شده از طرفی قائل است چیزی که با استحاله از اسم ارض خارج شده سجده بر آن جائز نیست پس باید سجده بر خَزَف را جائز نداند. محقق با قبول صغری و کبری مجبور به قبول نتیجه است لذا این اوسع بودن دایره سجده، نافع به حال او نیست.

^۱ (ص ۵۳ سطر اول از بالا در پاورقی اول - میانه متن)

^۲ (ص ۵۳ سطر دوم از بالا در پاورقی اول)

به عبارت دیگر: اوسع بودن در اموری است که استحاله نشده‌اند مثل نبات نافع است و اما اموری که استحاله شده‌اند اوسع بودن نافع نیست چون امری که استحاله شده کبرای مورد قبول محقق به آن ضمیمه شده و در نتیجه سجده بر آن جایز نخواهد بود.

----- «قوله: (لا بالمعادن) كالکحل و ... الخ» -----^۱

تیمم بر اموری جایز نیست از جمله:

- معادن. مثل سرمه، زرنیخ، خاک آهن، طلا، نقره و
- آهک و گچ بعد از پخته شدن ولی تیمم بر ایندو قبل از پخته شدن جایز است چون اسم ارض بر آنها صادق است.

----- «قوله: (و یکره) التیمم (بالسبخه) ... الخ» -----^۲

زمین شوره‌زار:

- زمین شوره‌زاری که نمک سطح زمین را فراگرفته بطوری که مانع از اصابت کف دست یا قسمتی از کف دست می‌شود.
- ✓ تیمم بر این زمین جائز نیست.
- زمین شوره‌زاری که چنین نیست.
- ✓ مصنف و شارح: تیمم بر اینگونه زمین کراهت دارد.
- ✓ ابن جنید: تیمم بر اینگونه زمین هم جایز نیست.

----- «قوله: (و الرمل) لشبههما بأرض ... الخ» -----^۳

تیمم بر رمل (سنگ ریزه):

- شیعه: جائز است^۴ ولی کراهت دارد.^۵ تأمل.
- عضی از اهل سنت: جائز نیست.

----- «قوله: (و یستحب من العوالی) و هی ... الخ» -----^۶

مستحب است که تیمم از جاهای بلند زمین گرفته شود.

دلیل:

^۱ (ص ۵۳ سطر شانزدهم از بالا)

^۲ (ص ۵۴ سطر اول از بالا)

^۳ (ص ۵۴ سطر سوم از بالا)

^۴ (علت جواز این است که اسم زمین بر آن صادق است. تأمل.)

^۵ (علت کراهت این است که شبیه به زمین معدن است. تأمل.)

^۶ (ص ۵۴ سطر چهارم از بالا)

- روایت نوفلی و غیاث بن ابراهیم از ابی عبد
- بخاطر اینکه جاهای بلند زمین از نجاست دور است چون کثیراً حدث در جاهای گود و پست زمین صورت می‌گیرد و علت تسمیه غائط به غائط این است که غائد در لغت بمعنای پست و گود است آنگاه مجازاً و از باب نامگذاری حال به اسم محل نام آن حدث را غائط گذاشته‌اند.

----- «قوله: (و الواجب) فی التیمم (النیة) و هی ... الخ» -----^۱

واجبات تیمم:

- نیت. همان قصد داشتند بر انجام تیمم است. امور دیگری نیز در نیت شرط است که خواهد آمد. نیت باید مقارن و همزمان با شروع به اولین فعل از افعال تیمم باشد.

❖ اولین فعل تیمم:

۱- مصنف و شارح: زدن دو دست بر زمین است.

۲- قیل: مسح پیشانی است.

- زدن کف دو دست با هم بر زمین.

❖ در اینکه صرف نهادن کف دو دست بر روی زمین کافی است یا کافی نیست بلکه باید با ضربه باشد بطوری که زدن صدق کند، دو نظریه وجود دارد:

۱- گروهی مثل مصنف در لمعه: ظاهر روایت این است که گذاشتن باید با ضربه باشد بطوری که به آن ضرب گفته شود پس صرف گذاشتن کف دو دست کافی نیست.

۲- گروهی مثل مصنف در ذکر: ظاهر روایت این است که گذاشتن کف دو دست بر روی زمین کافی است و ضرب واجب نیست.

✓ علت پیدایش این دو نظریه این است که روایات و عبارات فقهاء مختلف است. در بعضی از روایات و عبارات تعبیر ضرب و در بعضی دیگر تعبیر وضع بکار رفته است.

❧ قائلین به نظریه دوم می‌گویند:

محتوای تمامی روایات و عبارات فقهاء یکی است به اینصورت که می‌گویند: آنجا که کلمه ضرب به کار رفته، مجازاً بمعنای وضع است از باب اطلاق خاص (ضرب) و اراده عام (وضع) و یا اینکه مقصود وضع است آنگاه ذکر ضرب از باب مثال و ذکر فرد متعارف از کلی است.

❧ قائلین به نظریه اول می‌گویند:

روایات و عباراتی از فقهاء که در آنها کلمه وضع به کار رفته بر ضرب حمل می‌شود چون وضع مطلق است بمعنای گذاشتن دو دست بر زمین اعم از اینکه

^۱ (ص ۵۴ سطر هفتم از بالا)

با شدت یا بدون شدت باشد و ضرب مقید است بمعنای گذاشتن با شدت و قانون، حمل مطلق بر مقید است. پس وضع حمل بر ضرب می‌شود.

----- «قوله: و إنما يُعتبر الیدان معاً ... الخ» -----^۱

زدن دو دست بر زمین:

- مقدور است.
- ✓ در اینصورت شرط است که هر دو دست باشد با زدن یک دست کافی نیست.
- مقدور نیست.
- تنها زدن یک دست بر زمین مقدور است مثلاً یکی قطع شده یا مرض دارد یا بسته شده.
- ✓ در اینصورت دستی را که برای او مقدور است بر زمین زده و پیشانی را با آن مسح می‌کند و در اینکه مسح پشت دست سالم لازم است یا نه، دو احتمال است:
- ۱- یحتمل که مسح پشت دست سالم ساقط شود و اما دست دیگر در صورت عدم قطع اگر مسح آن ممکن است مسح واجب است.
- ۲- یحتمل که مسح پشت دست سالم با زمین لازم باشد.
- زدن هیچیک از دو دست بر زمین مقدور نیست مثلاً هر دو قطع شده‌اند.
- ✓ در اینصورت پیشانی را به زمین مسح کند.

----- «قوله: و لیس کذلک لو کانتا ... الخ» -----^۲

اگر دو دست نجس باشد:

- تطهیر آنها ممکن است.
- ✓ در اینصورت تطهیر آنها واجب است.
- تطهیر آنها ممکن نیست.
- ◀ در اینصورت نجاست:
- ❖ تر یا جرم دار نیست.
- ✓ در اینجا دو دست نجس بر زمین زده می‌شود و پیشانی و پشت دو دست مسح می‌شود.
- ❖ تر یا جرم دار است:
- خشک کردن نجاست تر و إزالة نجاست جرم دار ممکن است.
- ✓ در اینجا خشک کردن و إزالة واجب است.

^۱ (ص ۵۴ سطر سیزدهم از بالا)

^۲ (ص ۵۴ سطر پانزدهم از بالا)

— خشک کردن و ازاله ممکن نیست.

✓ در اینجا اگر پشت دست نجس نیست پشت دست را به زمین زده و تیمم کند و اگر نجس است در صورت اول که نجاست کف دست تر است فقط پیشانی را بر زمین می زند و با زمین آن را مسح می کند و در صورت دوم که نجاست جرم دار است کف دست ها را با همان نجاست بر زمین می زند و تیمم می کند همان طوریکه اگر در کف دست جبیره می بود.

----- «قوله: والضرب (مرة للوضوء) أي لتيممه ... الخ» -----^۱

بقیه واجبات تیمم:

- بعد از اینکه دو دستش را بر زمین زد، با دو دست پیشانی را از جایی که موی سر می روید تا بالای بینی و دو ابرو مسح کند. در مسح پیشانی، مسح باید از بالا شروع شده و در پائین خاتمه یابد چنانکه «من» و «إلى» در عبارت مصنف مشعر به همین مطلب است و احتمال دارد «من» و «إلى» تهدید برای ممسوح باشد نه مسح مثل آیه وضوء.
- ✓ طبق این احتمال لازم نیست مسح از بالا باشد.

این مقدار از پیشانی اجماعی است ولی در مسأله دو نظریه دیگر نیز وجود دارد که عبارت اند از:

۱- قول صدوق: مسح دو ابرو هم لازم است.

❖ دلیلی بر این قول نیست مگر مسح از باب مقدمه علمیّه لازم باشد.

۲- قول گروهی از فقهاء: مسح دو جبین هم لازم است.

❖ جبین به گودی دو طرف پیشانی گفته می شود که وصل به شقیقه می باشد.

✓ مؤید این قول روایت صحیحه است.

- کشیدن کف دست چپ به پشت دست راست از مچ تا سر انگشتان و بعد از آن کشیدن کف دست راست به پشت دست چپ از مچ تا سر انگشتان.

----- «قوله: (و مرتين للغسل) إحداهما يمسح بها ... الخ» -----^۲

زدن دو دست بر زمین در تیمم:

۱- مشهور: در تیمم بدل از وضوء یکبار و در تیمم بدل از غسل دوبار واجب است که بوسیله یکبار

آن پیشانی و بوسیله بار دیگر پشت دو دست مسح می شود.

۲- سید مرتضی: در تیمم مطلقا یکبار زدن واجب است.

^۱ (ص ۵۴ سطر نوزدهم از بالا)

^۲ (ص ۵۵ سطر پنجم از بالا)

۳- شیخ مفید: در تیمم مطلقاً دوبار زدن واجب است.

----- «قوله: (و تیمم غیر الجنب) ممن علیه ... الخ» -----^۱

شخصی که غسل بر او واجب است:

- غسل جنابت است.
- ✓ در اینصورت اگر استعمال آب متعذر بود یک تیمم می گیرد.
- غسل غیر جنابت است.
- شخص:
- ❖ اصلاً قادر به استعمال آب نیست نه برای وضوء نه برای غسل.
- ✓ در اینجا باید یک تیمم بدل از غسل و یکی بدل از وضوء کند.
- ❖ فقط قادر به وضوء است.
- ✓ در اینجا وضوء می گیرد و بدل از غسل تیمم می کند.
- ❖ فقط قادر به غسل است.
- ✓ در اینجا فقط بدل از وضوء تیمم می کند.

توجه:

شخصی که قادر به وضوء یا غسل است بر او محدث غیر جنب صادق است پس طبق عبارت شهید اول باید دو تیمم کند و حال آنکه چنین نیست پس شهید اول باید قیدی می زد که چنین شخصی را از عبارت تیمم غیر الجنب مرتین خارج کند و بفهماند که غیر الجنب در این عبارت شخصی است که قادر به هیچیک از وضوء و غسل نیست. علت قید نزدن بدها آن است. ولی شارح با عبارت «عند تعذر استعمال الماء» این قید را بیان کردند.

----- «قوله: (و يجب فی النیة) قصد (البدلیة) ... الخ» -----^۲

تیمم بر دو نوع است:

- تیممی که بدل از غسل یا وضوء است مثل اینکه شخص جنب واجد آب نیست.
 - ✓ در اینجا باید بجای غسل تیمم کند که به این تیمم، تیمم بدل از غسل گویند.
 - ❖ در نیت این نوع تیمم باید قصد بدلیت کند.
 - تیمم بدل از غسل یا وضوء نیست.
- مثل:

^۱ (ص ۵۵ سطر هفتم از بالا)

^۲ (ص ۵۵ سطر یازدهم از بالا)

- مستحب است شخصی که می‌خواهد نماز میت بخواند دارای طهارت مائیه یا ترابیه باشد.
- ✓ در اینجا تیمم در عرض غسل و وضوء قرار گرفته بنابراین با وجود آب هم شخص می‌تواند تیمم بگیرد پس در نماز میت غسل یا وضوء معتبر نیست که اگر آنها ممکن نبود تیمم بدل آنها باشد.
- مستحب است شخصی که می‌خواهد بخوابد دارای طهارت مائیه یا ترابیه باشد.
- ✓ تیمم برای خواب هم تیمم بدل نیست به مثل آنچه که در مثال اول گفته شد.
- شخصی که در مسجد الحرام یا مسجد النبی خوابیده و جنب شده برای خارج شدن از مسجد واجب است، تیمم بگیرد.
- ✓ این تیمم هم بدل از غسل یا وضوء نیست. ولی مصنف در دروس می‌گوید: اگر غسل ممکن است و زمان غسل با زمان تیمم برابری می‌کند، باید غسل کند و اگر ممکن نیست، تیمم کند که این تیمم، تیمم بدل از غسل خواهد بود.

نکته:

احتمال دارد بگوئیم تیمم همیشه بدل است لذا در همه تیمم ها قصد بدل واجب می‌باشد ولی بدل بر دو نوع می‌باشد که عبارت‌اند از:

- ۱- **بدل اضطراری:** در جایی است که شخص واجد آب نیست لذا غسل و وضوء ممکن نیست لا محاله نوبت به بدل ایندو که تیمم است می‌رسد.
- ۲- **بدل اختیاری:** مراد از بدل اختیاری در اینجا این است که شخص واجد آب است و در استعمال آب هم ضرری وجود ندارد اعم از اینکه مخیر بین تیمم و طهارت مائیه باشد مثل دو مثال اول یا تیمم لازم باشد مثل مثال آخر. تأمل.

----- «قوله: (و) يجب فيه نية (الاتباحه) ... الخ» -----^۱

بقیه واجبات تیمم:

- **قصد استباحه نه قصد رفع حدث.** یعنی اگر شخصی می‌خواهد عملی را که مشروط به طهارت است مثل نماز انجام دهد، باید تیمم را به قصد اینکه با این تیمم دخول در نماز برای او مباح می‌شود، انجام دهد.
- **قصد الوجه.** یعنی اگر شخصی می‌خواهد تیمم واجب بگیرد، تیمم را به قصد اینکه واجب است، بگیرد. و اگر می‌خواهد تیمم مستحب بگیرد، تیمم را به قصد اینکه مستحب است، بگیرد.
- ✓ **شارح می‌گوید:** وجوب ایندو امر را به طهارت مائیه و ترابیه قبول نداریم.

^۱ (ص ۵۵ سطر پانزدهم از بالا)

- **قصد قربت.** در اینکه قصد قربت لازم است هیچ شکی نیست چون در عبادت اخلاص لازم است چنانکه آیه «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...» بیانگر آن است و اخلاص بدون قصد قربت محقق نمی‌شود.
- **موالات.** یعنی کارهای تیمم را پشت سر هم بجای آورد بطوری که عرفاً نگویند این افعال جدای از هم هستند. ظاهر فتوای فقهاء این است که موالات واجب می‌باشد.

----- «قوله: و هل يبطل بالإدخال بها أو ... الخ» -----^۱

اگر شخصی تیمم را بدون موالات انجام دهد، دو احتمال است:

- ۱- **يَحْتَمِلُ تَيْمُمٌ أَوْ بَاطِلٌ** باشد.
- عَلَّتْ بَطْلَانُ:** با ترک چیزی که در تیمم واجب است شک در صحت تیمم پیدا می‌شود.
- ۲- **يَحْتَمِلُ تَيْمُمٌ أَوْ بَاطِلٌ** نباشد بلکه تنها معصیت کرده باشد.
- عَلَّتْ عَدَمُ بَطْلَانُ:** چون با عدم موالات هم تیمم صادق است ولی چون امر واجبی را ترک نموده، معصیت کرده است.
- ✓ طبق این قول که شخص باید تیمم را در آخر وقت بگیرد اعم از اینکه امکان دفع عذر باشد یا نه، احتمال اول قوی است. چون در صورت ترک موالات در تیمم مقداری از نماز در خارجه وقت انجام می‌گیرد.
- ✓ و طبق این قول که شخص در سعه وقت هم می‌تواند تیمم بگیرد، اصل عدم اشتراط موالات اقتضای صحت تیمم را دارد.

----- «قوله: (و يستحب نَفْضُ الْيَدَيْنِ) بعد كل ضربه ... الخ» -----^۲

مستحب است که شخص بعد از زدن دو دستش بر زمین بر دو دست خود بدمد یا به هم بمالد یا یک دست را بر دست دیگر بزند تا اثر صعيد که در دو دست است از بین برود.

----- «قوله: (و ليكن التيمم عند آخر الوقت) ... الخ» -----^۳

زمان تیمم:

- ۱- **مشهور متأخرین:** اگر شخص امید پیدا شدن آب را دارد اگر چه به صورت احتمال بعید، واجب است تیمم را تا آخر وقت به تأخیر بیندازد و تیمم را در آخر وقت انجام دهد و اگر امید ندارد، مستحب است تیمم را در آخر وقت انجام دهد. منظور از آخر وقت یعنی وقتی که شخص یقین یا ظن دارد که به مقدار انجام تیمم و صلوۀ (با تمامی افعالش) و تحصیل شرائط نماز وقت هست.

^۱ (ص ۵۵ سطر نوزدهم از بالا)

^۲ (ص ۵۵ سطر بیست و یکم از بالا)

^۳ (ص ۵۶ سطر اول از بالا)

اگر بعد از انجام صلوۀ ظاهر شد که باز هم وقت هست و در نتیجه تیمم را در آخر وقت انجام نداده، اعاده لازم نیست.

۲- گروهی از فقهاء: شخص باید تیمم را در آخر وقت انجام دهد مطلقاً یعنی چه امید پیدایش آب را داشته باشد یا خیر. به عبارت دیگر: چه امید به زوال عذر داشته باشد یا خیر.

۳- گروهی دیگر از فقهاء: شخص می تواند تیمم را در توسعه وقت هم انجام دهد مطلقاً.

✓ شارح گوید: بعضی از روایات مثل صحیحہ محمد بن مسلم دلالت بر قول دوم دارد و روایات دیگری که از آنها استفاده قول سوم شده، منافاتی با آن روایات ندارد تا بین این دو دسته روایات جمع کنیم و قائل به تفصیل که قول اول بود، شویم. بنابراین قول دوم مختار است.

----- «قوله: هذا في التيمم المبتدأ... الخ» -----^۱

تیمم:

- ابتدائی: اختلاف در اینکه زمان تیمم چه زمانی است در این قسم بود.
- مستدام: با این تیمم می توان در سعه وقت عبادت را انجام داد.

مثل:

- شخص برای عبادتی در ضیق وقتش تیمم کند اگر چه آن عبادت با نذر واجب شده باشد آنگاه با همان تیمم در سعه وقت می تواند عبادتی را که وقت آن داخل شده، انجام دهد.
- شخص برای عبادتی که انجام آن با طهارت رجحان دارد تیمم کند اگر چه ذکر باشد آنگاه اگر شخص بر تیمم باقی باشد و وقت نماز واجب داخل شود، می تواند در سعه وقت نمازش را با همان تیمم بخواند.

----- «قوله: (و لو تَمَكَّنْ مِنْ) استعمال (الماء انتَقَضَ) ... الخ» -----^۲

اگر شخص عوض طهارتی (غسل یا وضوء) تیمم گرفت آنگاه باید از تیمم قادر به استعمال آب و آن طهارت بشود، آن تیمم نقض و باطل می شود. مثال: اگر بر شخصی غسل غیر جنابت واجب شد ولی قادر به استعمال آب نبود باید دو تیمم بگیرد یکی بدل از غسل و یکی بدل از وضوء. اگر بعد از تیمم قادر به وضوء شد، تیمم بدل از وضوء باطل می شود و اگر قادر به غسل شد، تیمم بدل از غسل واجب باطل می شود. در نقض و باطل شدن تیمم بمجرد قدرت بر استعمال آب، دو احتمال وجود دارد:

- ۱- یحتمل بگوئیم بمجرد قدرت شخص بر استعمال آب، ظاهراً و در بدو نظر تیمم او نقض و باطل می شود نه حقیقتاً. اگر تیمم ظاهراً و حقیقتاً بخواند نقض و باطل شود، مشروط است که بعد از قدرت بر استعمال آب مدت زمانی بگذرد که شخص در این مدت می تواند طهارت مائیه را انجام

^۱ (ص ۵۶ سطر سوم از بالا در پاورقی اول)

^۲ (ص ۵۶ سطر پنجم از بالا)

بدهد پس اگر قبل از گذشتن آن مدّت مانع پیدا شود این کاشف از این است که تیمّم حقیقتاً نقض نشده بود اعمّ از اینکه شخص بر طهارت مائیه شروع کرده بود یا خیر.

دو مثال:

(۱) بمجرّد دخول وقت نماز ظاهراً بر مکلف واجب می شود ولی برای اینکه حقیقتاً واجب شده باشد باید مدّت زمانی بگذرد که شخص در آن زمان قادر بر انجام نماز با شرایط بود و إلا اگر قبل از گذشتن این مدّت زمان نماز حقیقتاً واجب شود، لازمه اش تکلیف بما لا یطاق است یعنی نماز در مدّتی کمتر از زمانی که نماز احتیاج به آن دارد، واجب شود.

(۲) بمجرّد حرکت قافله، حجّ ظاهراً بر مستطیع واجب می شود ولی برای اینکه حقیقتاً واجب شده باشد باید شرایط شخص تا وقت اعمال حجّ باقی باشد. اگر باقی بماند کاشف از این است که حقیقتاً بر او واجب بوده و إلا نه.

۲- یحتمل بگوئیم بمجرّد قدرت شخص بر استعمال آب ظاهراً و حقیقتاً تیمّم او نقض و باطل می شود.

✓ مقتضای روایت و کلام فقهاء همین است.

----- «قوله: و حیث کان التمكن من الماء ... الخ» -----^۱

قدرت بر استعمال و بکار بردن آب:

- قبل از دخول در نماز است.
- ✓ در اینصورت بالاجماع تیمّم نقض و باطل می شود یا بمجرّد وجود آب و تمکّن از آن و یا با گذشت مدّت زمانی که در آن می توان طهارت مائیه را انجام داد.
- بعد از فراغت از نماز است.
- ✓ در اینصورت نماز خوانده شده صحیح است ولی نسبت به غیر آن نماز تیمّم نقض و باطل می شود.
- در اثناء نماز است اگر چه بعد از تکبیره الاحرام باشد.
- ✓ اقوال:

۱- شیخ در مبسوط: نماز را تمام کند مطلقاً یعنی چه قبل از رکوع باشد چه بعد و چه قبل از قرائت باشد چه بعد و چه وقت مضیق باشد یا موسّع.

دلیل:

- روایاتی که مشهور است و از نظر سند بر روایات مقابل ارجح می باشد.
- نهی از قطع اعمال. لا تبطلوا اعمالکم.

^۱ (ص ۵۶ سطر هشتم از بالا)

اینکه گفته شد نماز را تمام کند اعم است از اینکه نماز واجب یا مستحب باشد ولی در نماز واجب اتمام واجب است و قطع نماز و یا عدول از آن به نافله حرام است چون عدول به نافله موارد خاصی دارد. این مسئله به کسی که مشغول خواندن نماز واجب است ولی اذان را فراموش کرده آنگاه برای درک فضیلت اذان از نماز واجب به نافله عدول می‌کند، حمل نمی‌شود چون قیاس است.

✓ اگر وقت نماز ضیق بود بدون شک عدول حرام است.

۲- شیخ در نهاییه و سید مرتضی: مادامیکه به رکوع رکعت اول نرفته نمازش را قطع کند و با طهارت مائیه آنرا استیناف کند.

✓ مدرک این قول روایتی است که روایت معارض با آن قوی‌تر است.

۳- مادامیکه قرائت نخوانده نمازش را قطع کند.

۴- تفصیل:

- اگر وقت موسّع است.

✓ نماز را قطع کند.

- اگر وقت مضیق است.

✓ نماز را تمام کند.

----- «قوله: و هل ينتقض التيمم... الخ» -----^۱

اگر در اثناء نماز آب دید ولی بعد از تمام شدن نماز قدرت بر استعمال آن آب پیدا نکرد بخاطر مفقود شدن آن آب و یا هر علت دیگری آیا تیمم او باطل می‌شود و برای نمازهای بعدی باید تیمم کند یا خیر؟ دو نظریه وجود دارد:

۱- شارح: خیر.

❖ چون نقض تیمم مشروط به تمکن از استعمال آب است و در اینجا تمکن حاصل نیست به علت اینکه این شخص در اثناء نماز است و مانع شرعی از استعمال آب دارد و مانع شرعی مثل مانع عقلی است لذا تیمم نقض نمی‌شود.

۲- شیخ طوسی در مبسوط و علامه در تذکره: تیمم نقض می‌شود لذا برای نمازهای بعدی باید تیمم کند.

❖ چون عقلاً قدرت بر استعمال آب داشت.

«الحمد لله رب العالمين»

^۱ (ص ۵۷ سطر سوم از بالا در پاورقی - سطر پنجم از پاورقی سوم که از صفحه ۵۶ شروع می‌شود)